

سپا وون

شماره ششم ماه سنبله ۱۳۱۲ مطابق صفرالمظفر ۱۴۰۹
مطابق دسامبر ۱۹۸۸، شماره مسلسل ۱۲، سال اول

۶۱۰۸۱۲

۵

پونیم در حلقه عروسی

آدم فروشان قرن بیستم

صفحه ۱۶

شیطان مثل

لکی فایف 555

یک بار نه ، بلکه همیشه غذای خوب
بخورید . خاطرہ محافل خوشی را
جاودان سازید



لکی فایف پارسٹوراز 555 مارہ بکار لکھنؤ است

دعوتکار سمر دشمنسر ، محفل عروسر بشیر علی خود شہینا پیرتہ میثو

پراسٹار روز مار تقطیر از عت 11 - 17 در خدمت شماست

گدرس شہر نو مہر مسجد جامع شیر پور

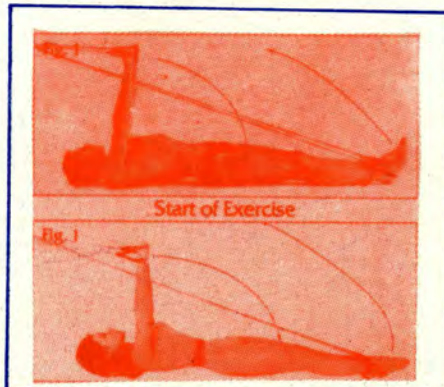
تلفون 30410 - 30327

پادی شپیر برای زیبائی اندام شما

فقط با صرف 5 دقیقه در روز ذرخ دماغ بدخ تا راکا شردید

شما می توانید با تمرین 5 دقیقه در روز اندام متناسب
و زیبایر داشته باشید

پادیت برا اندام شپیر



فرو شگاہ ما نیار

Amanyar Store

44441

تلفون

کارتھار

کارتھار

خوانندہ کانسر مجلہ سادو میوانند مجدد و نولہ تارا ازین فرونگاہ بہ قیمت معینہ بدست آید

نیازمندی های شما

لباسها و بوتهای قشنگ
خوراکی های لذیذ -
قرطاسیه

خانمها و آقایان اشیای مورد نیاز خانواده گی تا نرا میتوانید
از مغازه های ذیل به قیمت مناسب بدست آورید و آن شوید



قرطاسیه فروشی تابش
مقابر شاد و گلزار کابل - تلفن ۲۲۲۲۲

مصطفی بوتیک
جاده صبح مقابر پارک شهر نو

فروشگاه لوازم
جاده صبح مقابر باغچه نو کاشی شهر نو

فروشگاه علی زاده
مارکیت ابتدایه مریم
حصه دوم خیابان خاند

شریفی ویدیو کست
ثبت مرکز کست و فلمبرداری معارف جنوب
آدرس: متصل رستوران آلی کابین

گروه هنری دیلایت
آدرس: قرطاسیه فردوس صدف

مقابر گلزار کابل
مقابر رستوران کمر فایف

مکروریان ویدیو کست
فلمبرداری از مجال خوشی پذیرفته میشود
آدرس: مکروریان اول

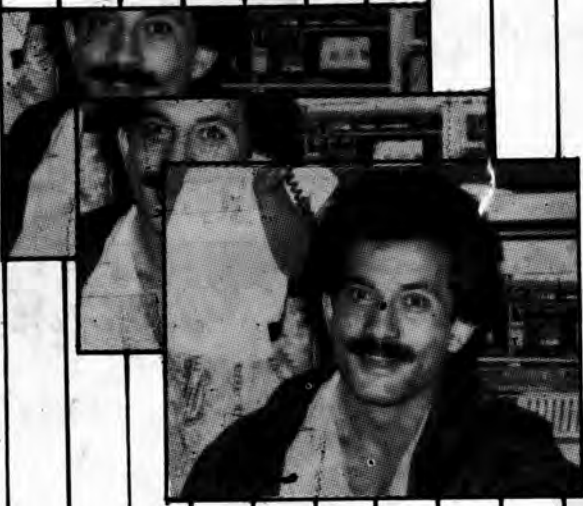
قرطاسیه فروشی
پارک شهر

کدیس: چادر شهر صدرت
مقابر شاد خانه جمهوری

عکسهای رنگی و بیا و سفید همشهرینم رتبه میرارد
فلمبرداری از مجال خوشی خانواده با لام پذیرد
عکس و ویدیو

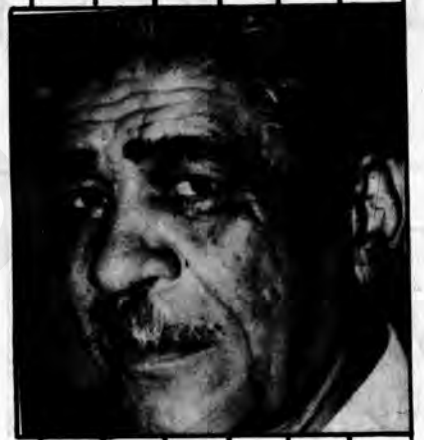


سپاوون



تاریخ برگردان مرد وزن صفحه ۸

توی
لیلی
؟



داستانواره زنده کی استاد بیسته
رادرم صفحه ۱۴ و ۱۵ مطالعه نمایند

توی لیلی

داستانین د مغزو سرنوشت ۳۰ مخ



ماجرای د سنگینی نشو د اکتیو
کلیه بچین که خوربان بخصی
ماداران تجربه را درایتالیا و امید اشتغال
تا بوزادان شان راد بدل یون تا چیز
به انعامت خوین دهند

این مطلب راد ر صفحه ۱۶ بخوانید

مژده به خواننده گان
خواننده گان محتو مجله سپاویون
سراژ شماره هفتم نخستین فوتیومان مجله
سپاویون بر اساس داستان د یق د سپاویون
نوشته محتو کی عثمان شنگر میگر د
این فوتیومان بر اساس سعید و رکی ادا د
نوده اند و در نقش های عطره خرمندان
موفق سینمایی کشور نقش دارند

فوتیومان

مشاد در ادب و تاریخ



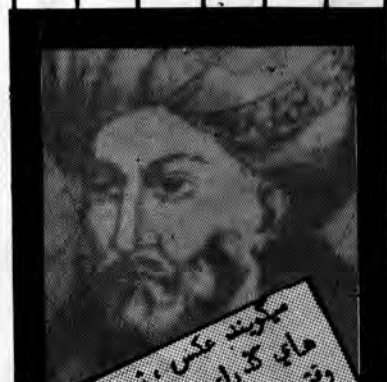
شماره ششم ماه سنبله ۱۳۶۷ مطابق مهرالظفر ۱۴۰۹
مطابق دسامبر ۱۹۸۸، شماره مسلسل ۱۲، سال اول

چهل ازبک امیتا چمن صفحه ۵۲

د بوتونو ۵ آرزو کن تاریخ ۳۸ خ
نخستین جراحی پلاستیک صفحه ۱۲



حرمت نویسنده (داستان کوتاه) صفحه ۴۴



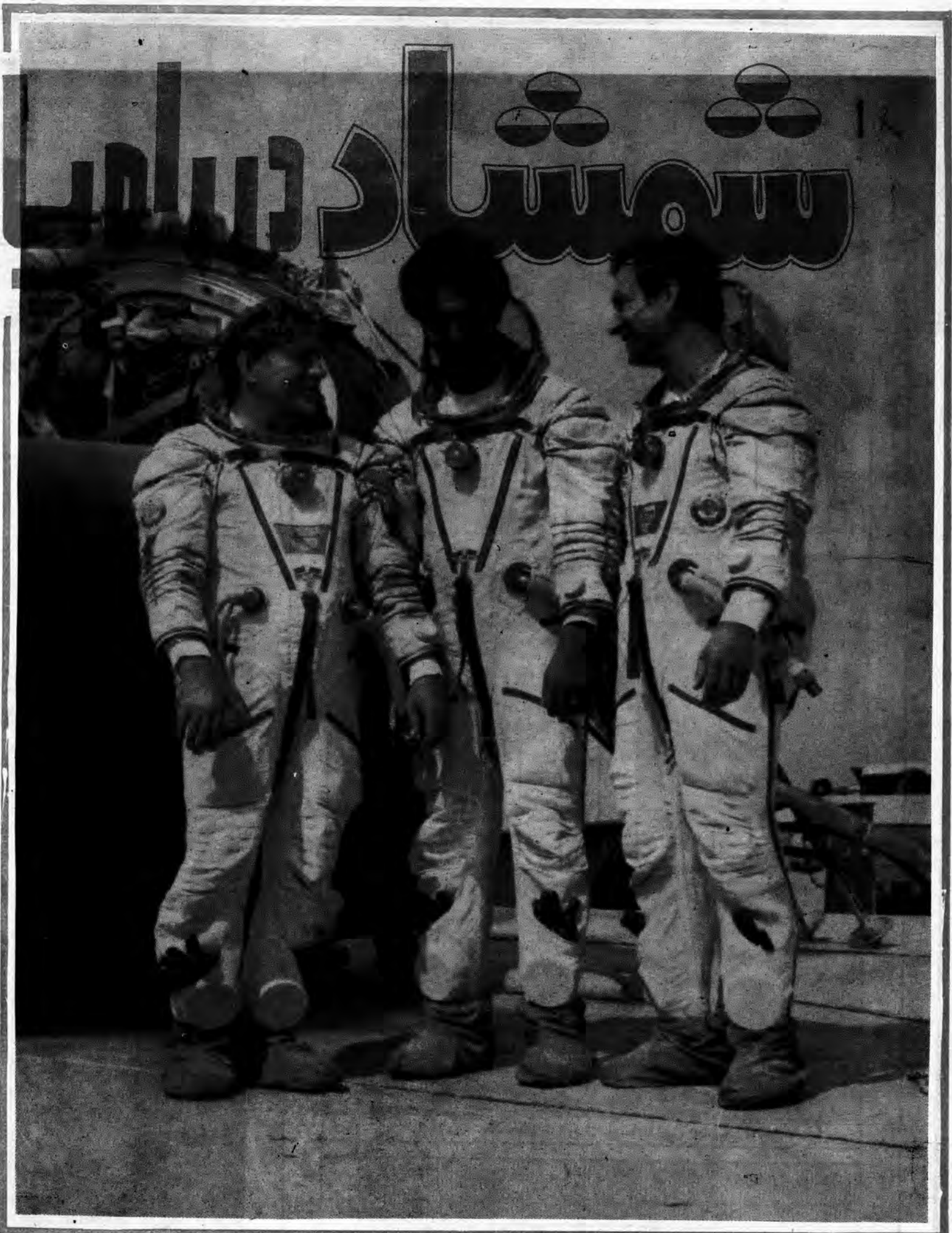
مکوند عکس، شیت لحظه
های گذرانی زندگی است،
وقتی تاریخ با تصویر ثبت میگردد
شما چیزهای است،
ساسترین لحظات تاریخ
همواره سوره خوب برای شعر
داستان، نقاشی و گامگامی
است که درین سبیل عکس
گزارندها تراز همه خواهد بود
در صفحه ۱۴ این شماره البروز
فقط دو تن اخیر کشور
رسیده است.



د وکتور ظاهر ملون	د پرسول	نشره انعام و لیزا لپستان
۱۱۹۵۲	تلهفون	جمهوری افغانستان
محمد امین معروف	مکان	هبله عکس پر
۱۱۸۷۸-۵۴	تلهفون	بارق شرفی
روح الله نقشبندی	آرت و گرافیک	د وکتور محمود حبیبی
سبح محمد رحید	خطاطی	عبدالله شادان
کیهان میر رحیمی قانعی	تایپ	لطیف ناطقی
محمد اسحق جلایلی	مختصر	رهنورد زریاب
واحد شاه نصیری		شعیق رسه ان
ظاهر شوری		

تیراژ ۳۰۰۰۰ عکسهای شماره از شیر شاه ابری، همایون و آرشیف مجله

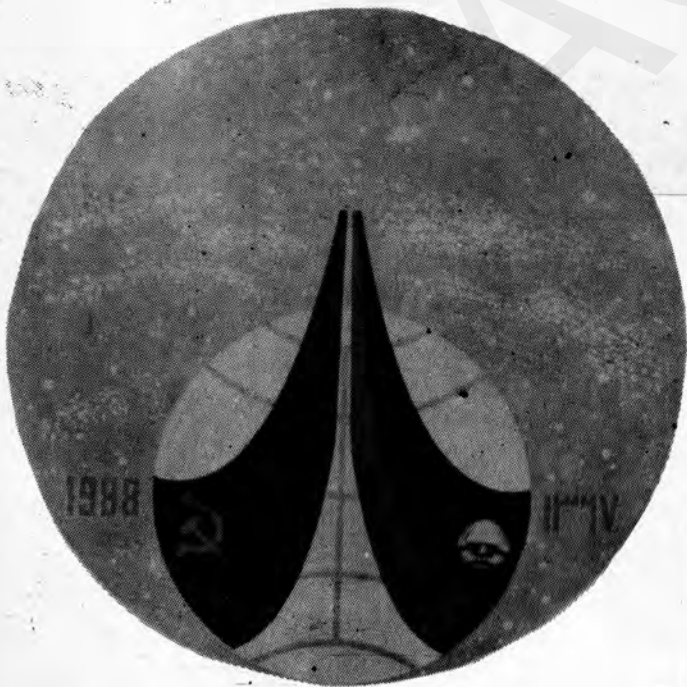
دااره مجله در تجدید و تجدید و تجدید مطالب دست از آزاد ادب و مطالعاتی که به آن آرزو
مواظبت میباشد در صورت نشر یا عدم نشر وایس به نویسنده و مسترد نمیکند و داد
نظریات را به تنه در رسایی و حرف نظر نویسنده میباشد



بیکامداری صلح

• برای اولین بار کیهان نورد افغانی به فضا رفت

• گروه بین المللی کیهان نوردان افغانی و شوروی تحقیقا جالب علمی را انجام دادند



در شعر، در قصه، در افسانه ها، گاه در روزگاران ما، گاه در سده های بسیار پیش، دلی همیشه و همواره سفر با بال پرندگان بر پشت پریان خوبروی و در طلسم انگشتران جادویی و ۰۰۰ ارزوهای بوده که ما شنیده ایم اما برستی چه کسی این آرزو را نداشته و ندارد که بر بالهای آهن سفر نکند و سه دهه پیش زمانی که کاکارین به فضا رفت، هیچکس آیا باور می کرد که از وطن عزیز ما از افغان زمین نیز روزی، نرزدی به کیهان سفر کند.

آری چنین لحظات پراز شور و شوق پراز دلهره واضطراب فرارسید، شاید بدون انتظار شاید همراه با آن.

صبحگاه دوشنبه ۸ سنبله در دشت پریهنا و نا کرانمند بایکاتور، آنجا که در وسعت بزرگ آن آفتاب بزرگ طلوع و غروب می کند، پرند ه آهنین بال و آتش انروزی در اشتیاق پرواز نفسی کشید.

دشت بزرگ کم و براز آدمهای دیاران دور و نزدیک بود چشم ها گاه به آبی بلند و گاه به زمین عزیز و گاه به سفینه شمشاد می غلطید. شمشاد نام قله کوهی در جنوب مشرق کشور ما است.

نیسل های زیادی در دامنه های شمشاد بد نیا آمده اند که همواره آنرا گرامی داشته و به آن می بالند. تصادفی نیست که نام این پرواز کیهانی شمشاد است. این نام برای سفر بین المللی پرواز کیهانی هویت افغانی بخشیده است.

سفینه شمشاد حامل سه انسان از دو سرزمین همسایه بود. آنها تورن عبد الاحد مومند از افغانستان، دگروال ولاد بیری لیاخوف و داکتر والیری پلیاکوف از اتحاد شوروی اند. در میان عملیه احتیاطی دگروال محمد دوران تا آخرین لحظات پرواز حضور داشت این دو کیهان نورد از میان یکصد پیلوت انتخاب شده اند که استعداد خوب شان بر موفقت آنها بال گسترانیده بود.

سفر کیهانی شمشاد در روزهای که ((شمشاد)) در اندوه بقیه در صفحه (۲۷)



وحيد الله امانيلو محصل سال پنجم پوهنځي علوم وټرنري:

— از چه چیزها عمیقاً نفرت دارید؟
— فقط از دعوات با تمام جان منفور استم و آرزو دارم که خداوند همه جوانان را از آن دور داشته باشد. یکی از شراب و قمار بسیار بدم می آید و در نسبت به فحشا بسیار احساسیت خاص دارم و عمیقاً از آن نفرت دارم. زیرا تباهی هر جامعه را همین عادات موجب میگردد و دلزد امن بحیث یک جوان در مقابل آن مبارزه میکنم و تصمیم دارم در گروه دوستان خود نیز کسانی را داشته باشم که همین عادات را نداشته باشند.



فواد وهاب شاگرد صنف ۱۲
لیسه امانی:
— برای زنده گی کردن کدام خصلت را پسندیده اید؟
— خوشندارم بیشانی ترش و چین در جبین داشته باشم. هیچوقت نمیخواهم کسی را آزرده سازم یعنی میخواهم همیشه خوشخوی و سرشار باشم و مخصوصاً در خانه اگر مادر جگرخون باشد خاطر او را میخواهم. تصمیم نهایی ام برای زنده گی کردن همین است که: خوشخوی و بازم خوشخوی.

— بزرگترین آرزوی زنده گی تان چیست؟
علاقتمندی بسیار زیاد دارم که زبان انگلیسی را بیاموزم و در آینده ایستوردهن خوب شوم. همچنان علاقه دارم چنان انگلیسی خوب بیاموزم که بتوانم کورس ایجاد نمایم و به سایر علاتمندان نیز انگلیسی بیاموزانم.



لینانوری محصل پوهنځي زبان وادبیات.

— من به سوال شماني، بلکه به سوال خود جواب میدهم. دختر مورد نظرم از همه اولتر خوشرو و زیبا اندام باشد از نامیلی باشد که مادرش معلم باشد. اقتصاد نسبی داشته باشد، ضنا، سوه، تحصیلی اش کمتر از صنف ۱۲ نباشد. در زنده گی خانوادگی بر خورد خوب داشته و اجتماعی باشد یگانه آرزوم ازدواج با چنین دختری است یعنی فقط عشق اویس.



سید جمیل محصل پوهنځي حقوق.

— شما در زنده گی تان چه آرزوی بزرگ دارید؟

— شما چه آرزوی شریفانه بی در دل دارید؟
— همیشه فکر کرده ام که چه چیز آرمان و آرزوم است بسیار چیزها است که انسان آرزو میکند آنرا داشته باشد ولی در قدم اول آرزو دارم که پدر و مادرم را به زیارت خانه خدا (الح) ببرم. آرزو میکنم درین راه موفق شوم اگر اجازه بدید که یک آرزوی دیگرم را که همیشه به آن فکر میکنم بگویم و آن اینست که همسر آینده ام لباس های سنگین بپوشد و از لباس های جلف و خراب خودداری نماید.



حبیب جلال محصل سال دوم پولیتخنیک:



بیه میگویند؟



کس و کس



کس و کس



کس و کس



تفراز خصلت زنانه بچه‌ها



- ثریا محصل انستیتوت طب کابل .
- شما از چه چیز عمیقاً نفرت دارید ؟
- از خصلت های زنانه برخی بچه‌ها که مظلون کوتاه و جراب های سرخ و سه‌رخی پوشند . نمیدانم اینها گاهی خود را در آیینی می بینند یا نه ؟ همچنان از انسان های مطلب شنایدم می آید باید فراموش نکنم که از دیوران ملی پس که قصد "د روزه راهنگام بالاشدن را کبین د روزه موتریسته می نمایند . همچنان از دخترانی که خود را با ارایش عجیب و غریب بونم و ریکا و غیره می سازند بدم می آید . انسان باید همان چیز باشد که است که لازم به تظاهر و خود اراییی مصنوعی است .

تفراز عیبت و پس گوئی



- مایجین کارمند احصائیه مرکزی .
- شما از چه چیز نفرت دارید ؟
- میتوانم بسیار کوتاه بگویم از عیبت و پس گوئی چرا ؟
- زیرا این بدترین صفت و بدترین خصلت است که بعضاً جوانان به آن عادت مینمایند . در گذشته این کار کلان سالان بخصوص زنان بود اما حالا اکثر جوانان نوجوم به آن عادت یافته اند . نمیدانم آنها از یکرنگی صراحت و صمیمیت چی بدی دیده اند که با حرف های بی معنی دستان و نزدیکان شان راهی رنجاندند و آنها را از درد میسازند

تفراز جنگ و خونریزی



- فریده بابک محصل بوهنخی ژورنالیزم بوهنتون کابل :
- یگانه آرزوم د رزنده می اینست تا بتوان یک بانوی خوب برای همسر آینده ام باشم . گرچه من در حال حاضر در دوره نامزدی قرار دارم اما میخواهم برای نامزدم همسر بسیار با سلیقه و تعامعی باشم .
- من در تمام زندگیم از جنگ نفرت دارم . جنگ میان انسانها . من معتقدم که انسانها برای با هم زیستن خلق شده اند نه برای کشتن هم . آرزوم اینست تا به زودی به جنگ فرسایند . د رسرزمین محبوب مان خاتمه بخشیده شود و هر کودك ، هر زن و هر مرد هموطن ما در نضایی که در آن لبخند ، آرامش و زیبایی زنده می نهد باشد . به سر برند . به عقیده من بهترین خصلت ، کرکتر سنگین و وقار است .

عشق

الذکر

تفاز

مصروفیت

درد

و حس

درد

جوانانی که علاقمند صاحبه دین صفحه باشند میتوانند با شعبه خبرنگاران مجله در تماس شوند .

رپورتاژ روز

درمغازه هاي ارتزاقی تا مین احتیاجات که جوابگویی نیازمندی های اولیه مأمورین دولت است مواد از قبیل چای، بوره، بل ریش، برنج، صابون، روغن دریدل بون نقد و به قیمت مناسب برای کودکان عرصه میگردد و در نوع مواد اولیه ارتزاقی (آرد و روغن) بیورایگان به اندازه تثبیت شده عرصه میشود.

اگر بی نظمی در فروش و پاد و سته رانان دیده بگیریم واگر بی نظافتی در نگهداری مواد را نادیده بگیریم در قسمت فروش آرد و روغن که نوعی از (بازار سیاه) است چه میشود تفاوت کرد؟

بیروبارمغازه (نمبر ۵) متصرف بارک شهر نواز در توجه راه معطل می دارد سرویس های ریاد است، گاه ناهای در تاه مین عدالت نیست سروصدای مدرم بلند میشود، یگان وقت مغازه در ارتزاقی را غم می کند و...

شامل صوف برانگسده مراجعین، خریداران، فروشنده گان و (جلایان) میثم سرو صد از یاد است، نادوسته نتهنها در غرفه فروش بلکه در بیرون غرفه نیز وجود دارد، خانمی با سسرو وضع منظمی در حالیکه در طفل نیز همراهانند و معلوم میشود یک مقدار سود ای مورد ضرورت خود را اخذ کرده و انتظاری کسی است.

پسرکش کنار مردی می رود به او چیزی میگوید، مرد کلامه در میاید و مدت زمانی را با خانم صحبت میکند و معلوم میشود (ز چنه) میزند، بالاخره کتابچه کوپون را از نزد خانم گرفته منتظر میشود مدتی میهد و پسرکش سر و...

میروند و کتابچه را دوباره نوبت میگذارد، او در حالیکه انتظار است میروم کنارش میایستم خود را برایش معرفی می کنم و از او هوشش رامیپرسم:

- نام میرزا سعید است، در جاده میوند دکان خورده مروشی دارم - شما اینجا چه میکنید از نزد آن خانم دریدل بون چه چیز را خریدید؟

- واللهم برادرمه آرد و روغن - کتابچه او همشیره را خریدم - در همراه که میایند چون سه کتابچه دارند آرد و کتابچه استفاده میکند و سهم کتابچه سومه میفروشد و نام محرم.

- مو آرد و روغن یک کتابچه را چند میخرد؟

- آرد که هست سیره باشد (۱۴۰۰) آرد بی، روغن هشت سیره (۱۲۰۰) افغانسی میخرد و چار سیره شغف بین قیمت

- بعد از آن آرد و روغن را چه میکنی؟

- سه جلاب مستم بیاد رخسویک چند بیسه کار میکنم، آرد و روغن بکس ساد سووشم.

- خوب من فکر کردم شما جلاب هستید.

- خدا نکرده باشد. و این حالت در همه مغازه های ارتزاقی محسوس است آیا کدام مرجع باید جلوی این وضع را بگیرد؟

ای کاش وضع در رابطه به اهالی کوپون ارتزاقی به همین منوال میبایید و عده کمی از هموطنان در آغاز سال کتابچه های کوپون نامیلی شان را دریدل بول نقد بفروش میروسانید پسند

با اینکه روی فروشات ناچیز جنسی و بولی چرا ((بازار سیاه)) نام گذاشته شده کاری نداریم آنچه اهمیت دارد در برچیدن این ((بازار)) هاست.

در سالهای قبل با شنیدن نام بازار سیاه در قدم نخست آرد خام و بیروبار غرغه های فروش بکت سینما به خاطر مامیگشت اما امروز که این تکلیف را توریذ فلمعای تلویزیونی زوید یوی تاجایی مرفوع ساخته با شنیدن نام ((بازار سیاه)) نمیدانی زود تره کلام یک از اشکال این بازار افکرکتی به قیمت های اضافه از سه چند نوشتابه های کیفیت باخته کوکاکولا و فانتا؟ به نا پیدایی اجناس افغان کارت

درمغازه هایش قیمت زیاد تر در بازار آزاد؟ به قیمت های فوق العاده گوشت مرغ به بوجی های برهروانه کدامها؟ بفروش آرد و روغن از طرف کوپون داران؟ به فروش کتابچه های کوپون ارتزاقی یکساله؟ به فروش زمینهای ارزان قیمت با تفاوت پنج چند اضافه از قیمت اصلی آن؟ به فروش زمینهای ((زورآباد))؟ که نه سند و نه نقشه دارد؟ به کرایه ابارتانه های مکروراینها که ده چند اصلی کرایه به کرایه می رود؟ به اموال تجارت نظامی که در روی بازار و دکانها اضافه از ده برابر قیمت اصلی آن عرضه میشود یا بالاخره به قیمت های یکتنم تاد و چند مجله سباون که دستگرد انها عرضه میکنند؟ به کدام یک؟

بازار آزاد



که رسانده اند. و این هم نوعی از ((بازارسیاه)) است.

در ساحه پل باغ عمومی که علاوه بر ازدحام همیشه گی مردم کنارهای پیاده روهامراکز عرضه و فروش یکتعداد اموال واجنا- سیست که غالباً از صرف پسر بچه های جوان بفروش میرسند و در این شمار- پسرک تقریباً ۱۳ ساله ایکه بهلوی دو صندوق گیلان فروشی نشسته توجه ام را جلب میکند زیرا این گیلانها را برای اولین بار در مغازه های تجارت نظامی دیده بودم. - پسرک که خود را سید اسمعیل معرفی میکند، در جواب سوالم که این گیلانها را از کجا بدست آورده و چند میفروشد. بالحن ویژه خود شرح حالیکه میخواهد چیزی را پنهان کند میگوید: ((ای گیلان ها ره مه از یک زن خریدیم، تا به حالی سه صندوق فروختیم، اینی دو صندوق دگه مانده. دانه سی تا چهل رویه میفروشم))

در مورد قیمت اصلی گیلانها معلوماتی که بدست آمده باید هر گیلان در بدله افغانسی از طریق مغازه های تجارت نظامی بفروش برسد. پس این زنها و بچه ها چگونه چندین صندوق را و از کجا بدست میارند در حالیکه مغازه ها از موجودیت دیت گیلانها انکار میکنند بکدام قیمت خریداری میکنند و بکدام قیمت میفروشند که بالاخره اضافه از سی افغانی عرضه میشود.

و تیکه قیمت تکه تافته در مغازه های تجارت نظامی فی متر ۲۰- افغانی تثبیت گردیده چرا در بیازای های ده افغانان متصل ایستگاه سرویسهای خیرخانه مینه و در کنار پل تيمور شاهی فی متره اضافه از بیست و پنج افغانی عرضه میگردد؟

جاده اسماعیلی از بیخچال

های ساخت اتحاد شوروی که هشت هزار افغانی اضافه تر از قیمت اصلی آن قیمت گذاری شده، دارد.

همین اکنون تلویزیونهاییکه در مغازه های تجارت نظامی چهار هزار افغانی بفروش میرسند امانه از نه هزار افغانی خرید و فروش میشود.

عده بی از هموطنان ماقطعات زمین را که اجازه خرید و فروش ندارند، خود سرانه احاطه نموده و آنرا بفروش میرسانند. در اینجا دیگر قانون، نقشه شهر صلاحیت فردی اصلاً مد نظر نبود. بایک (به چه؟) عوض میشوند. اینجا حکم یک شخص بر قطعات زمین ملی حاکم است. سوال در اینست که هرگاه ضرورت آنقدر حیاتی به سرانه وجود دارد پس فروش بازار سیاه آن یعنی چه؟ در ساحه چمن بربک خیر- خانه مینه برات علی یکن از هموطنان ماکه خود شرا (چاه صاف) است با دوسه چارمرد دیگر مصرف کار بالای زمین (زورآباد) است به او نزدیک میشوم، فکر میکند ما مورثا را میباشم از دوردست میزند ((بیامامور صاحب بیشتر رفیقایته قانع ساختم ۱۰۰۰))

- من خبرنگار هستم.

- کسی متیقین گردیده از کار دست میکشد، به سویم نگاهنا باور کرده در جواب پرسش خود را معرفی میکند. از او میپرسم که شما فعلاً در کجا زندگی میکنید

- ده قلعه شاده خانه دام.

- شخصی است یا کرای؟

- شخصی.

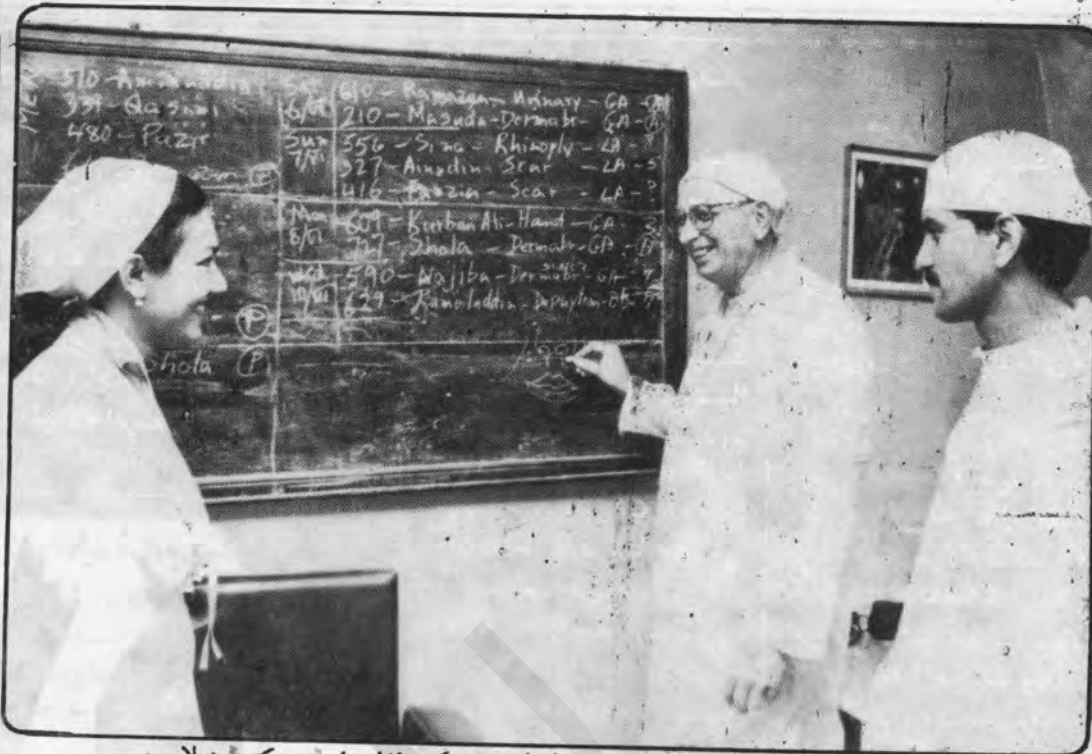
- پس این ساحه را چرا احاطه میکنی؟

- کل مردم کدن

- نما برای چه؟



د کټور نیلاب



پروفیسور فایرانیت د کټور غفار باور و د کټور نیلاب

اولین عملیات جراحی

مریضی که پاهایش قطع و دستانش
معیوب شده بود، سلامت کامل
دستان خود را باز یافت

۴۳۹ جراحی پلاستیک در
ف
ظرد و سال صور گرفته است

پکن از نرسهای کشور هالند نیز در آن فعالانه همکاری مینماید. همچنان من و دیگر بکری بنام ففارد راین شعبه بکارمصرفیم. اولین عملیاتی که در افغانستان انجام شد چگونه بود و چه نتایجی داشت؟

— اولین عملیات که در تاریخ جراحی پلاستیکی در افغانستان ثبت خواهد بود، —

مریض آن جوان نژده ساله بود بنام سید امین از ولایت بدخشان. او در اثر اصابت ماین دو پایش و همچنان انگشتان یک دست اش قطع گردیده و انگشتان دست دیگرش قات شده بود. او نزد ما مراجعه کرد، حکایه نم انگیزی داشت. چندین بارتصمیم بخود کشی گرفته بود. چشم امیدش په سوی ما بود. او بارها می گفت که آیا میشود دوباره صاحب دستانم شوم؟

— د پیارتمنه در چه زمانی و روی چه هدفی ایجاد گردید؟

— د پیارتمنه جراحی پلاستیکی ورکانسترکیف در ۲۰ سنبله سال ۱۳۶۰ آغاز بکارکرد. ابتدا —

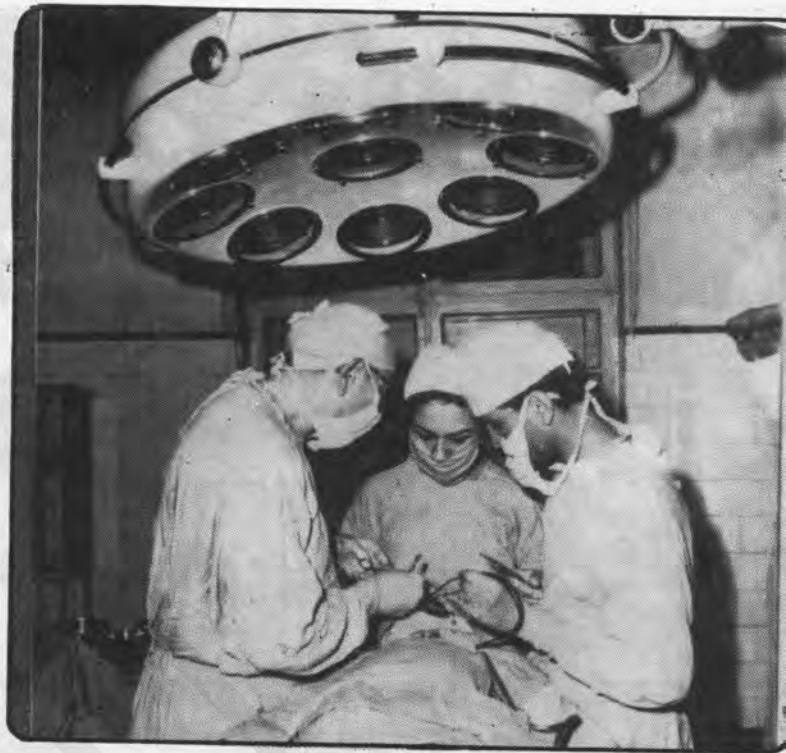
فعالیت های آن در شفاخانه علی آباد و بعداً در شفاخانه میوند پیش برده میشود.

د رزید بسیاری از افراد، جراحی پلاستیکی صرفاً ارشاد زیبایی محسوب میگردد، در حالیکه د پیارتمنه ما نه تنها برای تامین دوباره زیبایی هاین از دست رفته وجود فعالیت مینماید بلکه احیای مجدد یک ناحیه بدن که بنا بر عوامل گوناگون آسیب دیده، نیز در اینجا صورت میگیرد.

این د پیارتمنه تحت نظر پروفیسور فایرانیت از طر — ق موسسه I.A.M (د فتر استعانت بین المللی) ایجاد گردیده و یلدا



و این ها رنج می برزند



عملیات مشکل و پیچیده است

پلاستیک در افغانستان

موفقانه صورت گرفت

گزارشگر: شجاع

موفقانه بوده اند. اخیراً مریضی نزد ما مراجعه کرد بنام امین الدین. این ۵۰ سال قبل او در اثر سوختگی کله اش به عقب رفته و به تخته پشتش چسبیده بود. او به جز آسمان زمین رادیده نمیتوانست. عملیات او در مرحله راد ریز میگرفت. اول باید سراو از تخته پشتش جدا می شد. بعداً باید گردن و پشت او عمل جراحی می شد. مرحله اول عملیات را انجام دادیم که موفقانه سپری شد. اکنون او بسان انسانهای عادی دیده میتواند و تا ابیر مرحله بعدی عملیات او را هم اتخاذ کرده ایم. آیا بعد از عملیات احساس در قسمت هایی که مورد عمل قرار میگیرند، موجود میباشد؟ هرگاه عصب حفظ شده باشد بعد از عملیات هم در همان بخش های وجود بسان سابق قسمت ها بقیه در صفحه (۸۲)

طبی در کشور ما بحساب می آید. چه نوع مریضان با کدام نوع مرض نزد شما مراجعه میکنند؟ اکثر مریضانی که از جنگ - آسیب دیده و اعضای وجود آنها معیوب گردیده آنان که علایم شدید سوختگی دارند، مریضانی با علایم سالدانه و چیچک نزد ما مراجعه میکنند و در صورت ایجاب عملیات، عملیات می شوند. - دشوارترین عملیاتی که تاکنون انجام شده کدام عملیات بوده؟ - تا حال چندین عملیات دشوار در د پلاستیک ما انجام شده است. مریضی داشتیم بنام بند پیک لب بالایی خود را از دست داده بود. عملیات آن موفقانه انجام شده و او اکنون حالت اولی خود را بازی می یابد. دوسه واقعه راکه مریضان سرطان را می برداشته عملیات نموده ایم که آنها هم

برای نخستین بار در پلاستیک جراحی پلاستیک و رکانستریکشن در کشور ما ایجاد گردیده و عملیات های معمی که در افغانستان سابقه نداشته در آن انجام شده است. قبلاً مریضان این بخش یا به کشورهای دیگر فرستاده می شدند و یا از موجودیت آن در رنج و درد همیشه گسی قرار داشتند. در گفتگویی که با داکتر نیلاب عضو د پلاستیک جراحی پلاستیک انجام دادیم معلومات بیشتر در رابطه با فعالیت های آن به دست آوردیم. داکتر نیلاب خود در ایجاد این د پلاستیک نقش مهم داشته و عملیات های پیش نیز نتایج خوبی بدست داده است.

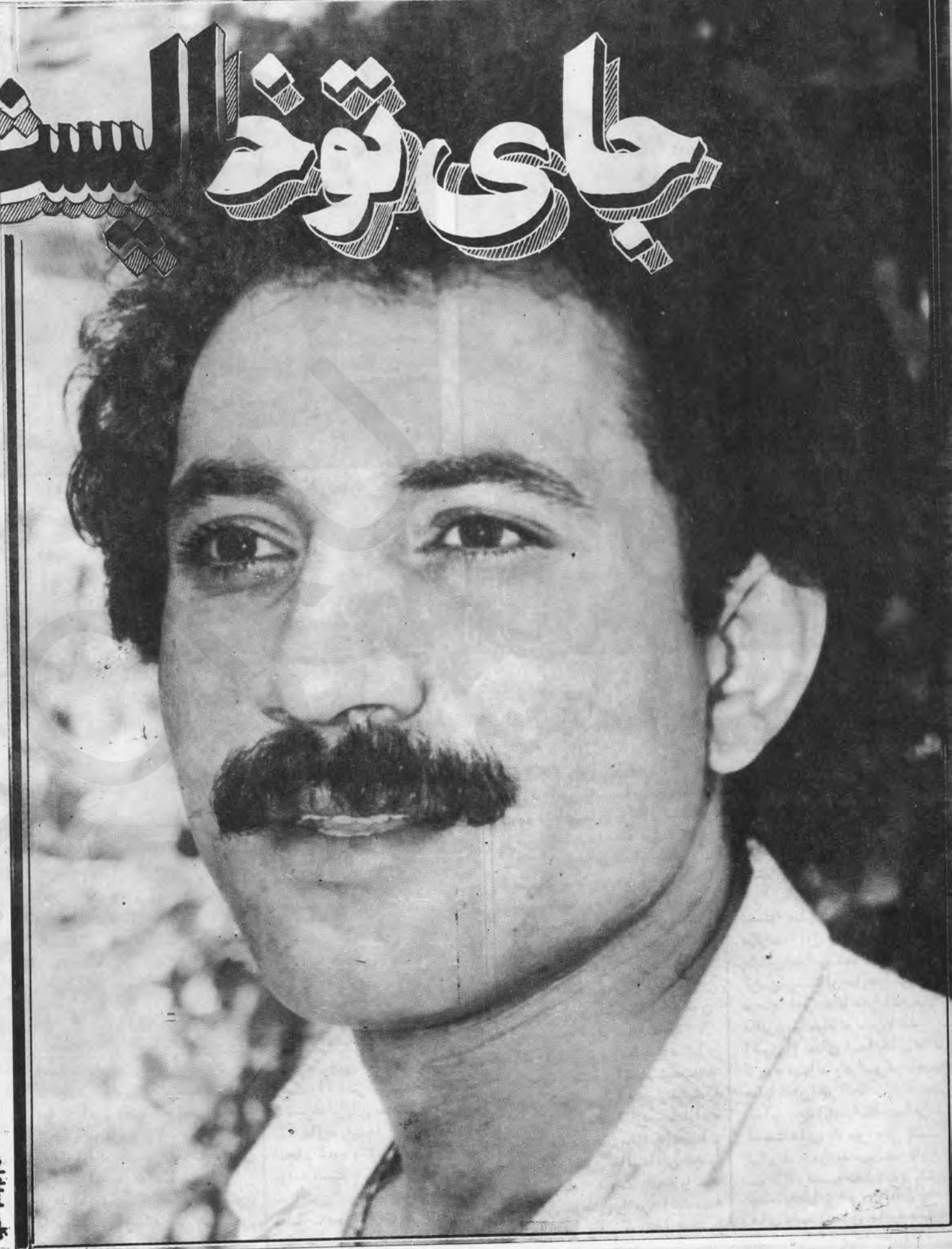
ساخته و چون تحفه بی فرستاده است. (داکتر نمونه های آنرا با مسرت فراوان بمانشان میدهد) - تا حال در اینجا چند عملیات انجام شده و نتایج آن چگونه بوده است؟ - تاکنون در د پلاستیک ۲۹ عملیات صورت گرفته که نتایج آن همه خوب بوده و دستاورد بزرگ

عملیات بفرنجی آغاز یافت، کار دشواری بود ولی به موفقیت انجام مید. آنروز وقتی دستانش را بعد از عملیات باز کردیم، باورش نمیشد که دوباره دستانش به وضع قبلی برگشته است. شادمان بود و از فرط شادی می گریست. او اکنون با دستانش کار میکند و با همان دست ها برای ما پاکت های طبی

جای تو خالیست

• اخلاق هنری بزرگترین هستی هنرمند

• ما امانتوران، مرهون خراباتیان هستیم



عبدالله بهرامی

ظفر شامل آوازخوانی که گرمی بخش محافل شادی شهروندان است، هنرمندی که اشتراک در محافل و سرود و آواز خوانسی برای مردم را ((هتک حرمت)) - نشمره بلکه باد لبستگی و احساس من زرف به همیشه ریانش خواست همه علاقمندان آواز و دستان احساس - سش را ((آری)) میگوید.

آورد رنژش سراغ میگیریم با سیمای خیلی صمیمی و مهری که ما را بند پیرامون د. بعد از اسلام و علیک و آشنایی مختصر و مباحثه با آوازیان پرسش آغاز میکنیم:

ص - چه انگیزه شما را به آوازخوانی کشید و چه وقت؟
 ج - انگیزه اساسی ایکه مرا به دیار جاده وی آوازخوانی کشید همان عشق خودم بود. من از کو - دکی هاد رگبرافسون موسیقی بودم و احساس سنگی مرا به دنبال این هنر شیرین باز میخواند. راستی، تشویق و ترغیب مردم در زمینه برایم سازنده بود و من در همه جهات زنده گی و ویژه در مورد موسیقی و آوازخوانی مرهون تشویق پدر مهربانم استم.

از همینجا بود که من با کارکرد - خود و به اصطلاح دست درازی ایکه در آلات موسیقی نمودم بودم در - سال ۱۳۰۳ از آزمایش آوازخوانی در راد یوفاغناستان با کامیابی بدر شدم و نخستین آهنگم را که کمپوزش نیز از خودم بود ((اشب از باد و خرابم کن و ۰۰۰)) ثبت سند یو نمودم.

ص - میشود بپرسم که شما موسیقی غربی را در محافل بیشتر می پسندید. آیا موسیقی شرقی ما یا - سخگویی نیازهای مردم نیست؟
 ج - این یک حقیقت روشن است که موسیقی شرقی ما با آلات گونه گون، با ضربها و نشان جوا بگویی عواطف و حالات شادی و حسرت هر دو، میباشد. ما چون سیر زمان آنگونه است، شهروندان ما بیشتر موسیقی جاز و یاروشنتس را می پسندند و چون من ذوق علاقمندان محفل را بیشتر در نظر میگیرم بنا آنچه را که آنها توقع و خواهش میدارند من موازی آن خود را در خدمت شان قرار میدهم.

ص - یکتعداد از هنرمندان ما آوازخوانی در محافل را ((هتک حرمت)) میندازند. در این مورد

نظر شما چگونه است؟

ج - در مورد این پرسش، باید اظهار دیدم که هنرمند خوب مردمی کسیست که در میان مردم زنده می‌گردد. یعنی هنرش را در خدمت جامعه و مردم قرار دهد. زیرا وقتی هنرمند در محافل اشتراک میکند با علاقمندان و سایر مردم از نزدیک ملاقی میشود. آنگاه با زتابهای احساس مردم را به خود حقیقتاً درک میکند و خواست مردم را که از او چی توقع می‌دارند، به نظر من هنرمندی که از اشتراک در محافل یا بهتر بگویم از روبرو شدن با مردم هراس ندارد و آنها ((هتک حرمت)) نمی‌داند. چرا اشتباه بزرگی میشود زیرا این خود فاصله ایست میان آوازخوان و شنونده، آوازش.

س - آنگونه که پیداست، شما در محافل بیشتر یکای میخوانید. آیا این کار را بخاطر نداشتن آهنگهای جدید میکید، و یا دلیل دیگری دارید؟

ج - سخن شما بجاست. اگر بگویم نداشتن آهنگهای جدید

که اما بیشتر در این مورد باز هم تقاضای اهل مجلس مورد نظرم است. وقتی آنها از من درخواست میکنند که چگونه مثال یکی از آهنگهای هندی را (کابی) بخوانم، من پاسخ رد برایشان لازم نمیدانم. فقط کاری که خودم در زمینه انجام میدهم این است که با تصنیف دری آنرا میسر آم.

س - آیا کابی خوانی هنرمند را از تحرك و تشبث و نوآوری باز نمیدارد؟

ج - شاید، اما من به این تصورم که وقتی يك کتاب خوب در گوشه ای از جهان انتشار می‌یابد آن کتاب به زبانهای مختلف ترجمه و تکثیر میشود. چگونه مثال رباعیات حکیم عمر خیام، که تاکنون به چندین زبان به غیر از زبان فارسی ترجمه و تکثیر گردیده است. بهمین ترتیب يك آهنگ خوب میتواند به چندین زبان کابی شود. به شرط آنکه میزبان و اصالت هنری آهنگ در آن حفظ گردد.

بقیه در صفحه (۸۴)



ظفر شامل در میان خانواده



ایتالیا ادم فروش

ن قرن بیستم

ترجمه از: اسد محسن زاده



دلیل اصلی تجارت اطفال در برابر هر طفل ۴۳ هزار

تجارت با اطفال نوزاد:
اخیراً ماجرای دستگیری شش داکتر کلتیک شخصی در سانتالوسیا به جرم فروش اطفال نوزاد ذهنت عامه مردم ایتالیا را تکان داد. آنها جوانان به خصوص مادران مجرد را در ایتالیا و هند تا در جنوب این کشور امید داشتند تا به خاطر پوشانیدن ((مناصب)) شان در برابر جامعه و فامیل، نوزادان شان را در پول ناچیزی به آنها تحویل دهند. این دو کشور زنان حامله را بخاطر فروش نوزادشان قبل از ولادت به کلتیک شخصی شان انتقال میدادند.
((تیرزاتالامانکا)) مادر جوانی که از جمله قربانیان این جنایت است حکایت می نمود: ((آنها بدون اینکه طفل را به من نشان دهند و را از من ربودند ۰۰۰ این آدم فروشان تلاش میکنه را به خرج می دهند تا از نخستین تماس مادر با طفل نوزادش جلوگیری



نوزاد را «خلاء بازار» تسکین میدهد مارک بد دست دلال میرسد

به عمل آورند تا نشود در آخرین لحظات معامله آنها برهم بخورد (۴) یکی از کلای مدافع که نمی خواست نامش فاش گردد ماجرای یاد شده را نمونه کوچکی از حوادث مشابه خواند. وی با ذکر این مطلب خواست اشاره به حجم تجارت نوزادانی نماید که به طور مخفی در ایتالیا جریان دارد. صحت این اظهارات بعداً در نتیجه برملا شدن فاکت های تازه به اثبات رسید. با بر ملا شدن ماجرای سانتالوسیا وقایع جدیدی از تجارت نوزادان که رد پای عاملین آن عند تا به روم و شمال ایتالیا می رسد در کوزنسا - ایتالیا کشف شد. فامیل های متصل شمال برای اجتناب از برابلهایکه در صورت فرزندی گیری رسمی نوزادان به ایشان ایجاد میگردد، اطفال نوزاد را از مناطق فقیرنشین جنوب برایشان ((تدارک)) می نمودند. مشتریان در بدل هر طفل نوزاد یاد رنظر داشت جنس و وضع جسمی نوزاد تا حدود معادل سی هزار مارک میرد اختند. آنها معمولاً دختران را نسبت به پسران ترجیح میدادند. در کشورهایی چون ایتالیا به یقین چنین اعمال جنایتکارانه نسبت به کشورهای کمتر رشد یافته آسیا و آمریکا لاتین، که در آنها معمولاً تصویر روشنی از افزایش نفوس و فقر حقیقی آنها یک در مناطق فقیرنشین اطراف شهرهای بزرگ زندگی می نمایند و میزان تولدات و وفیات وجود ندارد زود تر فاش می گردد.
در این تازه گی ها چنان حقایق برملا شده است که نشانگر ابعاد وسیع تجارت با این کلای زنده به مثابه پرابلم بین المللی می باشد. سازمان ملل متحد و سایر موسسات بین المللی با روشن شدن حقایق تلخ در زمینه تجارت بین المللی با اطفال نوزاد این مساله را مورد ارزیابی و مطالعه قرار داده است.

گزارشات آرایه شده در زمینه نشاندهنده آنست که سالیانه هزاران طفل نوزاد از کشورهای ربه انکشاف در ایالات متحده و اروپای غربی به فروش می رسند. افراد بیست طینت و شماری از باند های آدم فروش از مجبوریت های کشورهای امریکای لاتین و جنوب و جنوب شرق آسیا که با معضله کثرت نفوس مواجه اند استفاده سو می نمایند. در این کشورها در نتیجه کثرت نفوس و با لائوسطح نازل رشد اقتصادی، بیکاری، فقر و گرسنگی توسعه می یابد.
حقایق نشان میدهند که مرگ و میر اطفال نوزاد در کشورهای ربه انکشاف زیاد بوده و از هر دو طفل نوزاد یکی آن قبل از رسیدن به سن یکسالگی تلف می شوند.
تاجران، اطفال نوزاد و مشتریان آنها مدعی اند که با خرید و فروش نوزادان در حقیقت امر به عمل نیکی می کنند و زنده اند زیرا آنها با این عمل شان حداقل تعدادی از اطفالی معروض به مرگ را نجات می دهند. آنها بدون در نظر داشت این واقعیت که اساساً تجارت با نوزادان عمل جنایتکارانه و غیر قابل بخشش می باشد برای راحتی وجدان (()) شان چنین پیاوه سرانی هارا سر می دهند. وسایل ارتباط همگانی غرب نیز غالباً از ((فامیلهای)) شریفی حکایت می نمایند که در ضمیرشان علاقمندی به اطفال نوزاد جایی خاصی دارد. و اما این فامیلهای که امهاند؟
تاجران اطفال نوزاد طرف معامله را کاملاً نمی شناسند و هیچ علاقه ای به شناخت آنها ندارند و هرگز نمی خواهند تا آنها را بشناسند. آنها فقط در بدل دریافت پولشان ((گالای)) زنده)) شان عرضه میدارند. در صورت فرزندی گیری اطفال از طریق وساطت موسسات دولتی، آنها قبل از موافقه جهات اخلاقی و مادی مساله را نیز ارزیابی می نمایند. البته در جریان معامله خرید و فروش اطفال نوزاد به طور قطع به چنین مساله توجه نشده و خطر اینکه مشتری را، در صورت برخورد سو با اطفال تهدید میکند، بزرگ می باشد.
گزارشی که در بالا از آن نامبرده شد نشاندهنده آنست که شماری از این اطفال پس از زندگی کوتاهی با والدین جدیدشان بقیه در صفحه (۸۹)

بیشترین اشخاص در شراب

غرق میشوند تا در آب!

مترجم: پروانه م. امین

● هستی تاریخ هزاران ساله دارد
 ● در اسپارت هست ها را تبعید مینمودند
 در آتن قیود شدید بر فروش شراب
 وجود داشت، در روم تاسی سالگی
 اجازه شرابخوری نمی دادند ...

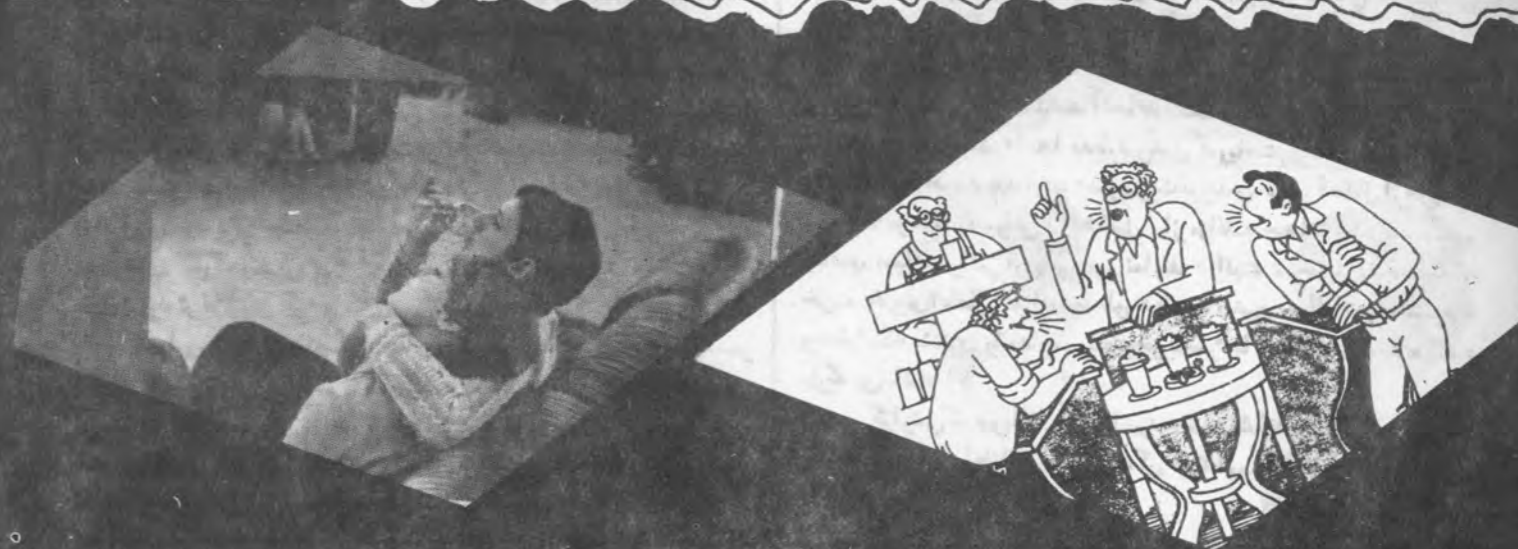
(دوکتور علوم در طب) که
 بیش از سی سال است که وقت
 گزاینهای خود را به معالجه
 و مطالعه الکولیزم وقف
 نموده است، نظریات خویش را -
 درباره به Steve Shenkman
 (استیوشنکن) خبرنگار بخش
 مربوط چنین بیان میکند:
 (الکول به سرعت در خون جذب
 میشود و تاثیر آن بالای سیستم
 عصبی در حدود یک تا دو دقیقه
 بعد از نوشیدن احساس میشود.
 تاثیر الکول طوری است که عملیه
 های وقفی (inhibition) در ماغ
 رامند و میسازد (inhibition) ضد
 (excitation) یا تهیج مینماید.
 مترجم: در حالت سکر، شخص صورت
 غیر طبیعی متعجب، منبسط و برگویی
 پیچوده و طور فریب
 آمیزی در حرکات و تفکرات
 خویش احساس راحت
 می نماید. ولی،
 به درستی تعیین شده
 است که حتی مقدار قلیل الکول
 ظرفیت کار، توجه و سوا ظبت
 شخص را کاهش میدهد.

((اعتیاد به الکول یک عملیه پیچیده و متعلق به حساب سی
 آید. نخستین عکس العمل هر موجود زنده، که به الکول عادت
 نداشته باشد، به وضع به مقابل مشروب منفی است، و کاملاً در
 برخورد اول تفره هیجانی را به مشروب، ناراحتی شدید سیستم
 عصبی و ناراحتی های معده و امعاء را به پاری آورد. هر قدر که
 مقدار الکول برای تولید لیدی و استفراغ کمتر باشد، قدرت -
 زیاد تر عکس العمل طبیعی معده را تبارز میدهد. بد بختانه،
 که انسان به هیچوجه نمیتواند همیشه علامت هوار وجود خویش
 را ازبایی نماید. نظریه مفکوره های کاملاً گمراه کننده، کسیب
 حیثیت (پرستیژ) انسانها اوقات در اثر تلاش به عادت
 گرفتن به زهریات الکول، به خویشتن جبروظلم را رامیدارند.
 تعجبات و سستی های غیر قابل جلوگیری میگساران حالات عادی
 زنده می بشمار میرود، و شخص میخوار احساس و تمایل ثابت به
 آب نوشیدن نشان میدهد. به مرور سالهای میگساری قدرت
 تلاشی و جبران جسم پایان می آید؛ یعنی، مقاومت قبلی جسم
 به مقابل الکول از بین میرود؛ چنانچه، از همان آوان میگساری
 مقدار قلیل الکول میتواند انسان را به حالت سکران عمیق فرو
 برد.

((هیجانان واقعی که در یک dipsomaniac (کسیک
 به میگساری تمایل غیر قابل مقاومت نشان میدهد) بعد از میخوار -
 ره گریخ میدهد، ناشی از تشکل وضعی در قشر دماغی میباشد
 که روان پزشکی آنرا بازنیت یا نفوذ الکول (alcohol dominant)
 مینامند. درین حالت، فکر میخواره گری در شعور جای مهم و
 مرکزی را اشغال مینماید و تمام فاهم نورمال درباره ادب معا
 شرت، وظیفه شناسی و مسؤولیت به مقابل نزدیکان و اجتماع در -
 زباله دان ذهن پس زده میشود. همچنین به سبب پاشیده گسی
 و فساد تد ریحی شخصیت، توجه به حفظ الصحة شخصی و
 بقیه در صدمه (۸۲)

باتا سف باید گفت، که این طولانی ترین
 نبرد تاریخ تا امروز هم ادامه دارد
 درین اواخر فیزیولوژیست شهیر آلمانی
 ماکس روبرت (Max Rubert) چه خوب
 گفته است که: اشخاص بیشتری در پیرو
 شراب غرق میگردند تا در آب. احصائیه ها
 نشان میدهد که امروز تعداد قربانیان مستقیم
 و غیر مستقیم الکولیزم به قربانیان خطرناکترین
 امراض در جهان همسری میکند.
 مایکوتراست، ولادیمیر و ژنوف

اصطلاح الکولیزم در اواسط قرن ۱۹ توسط
 طبیب سوئدی هس (Huss) معرفی شد. اما -
 واژه مستی و سکر (drunkenness) و مجادله
 به مقابل آن، هزارها سال قدمت تاریخی دارد.
 چنانچه، در اسپارتای باستان اشخاص
 ((نشه)) و منبت را تبعید مینمودند. در آتن کهن
 سانسور شدید بالای فروش شرابیکه (Wine)
 توسط آب رقیق ساخته نمی شد وضع گردید.
 بود. در روم قدیم، به اشخاص کمتر از سن
 سی سالگی اجازه شراب نوشی داده نمی شد.



آدمکها را باید چطور ساخت



مباحثه از: صباح رهش

قرار است تا در مورد کارتون و ساز و دست اندرکاران آن - معلوماتی ارایه گردد. زنده گسی کارتون هاد بر برگ های مجلات و روزنامه های ما چه روندی را - می بیند؟ متکی بر حقایق - که ام حقایق و گذشته از همه متکی بر کدام جهت روشن زنده گسی اجتماعی تصویر میگردند؟ ساز و هاد با خود چه می آورند؟ جهات طنزی در کار کارتونها باید بعد از لبخند چه چیز دیگری تحویل بینند و خواننده نشریه بدهد؟ برخی از نکات بازی است که ضرورت مطالعه این ژانر را هویدا تر مینماید. ترجیح میدهم تا صرف نظر از نگارش و مقاله سدر برابر کارتون نیست موفق کشور هنر شینواری اندک پرسش های را مطرح نموده با گرفت پاسخها تقدیم علاقمندان نمایم.

قبل از همه در مورد زنده گسی هنر شینواری سخن های رایاد - آوری شویم: مرد جوانیست تیزبین و کنجگاو خوش برخورد است و نهایت مهربان در آغاز اولین برخورد با او می یابی که چشم و گوش هوش و دست و پایش در خدمت استعداد مبتکرش قرار دارند. چنانچه او خوب بلد است که جریانهای برقی در وسایل الکترونیکی چگونه اند. نقاشی رسامی شبکه کاری، ترسیم کارتونها و ساز و هاد هنری کار عمده فرهنگش را در تشکیل میدهد. به نواختن آلات موسیقی علاقمند است، سپورت را دوست دارد. خوب میداند که سیاهوش (پسرش) و رویا (دخترش)

کشتی با هنر شینواری

میکنند انشانند و میگردانند

را چگونه به نقاشی و سپورت دعوت نماید. خانمش میگوید کمتسر اتفاق می افتد که مانیا بازی به نجا رویا برقی پیدا کنیم. زهرش وارث این امور است.

- خوب دوست عزیز سلام. بعد از سلام لطف بفرمائید باز گوئید که چه تعداد کارتونهای چاپ شده در مطبوعات کشور دارید؟

- بعد از سلام باید یاد آورشم که حدود تقریباً پنجاه هزار کارتون مطبوعه دارم. در این رقم تعداد کثیری از تصاویری که برای تهیه یک فیلم تجربی دارم شامل نیستند. آیا اینطور شده که شما فرمایشی کار کرده باشید؟

- تهیه تصاویر کارتون و ساز و هاد اگر یاد رنظر داشت روحیه و محتوی مطالب نشریه مورد نظر ترسیم گردد ندعیسی ندارد. کمد رطس سالیان همکاری ام با مطبوعات کشور بعضاً با آن مواجه شده ام. ولی من بیشتر ترجیح میدهم تا کمتر چنین واقع شود.

- آیا اصطلاح مروج (فلم کارتون) درست است؟

- اصطلاح (فلم کارتون) نمیدانم اولین بار چگونه از هان ترزیقی شده و بالاخره چگونه رایج شده و چرا تا اکنون در سطح تلویزیون کشور با غلطی ریشه می که دارد - موارد بیشتر کاربرد دارد.

- اصلاً در تمام کشورهای جهان اصطلاح قبول شده بین المللی که افاده (فلم های کارتون) را بنماید وجود دارد این اصطلاح دقیق (انیمیشن Animation) به مفهوم روح بخشی است که وسیعاً از آن در رابطه با فلم های نقاشی شده گدلی مارپونت (Marionettes) و غیره استفاده

میگردد. بگذریم با همه بیگانگی که اصطلاح (انیمیشن) دارد - راهش را در مطبوعات و بخصوص در تلویزیون کشور باز نماید. و آنانی که ادعا دارند که این کلمه خارجی است، تازه باید بدانند که (فلم کارتون) نیز کلمه مرکب خارجی است که کاملاً تصادفی بکار رفته. در نهایت امر ادعای نادریست بودن اصطلاح (فلم کارتون) اینست که کارتونها تصاویر ثابت و غیر متحرک اند و بالاخره فلم که نمیتواند چنین باشد.

- در مورد وسایل کارتون معلومات بدید؟

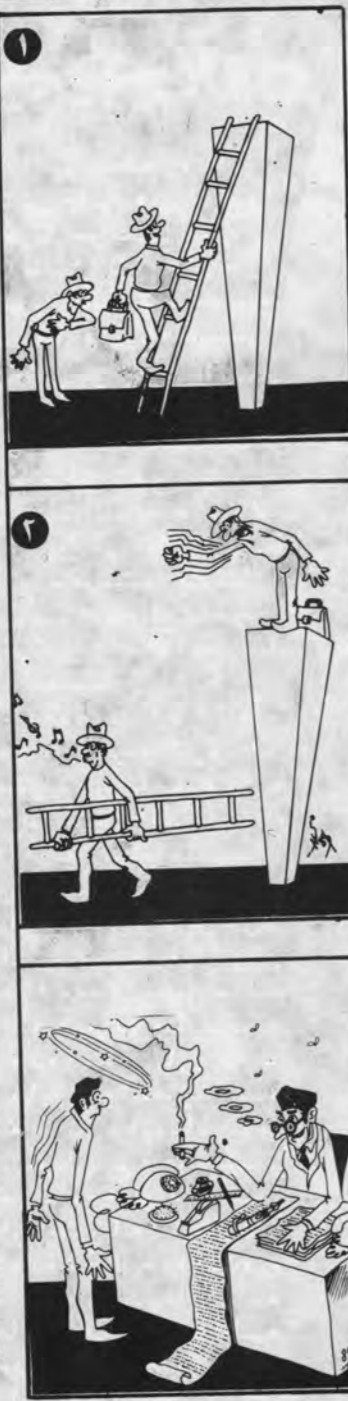
- وسایل کاراندک است و لسی با آنهم با آنچه در دسترس است میتوان کارها را انجام داد.

- شما برای کارتون هایتان تمایل دارید تا با شرح و کیشن بیان شوند و یا بدون شرح باشند؟

- من معتقدم که کارتون ها باید خود بخود بدون کیشن کلمات و جملات اضافی بیانگر قیوموضوعات و مفاهیم ارایه شده باشند ولی در برخی موارد استفاده از کلمات و حتی جملات برای توضیح بهتر مفاهیم امر حتمی است. من کمتر طرفدار شرح برای کارتونها می میباشم.

- مقاربت نقاشی و رسامی با کار کارتون سازی چگونه است؟ آیا دید هنری و پرسشگری هنری که باید در رسام و نقاش باشد در کارتون نیست نیز باشد؟

- یکی از مشهورترین کارتونستاهان جهان (هرلوفس بید ستروپ) در نمارکی به این پرسش تان پاسخ میدهد. او معتقد است که کارتون نیست اولتر از همه و در زکام نخست



باید نقاش باشد تا کارتون نیست از جانب دیگر هر نقاشی نیست نمیتواند کارتون نیست باشد. به نظر من کارتون نیست باید جهان وسیع تخیل فانتزی و الهام داشته باشد از دیده های اجتماعی تصویر روشن با خود داشته باشد آنها هر آن در تماس بود موقت تصاویر و انعکاس آنها را به عالیترین شیوه ممکنه داشته باشد. من از نقاشی به نیای سحرانگیز کارتون ها رو آورده ام.

- خوب آقای هنر لطفاً بگوئید که برای کودکان در عرصه کار تان چه خدمتی کرده اید؟

- در مطبوعات کشور ما زمینه کار برای کودکان و اطفال و داشته های برای برای آنها اندک بود است و دست اندرکاران هنر و ادبیات نیز در این مورد کمتر توجه نمودند. من چون اثر مطبوعی برای کودکان ندارم میتوان گفت که تا اکنون در این زمینه کار مؤثر و مشرعی را انجام نداده ام. ولی جهان و نیای کودکی هرگز برای بیگانه نبوده است. آرزو مندم تا با تهیه فلمهای انیمیشن در خدمت اطفال و کودکان قرار بگیرم.

- پسر جریده ستور و مجله پیش آهنگ چطور؟

- خدمتی را که زمانی در (کمیکانو انیس) به اطفال مینمود تاکنون نشریه دیگری نتوانسته است. این عرصه مستلزم توجه است.

- حالاید نیست کسی در مورد فلم کارتون تان ببخشید فلم انیمیشن تان بدانیم؟

- در این مورد هنوز وقت است اما اشکالی ندارد اگر مختصر معلوماتی بقیه در صفحه (۸۴)

زنی شوهرش را با تیشه در خواب بقتل رساند

متوجه بودم که تیشه نباید خطا بخوره
تیشه رو به شدت بلند کردم و در حالیکه

تعمیر گزارش از صباح

چشمم بطرف کله حیات الله بود
محکم یابین آورده به گوشش



بشتون گل



جسد مقتول



خوشی زناشویی بخانه راه ندا -
منته ، کانون خانواد و روزها و شبها
دستخوش مشاجرات ما سرد و
میشد ، غالباً از دواجهای یکدیگر
آن تحصیل خانواد و مکن مسلط بود
باند به انجام های ناخوشی
میرسد که این یکی از آن شمار است .
بروز ۲۱ اسد ۱۳۶۲ این
واقع اتفاق افتاد ، قسمیکه بشتونگل
قصه میکند ساعت ۹ صبح بود که
شوهرش حیات الله بخانه آمد ،
مانند بسیار روزهای دیگری که -
مزد و کارهای میسر نمیشد ، قبلامشا -
جره بین ما سرد واقع شد بود .
بشتون گل که زن ۲۵ ساله است با
جزئیات قصه میکند :
(او آمد که خورکند ، دراز کشید ،
شال خود و ده سرخود کش کرد ، -
شاید هنوز به خونرفته بود که سه
تصمیم گرفت بکنش ، آمد تیشه رو
گرفتم ، آهسته آهسته به گسوی
بستر آمد ، در این وقت بزرگی گل
دختر ۹ ساله ام و خواهرش در -
تخت بام بودند ، بچیه بازاریان
که بود ، دفعته بیاد آمد که
حیات الله جطور کتم جنگ میکند
اومیگه که مره از مهمان بازی هایت
خوشم نماید ، به اینقدر پیسه
ندارم که هر روز برای برادرت و
چوجه و زنتان بتم . خوب فکر
کردم که باید چه جای مره بزنم
که از او خاستن بانه ، متوجه بودم
که تیشه نباید خطا بخوره ، تیشه رو
به شدت بلند کردم و در حالیکه
چشمهایم بطرف کله حیات الله
بود محکم یابین آورده به گوشش
زد ، اشتباه نکردم ، بود نشان
بقیه در صفحه (۸۵)

اینبار سخن از طلاق و جدایی
نیست ، اینبار مجرد رکوجه و
بازار و هوش نیست ، اینبار حرف
بر سر جنگ بالای تقسیم اموال
سرفت شده نیست ، و اما اینبار
ما گزارش واقعه ایرتعمیه نمودیم
که سنگینی و رکود عاطفه انسانی
در یک زن را تصویر میدهد . اینبار
ما چرا از یک برخاش عادی زناشو -
هری آغاز و منجر به طلاق نه ، منجر
به قتل در بستر مقدم زناشوهری
واقع شده .
- کوجه های عاشقان و عارفان -
سالها کنج قصه ها درازها بود ،
در عمارت های نیمه ویران آن چه
حوادثی که نگذشته ، سیمای
درینه ها و بارینه های کابل زمین
را چرک خورد ، عاصی در این
محل که زمانی شهر نوکابل بود ،
میایم . در شمارد پیکر ساکنین این
محله مزه و مردمی بنام حیات الله
فرزند محمد موسی در یکی از (سراجه)
های کرای با همسرش بشتون گل
وسه طفل شان زنده گن میکرد ،
پیوند زناشوهری در مناسبات
نهایت ضعیف اقتصادی که قد -
مت کمتر از ۱۲ سال راند اردینا
نهاد شده بود . این از همان -
از دواجهایی بود که نیز از تحمیل
عنینه به جانبین و حصول ((هوس
و آرمان)) والدین چیزی دیگری
با خود نداشتند اصلاً ، حرضی از -
رضایت و عدم رضایت جانبین -
نمی توانست وجود داشته باشد .
چنانیکه بشتون گل میگوید : بعد از
دو سال اول از دواج شب روز -

حالا که پرسیدید پس بخوانید



فوت زلی ژورنالست راد میو - تلویزیون پاسخ میگوید :

شکره پروانی :

س- آیا نیریز هنرمند راد میو - تلویزیون ابرو ها پیش راس چینه یا همانطور است ؟
ج- عکسها پیش رابه پوزهای مختلف پید اکید ، -
سوالتان حتما حل میشود .

ششم نورستانی و جوانورستانی ازلیسه سوریا :

س- چرا شمس مایل نطق راد میو - تلویزیون از -
صدای عبدالله شادان تقلید میکند ؟
ج- دلشان بود از صدای فوت زلی تقلید کند .

خاطره همایون پیرزاد :

س- چراذ کیه کهزاد درین اوآخرد رتلویزیون -
دیده نمیشود ؟
ج- ماکه می بینیم شان !

رویا تنامتعلم لیسه مریم :

س- چراذ محمد بی حیا که در زمانه ازدواج
نقش داشت، بی حیا تخلص میکند ؟
ج- شاید بی حیایی کسیرا دیده ویدش نیامده !

س- آیا واقعیت دارد که ناد په هنرمند راد میو -
تلویزیون که برای تحصیل به خارج رفته است
بایک مرد افریقایی ازدواج کرده است ؟

ج- منکه در مراسم خواستگاری اش نبودم تا گفته
عرض می کردم با تا سف حقیر فقیر سرا یا تفصیر
روسیاه ترا فقیر اصلا خبرند ام . اگر مطلع
شدم سیاه و سفید را با خبر میسانم .

س- چرا جاوید راهی در تلویزیون دیده نمیشود ؟
ج- نفهمید منظور پرد و تلویزیون است یا صحن
تلویزیون در صحن تلویزیون که کم و بیش او را
می بینم اما در برده تلویزیون که چه عرض کنم
حتما پر جاوی برق شان زیاد است .

س- چرا حکیم صانعی یک آهنگش را در انتهای
آب بازی لبسنگ نموده آیا به شکل دیگر
امکان نداشت .

ج- موقعیکه در خارج بود یکبار خواست در ریح
لبسنگ نماید اما توفانی شد . حوض مصو -
نیتش کامل تراست وهم شبی در خواب دیده بود
که ماهی شده معبری برایش گفت که تعبیر
چنین است که یک آهنگ را باید در انتهای
آب بازی لبسنگ نمایی !

ذکیره فروغ :

س- میگویند هنرمند مرحوم ماحمد ظاهر در کنسور
ایران آهنگهایی در کانه با هنرمندان ایرانی
برای تلویزیون ثبت نموده است میخوانم
حقیقت این موضوع را از با سخگویی مجله
سپا وین بد انسم !

ج- چون بنده آن موقع با احمد ظاهر هم سفر نبودم
که میفهمیدم باکی ها خوانده پس عد رمارا -



بهد پیرد :

س- دریل محمود خان معاینه خانه دکترای به -
این عنوان وجود دارد (دکتر عبدالله نعم)
سوالی نزدم ایجاد گردید که آیا معالج اسراض
داخله و اطفال همان عبدالله نعم نطق
راد میو - تلویزیون است یا شخص دیگر که درین
صورت چطور او دکترای همین نام تخلص میکنند ؟
من آن لوحه را هر روز میخوانم !

ج- شما هم کوشش کنید که دیگر آن لوحه را بخوانید ،
متوجه صفحه تلویزیون باشید !
س- چرا نورالله برگان تنها خبر میخواند و پس ؟
ج- زیرا تنها خبر خواندن او را می زید !

سمیره نجیب سادات :

س- اسد بدیع هم دکتر طب است ، هم هنرمند
نطق ، گرد آننده ، راپورتر مجله ، گزارشگر
روزنامه ، ورزشکار و شاعر آیا کارهایش دیگر
نمانده که اختیار کند ؟

ج- اگر شما سراغ دارید لطفا آدرس بد هیسد ،
اسد بدیع یقینا خوش خواهد شد !

محمد آصف خروش از شهر مزار شریف :

س- از وقتیکه درباره فوت زلی تبصره ای در مجله
سپا وین نشر شد که زیاد به شهر مزار شریف و در
روحه شریف دیده میشود دیگر درین روزها
در شهر ماد دیده نمیشود چرا ؟

ج- از پس زیاد تبصره شد که فوت زلی به دیار
مولاعلی در شهر مزار شریف زیاد دیده میشود ،
حالا در و در زیارت سخی جان در کابل
میچرخد .

س- آیا شایعه نامزدی اسد بدیع بایک دختر
راست است ؟

ج- به شایعات باور نکنید ، اگر حقیقت داشت
سپا وین آنرا افشا خواهد کرد .

سوسین احمدی :

س- آیا موهای فرهاد در یاد را اثر فرم لیلی کم شده و
یا اینکه با صابون کالا شویی سر می شوید ؟

ج- شاید هم مسئله آب گردشی درین باشد .
س- آیا ظفر شامل عاشق است که آهنگهای عاشقانه
میخواند ؟

ج- آهنگهایش را بشنویید و در امور شخصی اش
مداخله نکنید !

س- شاد کام چند بار در عشق شکست خورده ؟

ج- دیار ، یکی موقعیکه در مکتب ناکام ماند و یکبار هم
در یک مسابقه نتوانست گول کند !
محمد سعید ازلیسه انصاری :

س- فوت زلی ولی به تلویزیون کی لزم معلومی ؟

ج- بلکه چه به تلویزیون کی ، برینکارید لجرائت
فوتاری او فوت زلی هم بر سر منده وک دی .
بفید در صفحه (۸۴)



سافواره از زندگی استاد میباید

چه نقش ها که نبود!

تار هیزی اش را از عقب میز مکتب آغاز کرد، تا آنکه...

چگونه استا میباید از مضمون سلن جات یافت؟

نویسنده: م. شجاع

جنگل بادرخشان تنابوز آن در پیشواز آنه و قرار گرفته بود و آنها با قدم های تند تر جانب آن نزد یک و نزدیک تر می شدند. درختان برده و برجنگل درین زمان تاب موج پر نور و روشنی را بدید آورد. بودند و این درختان مانع از آن بودند تا روشنائی در عمق جنگل نفوذ یابد.

آند و وارد ساحه جنگل شده و در عمق آن ناپدید گشتند...

دزدان هنوز نفسی براحث نکشیده بودند که صدای گامهایی را شنیدند که جانب آنها در حرکت بود.

کسی به آنها نزدیک می شد...

دزد ((نادر)) بادست پاچه کی در حالیکه نفسش بند می آمد واز شدت به زمین نیز زخم برداشته و تنش را می آورد، به اطراف نظر انداخت. مرکزی در نزدیکی خود دید. طنین گامها هر لحظه به آنها نزدیک و نزدیک تر می شد و دزدگان می کرد کبارد یگر در جنگل پولیس افتاده است. به رفیقش نگاه کرد. رنگ از رخسار بریده و سرپایش می لرزید. گفت مرکب را بیاورد ویران بنشینند و فرار کنند.

رفیقش خطاب به او گفت: مگر توجه خواهی کرد؟
 من راه دیگری ندارم جز اینکه تسلیم شوم.
 آمدن سوار مرکب شده و از کار او در شد...

انفراد پولیس در درگاه زندان توقف نموده و از عقب در صدد ای پناهی زندانیان که جانب آنها می آمد شنیده شد. وقتی او در راه رسید زندانی را برایش تسلیم دادند و دوباره برگشتند...

خبر دستگیری دزد مشهور مرحله همچون بی میان زندانیان منفجر گردید و موضوع داغ روز شد. دزد از زمان ورود به زندان در گوشه خزید. با کسی حرف می زد و نه از جایش تکان می خورد. او بیوسته در این بود که چگونه از زندان و از عقب میله های آهنی آن فرار نماید. اما این کاره تنهائی ممکن نبود. او تلاش را با یکی از زندانی های دیگر که او نیز در زندی و جنایت شهره بود در میان گذاشته در پی اجرای آن شدند...

اتفاق صبحگاهی بر تیره کی هجوم می برد و آخرین بقایای شب را در بیکرانه هانایدید می کرد. روز دیگر آغاز شده و آفتاب به آهسته گی جانب آج آسمان بلند تر می شد و پرتوش آن محله را که تنه اصارت زندان در آن به مشاهده می رسید، روشنائی می بخشید. آفتاب پریشانی گیاهان برخاسته از خواب شبانه بوسه می زد و تن های آنان را گرم می بخشید و آنها فرار رسیدن روز را باخند های سیگسون کرام می داشتند. ناگاه دزدانی که میله ها را در هم شکسته بودند این گیاهان را زیر پاخ کرده و شتابان جانب جنگلی که از فاصله های دور نگاه هارا بخود جلب می کرد، می شناختند.





صدایی دزد را بخود آورد. باترس بود ست پاچه گی رویش را بر-
گرداند و دهقان بچه روستائی را در برابر خود دید. جوانی بسود
باقامت بلند، چهارشانه و دستمالی را دور کمر بسته و چوبی را در آن
گذاشته بود.

دزد نفسی به راحتی کشیده به سیمای جوان دقیق شد. دید
پریشان است و نگاهش اینسو و آنسو را تماشا می کند.

علت پریشانی او را جویا شد.

ای برادر چه را می جویی؟

مرگم را کم کرده ام.

دزد باخود فکر کرد: نیرنگی بکاری هم و خود را از شر او راهی سازم.
در حالیکه همچنان به سیمای جوان چشم داشت، گفت:

مرگت منم!

دهقان بچه در جایش خشک مانده چشم هایش بدقت به دزد
دوخته شد و دهانش از حیرت بازماند.

چه می گوئی، مگر تو خوانسانی!

بلی. من اول هم انسان بودم ولی بی اطمینی استادم را کرده
به این حالت درآمدم و حالا که دوباره رضایت او را حاصل کردم ملام
به حالت اولی خود برگشته ام.

آن جوان ساده و خوش قلب شادمان شد او را بخود به خانه
برد.

ساعت بعد وقتی پدرش از مزرعه برگشته و در طوبله مرکب را
ندیده بود، بخانه آمده و از پسر سراغ مرکب را گرفت و پسر هم
جریان را برایش حکایه کرد.

پدر رویش را جانب پسر برگردانده اصرار کتان کلماتی را بی هم
برای او بازگویی کرد:

پسر نگفته بودم این مرکب ما از دیگران فرق دارد. او زیاد کسار
می کند. همیشه عرق می ریزد. و می گفتم که تو او را باید زیاد قدر رکی.

آب و غذایش را بوقت معین آماده سازی.

وقتی او این جملات را بیان می کرد شوق زده شده بود
و باحرارت تمام حرف می زد.

دزد با شنیدن این حرف های آن دهقان سالمند که خاموش
شده و در کنار پسر نشسته بود تکانی خورد، گونه هایش سرخ شده

و لرزه خفیفی را در بدنش احساس کرد. او را بخود در اندیشه شد:
دنیای مادنیای شگفتی هاست. یک مرکب، یک حیوان

با اینکه شعور ندارد، ولی چون برای انسان هائیکه واقع شده
این قدر مورد احترام انسانها قرار می گیرد. اما یک دزد گرچه

انسان است، شعور دارد و میتواند بیاندیشد، ولی چون به
زبان ممنوع خود عمل می کند همه از او نفرت دارند و هر جا سایه وار

به دنبال او اند.

دزد بخود آمده یکباره تصمیمش را عوض کرد:

میرم و انسانی میشم مفید و مثر تر. با اندیشه سالم و بنایات

انسانی...

پس این را بدقت تماشا می کرد و در وقتی نمایشنامه
به پایان رسید به پای استاده نشاند و در قایق پیهم که می زدند و بازنگران
نمایش را استقبال می کردند و در آن میان استاد بیست نیز قرار داشت

بقیه در صفحه (۸۸)

مهم ماہران

مشک



دزياتو خير نوسره لاهم ماهران دبرمودا دسيمي دهعجزو په پيدا كولو ندي بريالي شوي

د برياتو خير نوسره لاهم ماهران دبرمودا دسيمي دهعجزو د مروج حسيني ژباړه

حال کې وه او (گيروسکوپ) هم پرې نصب شوي و. په سلوکې لسز لږ شوه، خود ي پوه پدې برخه کې کومه تيوريکي توضيح وړاندې نه کړه.

دې ته ورته تجربې د ماسکو د ښار په يوه علمي - تحقيقاتي انستيتوت کې هم ترسره شوي چې په هغو کې هم د خرچيدونکي جسم په وزن کې په سلوکې لسز کمښت وليدل شو. نوي تجربې له تلا - لايستې سره مرسته وکړه چې د هغو ګرد باد ونود جاګر تيارونه يا بر چې کولی شي انسانان، زوي او ان ودانې هواته پرته کړي او نورونجايونو ته يې يوسه توضيح وړاندې کړي. نوموړي محققان پدې خبره چې د سويډن يوي اونيږي (ويلت وچه) د خپل ۱۹۲۵ کال په ۱۴ کې کې دهغې خبر ورکړې و او تراوسه پورې دهغې په کتاب هيج راز توضيحات ندې ترلاسه شوي په نظر کې نيسي. دا ويا -

نډې شوه کولی شو هغه يو شمير مرموزې پدې چې د ((برمودا مثلث)) په سيمه کې پېښې يې تشرېح کړو. سره د دې چې بيا هم يو شمير مثلي د محما په توګه پر خپلې پاته کيزي، نوموړي پوه کلونه کلونه د حادثې د همدې قوې په باب چې دا جسمونه خرچيدوله امله منع ته راځي خبرې وکړې او يوه تيوري يې رامنځ ته کړه. د تيوري د اوچتيدونکي او د وړاندي چې ګيا خانګر تيارونکي او منځني يې د خرچيدو په حال کې جسم د محاسبې له مخې خپل وزن بايلی او د بحراني سرعت په لاسه راوړلو سره د منفي وزن د لاسه راوړلو لور تيارلې. هغه تجربې چې د دې ادعا د سمالي په باب شوي پخوا هم سرته رسيدلي وې. په کال ۱۹۲۵ کې انډريزي فزيک پوه - ((ليټ وايټ)) د خپلو تجربونو چې خبرې کړې وې، د دې تجربوله مخې د همدې دستګاه وزن يې د سرخيدو په

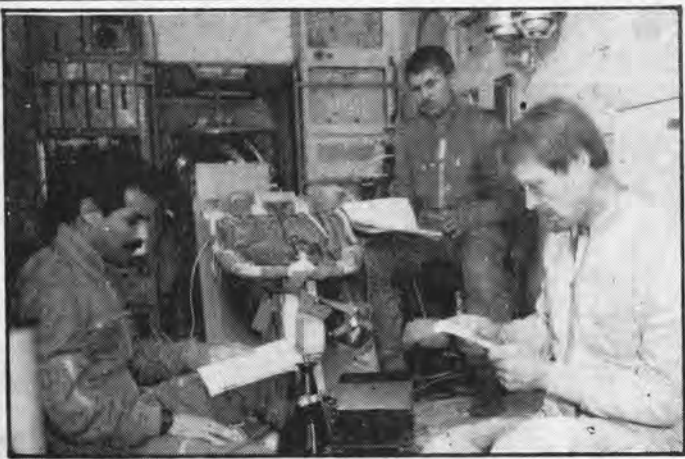
پاته شې، په دې سيمه کې ورکيزي د برمودا خطر د اماتور مينه والو څخه نيولی بيا تر معيرو او د علمي صلاحيت لرونکو ټارکونکو پورې پدې پيلابيلو مخکې تر مختال علمي لاندې نيولی کيزي. زيات شمير پوهانو د شوروي اتحاد د علومو د اکاډمۍ د سمندر پيژندونکي د انستيتوت د ماهرانو په ګډون د - برمودا له ((شوم)) او جنجان - پارونکې سيمې څخه ليدنه کتنه کې يې خود پدې ډول معجزې په پيدا کولو ندي بريالي شوي.

د شوروي اتحاد د ناروې انډر سفير سرته راوړنې د سرګاس د سمندرګي په زورو برخوکې د ګرد اېس حوزې شتون په څيرن نژدې ۲۰۰ - کيلومترونه قطرونه اتموسفيري رکبانو نډې زړه پورې پدې وپوندل او - کشفول و.

د همدې تيوري له مخې چې څه موده مخکې د شوروي اتحاد د يوه (هنري تالايستې) له خوا پر -

په ۱۹۴۵ کال کې پنځه - م غبرخونکې الوتکې د ((برمودا مثلث)) په سيمه کې د يوه ما - موريت د سرته رسولو په وخت او پورې يې هوا کې له خپل ټاکل شوي خصم سره څخه بې لارې او ورې شوي او د هغو څخه هېڅ راز نښه نښانه لاس ته راغله. د دې - پېښې د خير نې د موعظ مينښين په رسمي رپورټ کې داسې وېل شوي و چې ((۲۰۰۰ ان په تفرېس ټول هم شونولاړ د د راپېښې په باب څه اېټل وکړ)) له دې سره سم د لومړي ځل له پاره د ((برمودا مثلث)) د اسرارو په باب په تېره يې خبرې او خبرونه پير شوي و وروسته له دې مودې پېښه شوه چې دلته له ۱۹۱۴ - کال راهيسې نژدې (۲۰۰۰) تنه په الوتکه يا بېرې په کې د سفر کو لسو پروختې تم شوي دي.

عمد او سراوړ هم بېرې ده ګانې پرته له دې چې په سيمه ښاهه نړۍ



شمشاد در راه پایگاه...

بقیه از صفحه (۷)

جنگه عزیزان شرح می برد اهمیت خاص می یابد و همین است که در بیام کیهانورد افغانی گفته میشود: ((من حین سرور و شادمانی بخاطر پرواز بشاه فرزند افغان غم و درد مردم وطن خود را که در آتش جنگ و برادر کشی هنوزم می سوزند در کیهان نیز فراموش نمیکنم ...))

برادران جنگ را قطع نمایند و نیروهای خویش را به خاطر صلح باید از ملی معطوف نمایند ((

چیزی به ساعت ۹ صبح نمانده که در میان شعله بزرگ آتش سفینه بال می گیرد و فقط چند ثانیه کافی است تا از چشم ها ناپدید گردد و در دل آسمان پیش برود .

سفینه ((شمشاد)) دارای تجهیزات خاص بوده و به شکل مدرن ساخته شده (سیوزتی - لم ۱۶) در فنی ثانیه ۸ کیلومتر سرعت دارد و فاصله خود را از سطح زمین تا کیهان که از سه تا چهار صد کیلومتر است در ظرف چند دقیقه محدود پیمود . در هر ثانیه دقیقه یکبار در زمین چرخید و به تاریخ ده سنبله به ساعت ۹ و ۱۴ دقیقه صبح به وقت مسکو با استیشن فضایی میر (صلح) در یک مدار قرار گرفته و با آن وصل گردید . جریان اتصال به شکل اتوماتیک طبق برنامه قبلاً تنظیم شده انجام یافت .

ماموریت علمی کیهانوردان را در برنامه پرواز شمشاد تحقیقات خیلی دلچسپ درباره طبیعت و مسایل طبیعت تشکیل میداد . تیسیم کیهانوردان برغم آنکه مشکلات تخنیک ایجاد کرده بود بعد از توقف اضافی ۲۴ ساعته در سفینه (سیوزت ام ۵) صبح ۱۷ سنبله با موفقیت بزمین فرود آمد و از جانب هیات عالیرتبه افغانی و زور نالیستان استقبال گردید . عکسهای اخذ شده کمک مینماید تا شرایط انجنیری و جیولوجیکی کشور هر چه بهتر و دقیقتر مطالعه شود و همچنان درباره زلزله ها ، برف کوهها منابع آبی ، ذخایر زیرزمینی ، چراگاه ها معلومات لازم بدست آید .

اهمیت این پرواز برای افغانها نهایت زیاد بوده و تمام جریان پرواز را اکثریت هموطنان از تحریق تلویزیون هایشان به کمک دستگاه آخذ تلویزیونی ((شمشاد)) لحظه به لحظه منظمآ تماشا نمودند ، این برنامه کیهانی همچون بالهای بلند سفینه برای مردم کشور شکوه و افتخار برین راه همرا داشت .

نونه ، اتراژیدی پای ته رسوی او د همو پوی به سلگونیو کیلومتر لری مورجیوی

به د پ برخه کی د ((نشنسل ایرلینزا)) دکبته د مساپرو و نی الوتنی بیسه عم دیاد و نی و رده . لکه چی معلومه شه هغه الوتنی و نیولای شول ترخیل منزله بسوری روفه ورسیزی . د دی بیینی له باره شه پول تعبیر موند لسی شو . تلا - لایفسکی عقیده لری چی د دی - بیینی له باره هم کولی شو بیلا بیل توسیحات و مومو . دهغه به نظر موز یوند د به وان کی لروچی هغه د ساعتونولرد قیقی وروسته بانده کیدل دی . د دی تیوری به رهاکی د دی بیینی له باره داسی جواب موندلی شو چی دسخی شوی فصا د ماتید و به صورت کی چی دسا - عتوند وروسته پاته کید و سبب شو د الوتنی حجم باید دوه پننده زیات شوی وای اوزنگه چی ولیدل شود از اتوالی د الوتنی له باره دله منخه تللو و و . خوکه د هغی خط السیر د خرخید و مرکته نژدی شوی وای به هغه صورت کی له دی خرخید و خخه رامنغ ته شوی د - جادی قوه هر ورمود پیود رد و - نکی بیینی د منغ ته راتلو سبب گرخییده .

د ران اره پردی له مخی د الوتنی ورتیدل هم د قاعدی خلاف نظرته راخی . به منغ شوی فصا کی به زیات گومان اشار و کولی شول چی بیلاری شی اویا بیتره اخیستونکی د سگاه ته راوگرخی .

باید حرکت شه چی د جادی قوه د قاعدی برخلاف به نوموری سیمه کی بیجلی منغره لری چی خرگند ول شی نه یوازید سمندری اجساموه خرخید و پوری اره لری بلکه د خمکی د د نغی برخدی د - جور بنت به خرنگوالی پوری هم ارتباط نیسی .

امریکایی کیهانی بیلوتانوس د لور والی به مرسته د ۲۵ متر و نیو زوروالی د سمندرن بیینی د ماتید و د قوی خپولرونکی سیج ثبت کر . هغوی هغه بدلون چی د جادی به قوی کی د اوبود گرد این خرخیلو له امله منغ ته راخی کشف نشور کران . خوکه چی د جادی د قوه به داسی لور والی سره د خمکی د جادی له قوی سره یو خای کیزی اوسریوه پردی به هغی ارتفاع

پاتی به (۱) مع

یعنی لسیزی به پیل کی د ((نشنسل ایرلینزا)) غیبی یوه مساپرو و نی الوتنه شل د قیقی مخکی تردی چی د متحده ایالاتود میامی به سوا سی پگرکی رابسته شی د لسود قیقوله باره د ران اره پردی له مخی ورکه اویا بیتره بناره شه اوجوره روفه راوزه شه .

د الوتنی مساپرو اعطی د الوتنو به بهیر کی داسی کیم عجیب شی احساس نشور کران ، یواخینی عجیبه خبره به دی کی وه چی د الوتنی د سیرلیوساعتونه پول لرد قیقن وروسته پاته شوی و . که دایینه دانستین د نسبت د تیوری به مرسته ترخیل نی لاندی ونیسو داندان تویر باید هغه وخت منغ ته راغلی وان چی د الوتنی د الوتنی سرعت د نور سرعت ته نزدی وای . به داسی حال کی چی د الوتنی د الوتنی سرعت خورالزو ، نولکه چی ولیدل شه د نسبت تیوری د لته کارولسی نشور .

د تلالایفسکی به نظر هغه پول شیان چی زومرد تصوراتو خلاف دی د لرکیدنه لرونکی رور دی - انسان به ناچاره و نی جی دشان ورته بیینی یواخی خیال و گهسی هغه له لوستونکی خخه غوا ری چی د دی حیرانونکی بیینی به سموالی اعتراف و کرکی اورد شه د باره یوه معقوله توضیح و موندل شی .

د تلالایفسکی له خوا بیستنه د شوی د جادی قوی د معادل سی له مخی ، د خرخید و به حال کی جسم خپل وزن بایلی خوله دی - سره به یوه وخت کی دهغه وزن د خرخید و به مرتوزیاتیز بی عین همدامساله د ((برمود امثلت)) به سیمه کی د تطبیق و رگهسل کیزی .

هله د بحری لوپوگرد ابونو به مرکزکی د جادی قوه د قاعدی برخلاف رامنغ ته کیزی اوکسه تصادفاً کوبه پیری د دی خر خید و به مرکز بیسه شی به دی - صورت کی د جادی یوه بیابوری قوه هغه د سمندرتل خواته را - کاری . البته هم له همدانشان یوه برخلیت سره مخامخ کیزی لکه چی بنایی به ۱۹۴۵ اکان کی امر - یکانی بم غورخونکی الوتنی هم به همدی علت ورکی ارله منخه تللی وی . ترسمند ر لاندی قوی جریا -

تاریخ تبریز

حبیب الله (چه سقا) هنگام صحبت در جشن استقلال



شاه درانی



متویند عسکر، ثبت لحدغه های گذرای ربه. متن است یا هم اینکه عسکر تا بد آنه ساختن لحدغه های وقت تاریخ یا تصویرهای ثبت میگردند. حتماً به نظرهای اسم در تاریخ هرکشوری روزها ولجته نمایانگه اندم خای است که بر زمان آن میخوردند در باره انعقاد است. در روزها اما آنرا را بینند محاسن شریف و حلاوت تاریخ. معماری سوره، خسو برای معر، داستان، فلسفی و گاه علمی است که محبوب است. عسکر درین میان گرانها ترازمده و واختم. در...



شاه امان الله و ملکه ثریا



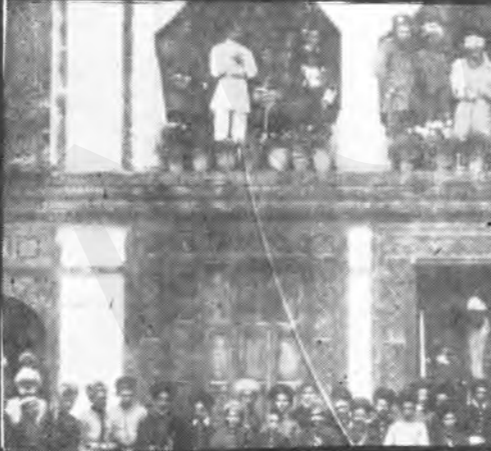
شاه زمان



نمای از شهر کابل (کوتی لندن) که فعلاً تخریب شده. پدر مقابل آن تعمیر سوره میاست واقع است.



امیر عبد الرحمن در دربار خرد (با چنار)



براد ار محمد ایوب خان که شاید کاملترین تصویری از بنا - رنج در وقتن اخیر کشور باراد رخود داشته باشد یا نباید هم لحظاتی بسیار حساس و آدمهای خیلی - معروف را. البته که جاپ همده عسکرهای ایوب صنعا متعدد و بیشتر از حجم سیارون رامین ظلمت که باصرف به با تعدادی از آن اکتفای نظامی ایوب متعلق به امیر محمد ولیزاده یکن از کارگران مدینه د ولتسی است که در رنده عتاسی کارمیناید و بی براد مرادیم بر محمد ولیزاده عتاسی معروف کشور است که به است عسکرهای این ایوب را خود و بیضا منی نمود. است. وی جشن مسال بقیه در صفحه (۷۸)



امیر عبد الرحمن بایسروش حبیب الله



شاه امان الله در لویه جرگه



امیر عبد الرحمن



امیر حبیب الله با چهارده همسرش



ادستانش بعد از تیرباران



حسب الله مشهوره چه سقا



حبیب الله بجه سقا همه ستانش که بعد از تیرباران در چمن حضوری به چوب اویخته شدند



امیر دوست محمد خان



امیر شمشیر

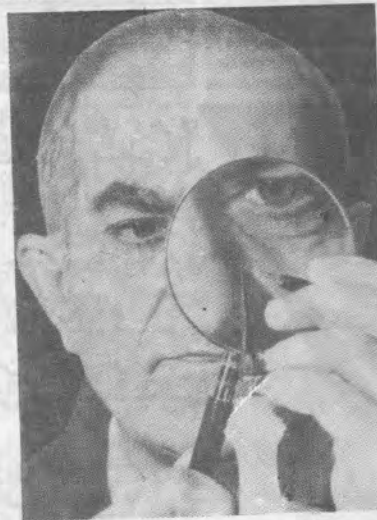


امیر عبد الرحمن



امیر حبیب الله

درمیان تپشهای قلب



ادوارد تر - قازاربان نوازنده و آهنگ ساز آلمانی - قادر به آفریدن ۳۵۰ نقاشی میناتور میکروسکوپی گردیده است.

پاره‌های از تصاویر و بیکره های میکروسکوپی که به اندازه پنجم صده دانه شکر میباشند، بسادگی در روی کف دست گم می شوند.

روزی تر قازاربان در حالیکه مصرف آزمایش آهنگ ساخته شده خورشید بنام ((هود)) رقصه بود، آهی از ضایع برکشید و نزد او تنها چهار رقصه باقی ماند.

آری، دشوارترین مانع کار او قلب اوست و اگر دقیق تر گفته شود تپش های قلب اوست!

شاید خواننده پرسد که پس هنرمند به این ترتیب چگونه کار میکند؟

در پاسخ باید گفت که او در فاصله میان تپش های قلب خود به کار می برد از، و یا به بیان دیگر هر لحظه برای او آرای دو - بخش است. یکی لحظه استراحت قلب و دیگری فعالیت قلب.

یکی از روزها تصدی موزیم بولی تخنیک ایریوان به این هنرمند - چیره دست در تیتفون چنین گفت: ((کسی از زین تالار برای شما بالا و پایین می رود))

تر قازاربان بانا باوری و تردنیسه از وی پرسید: ((او چه کسی میتواند باشد)) - تالار ایرابروی - نوب سوزنی نباشد بود - با وجود اینهم تصدی موزیم اصرار داشت تا این موضوع را بگوید زیرا همکاران وی نیز گزارش داده بود که تقریباً هفته یکبار موجودات ناشناسی روی زین های تیاتر هویدا شده به سمت راه خروجی ایرا حرکت می کنند.

خلاصه معلم شد که تالار - ایرازیک قطعه عاج سنگواره شده - بقیه در صفحه (۳۷)

کدام کار مشکل تر است: ترسیم تصویری بر روی یک نورفتنگسی به اندازه چهل صده دانه انگور و یا از طول یک سانتی متر موی سر گذراندن ریلسی بافتاد واکون و دولوکوموتیفی که دارای دیگ بخار و سامانرینی می باشد که در کنار کلکین ها نشسته اند؟

و یاد آن چهار جهت به موی سر ترسیم نمودن (۶۶) تصویر بر روی آن؟

احساس هادی و معمولی به سادگی همه آنها را ناممکن می بیند، زیرا نیرومندترین پیاده شناخته شده ای که به اندازه کاتی تیز شده باشد، به صفت ابزار کار برای انجام دادن چنین کارهایی عاجز مانده و مانند گل خورد و نرم می شود.



دانشتین در مغز و سرنوشت

دانشتین پر مغز و بانندی کار پره ژوندانه کی دهغه له موافقی سره بسم دوام لری



د شامولی ((مخبرک)) زیاره

د لوی فزیک پوه انشتاین د جنازې مراسم د ۱۹۵۵ کال په اپریل کې په جویه چوتیا کې پای ته ورسیدل. یوازې د خونړی د وستانو او خپلوانو په موجودیت کې د آلبرت انشتاین بې روحه جسد وسپارل شو او ایره یې په یونامعلمو نه یې وپاشل شوه.

خه موده وروسته په مطبوعاتو کې داسې اوازې خپرې شوې چې د انشتاین مافزه دهغه له کورنۍ څخه وپستل شوی او د کار د عدلی طب د معاینو پورته کې سرته رسیدلی دي. د معینو خلکو په نظر آلبرت انشتاین لاپه ژوند کې موافقه کړې وه چې دهغه له مړینې نه وروسته دې د هغه له مافزو څخه د علمي څېړنو له پاره گټه واخیستل شي.

په هر حال د هغه له خپلو لاسو وروسته د هغه مافزه ورک او سې درکه شول.

په ۱۹۲۸ کال کې د لوسرې عمل له پاره د ((نیوجرسی)) د مجلې راپورتر په دې بریالی شو چې د هغه منل پرنستون د بنار له پوهنتون څخه د امریکا د ختیځ ساحل په لور، چېرته چې انشتاین ژوند کاوه، تعقیب کړي. د پرنستون وروسته هغه د اکثر توماس هاروی د کارخونې ته



نتیجه: دانشتین د مافزو په څلورو کوچنیو برخو کې یو ډول - پانگري حجرې ولیدل شوې. خو څېړونکي تر نن ورځې پورې د هغو دنده وپه پېژندلونده یې بریالی شوي. تراوسه د ادم نه د څرگند شوي چې څوک د لمرې لامل لپاره د انشتاین د مافزو د څېړنو لپاره فکر کړي شو. د انشتاین پوښتني - د ویت چې اوس ۹ کلن دي - یادونه کړې وه چې لوی فزیک پوه د دې عمل مخالف و. خو د انشتاین د مړینې وروسته دغه - یو ډول ډول وویل: هغه یوه راپورتر ته څرگنده کړه چې د انشتاین یو زوی هانس آلبرت انشتاین لارښوونه کړې وه، چې د هغه د پلار د بدن له ټولونه غوره برخه دې محفوظه کړي. د توماس هاروی له قوله پېښه په دې ډول وه چې د پرنستون پوهنتون د انشتاین د مافزو غوښتنه وکړه او د هغه زوی بالاخره له دې کار سره خپله موافقه څرگنده کړه.

د نوموړي روغتون د یو کارکوونکي له خولې توماس هاروی پخپله د انشتاین جسد معاینه کړ او د یوشمیر اکثر انوشخو د سخت مخالفت او شخړې وروسته د هغه مافزه وپستل شول. اکثر هاروی وایی چې د مافزو ټوټې یې په کوچنیو برخو ویشلې او بیا یې ټولسو هغو څېړونکو ته واستولې چې د دې کار له پاره یې خپله علاقمندی نښودلې وه. هاروی د دغو ساینس پوهانو نومونه افشاء نه کړ او - یوازې همدومره یې وویل چې هغوی باید پخپله پانگري معرني کړي او چې هرکله یې د څېړنو نتیجه بشپړې شي هغه نشرته وپساري.

د یوه موده وروسته د (اکسپرینتیل نیورولوژی) په نوم مسلکي مجله کې یوه مقاله خپره شوه چې د انشتاین د مافزو د څېړنو د نتیجه په هکله یې بحثي مطالب وړاندې کړي و. د مقالې لیکونکی د پیر کلسی د پوهنتون دوه تنه استادان - ارنولد شینیل او د هغه میرمن - ماریان د یاموند و چې د وارود - اعصابو په برخه کې تخصص درلود. د اعصابو اناتومیست ((د یاموند)) څرگنده کړه چې هغې د انشتاین د مافزو جوړښت د یو متوسط هونیار انسان د مافزو د جوړښت سره پرتله کړ.

ليليا او مجنون د هر يو په اد بياتو کې د يوې ډېرې سپېڅلې مينې او سوزنده محبت د لارې د وپېژندل شوي او تل پاته نومونه او د يوې زښته په زړه پورې او دردونکې ترانېدې اتلان دي. خو په زړه پورې د هې چې پښتانه هم له دې نومونو سره پوره آشنا دي او د پښتنو په اساطيرو او فولکلور کې هم ليليا او مجنون د يوې زړه راښکونکې کيسې قهرمانان بلل کېږي چې آسانې زموږ په ښکلې وطن او د پښتنو په فولکلور کې او وروسته بيا په ديوانې اوليکلي ادب کې رانغته شويده.

خوله دې کيسې همې ښکاري چې پښتنه ليليا هغه غزه ليليا نه ده او که څه هم ښايي دا د وار م کيسې او د هغو قهرمانان څه ناڅه سره ورته والي هم ولري، خو دا پوره څرگنده ده چې هغوی د وار م د بيلو بيلو افسانو اتلان او مېرمنې څيرې دي. د پښتنې ليليا او مجنون د سوزنده مينې په دې کيسه کې ليليا هغه پښتنه کوچنۍ ده چې د کابل او د هغه د شاوخوا سيمو او ايليند و نوترنځ له خپلې کورنۍ سره ليدې او کوچنۍ کورنۍ او مجنون د هغوی د کور و راتلونو مياشتې مياشتې لارې څاري.

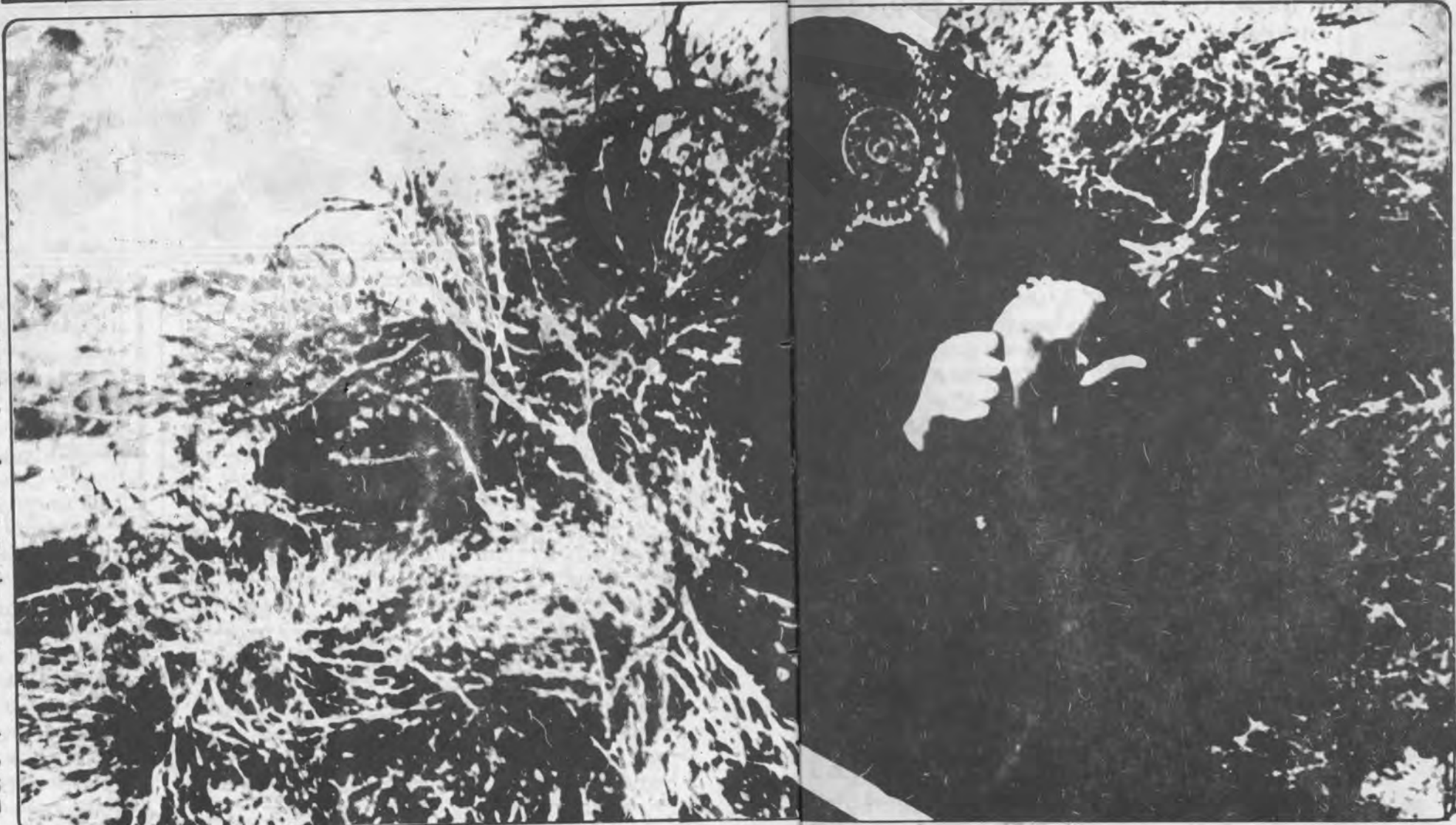
د پښتنې ليليا او مجنون په دې کيسې کې همې وايه شي: کله چې ليليا او د هغوی کورنۍ او د کور کاروان يوځل د څه دې کولولو پاره وار ول، نو ليليا به منډه لمان خپل مجنون ته ور رساوه چې څه شيبه د يوې په ديدن زړونه ښاد کړي. په دې کيسه کې مجنون له ليليا څخه هيله وکړه چې ستا په تودې اواز کې غيږه او پاسته زنگانه باندې يوه شيبه سر اېښودل مې سخت اريمان دي. راشه دا يوځل هم چې شوي خپله د مينې ډکه غيږه راته وڅوړه چې خپل د اد کلونو کلونو اريمان پوره کړم.

ليليا که څه هم چې پوهيده ښايي ډېر زړه هغوی کوي بار او کاروان وڅوړي. مگر بيا هم د مجنون د دې فونشنې اجابت وکړو. خپله لکه د گل په شان تنکې او تود غيږه مې ورته پرانسته او خپل زنگون مې ورته څمبله چې مجنون پرې سرکښ دي. مجنون هم چې د خپلې د زړې مينې وصال بيا موندلی و. نو د ليليا په غيږه کې همې په زور خوب بیده شو چې هډوکه ليليا هرڅومره انتظار وروست، خو مجنون راوښوونه شو. ليليا په ختله زړه کتل چې د هغوی کډې بايزي او کاروان په روانيدو کې خو بيا همې هم دايه زړه اواره نه شو چې مجنون له دې خوازه خو په راپاڅوي. نوې په کراره دده سر په پيوې تيزې کېښود. او په ډېر درد يدي او غم لرلې حالت راپاڅېده مجنون يې يوازي پرېښود. او مجنون همې بیده پاته شو. د کوچنۍ ليليا کډې په اوتيا نو پار شوې او همې وڅوړيدې. تر کابله راوړسيدې او له

دې لمان هم اېسته ايليند ونوته ورواښتې، مياشتې مياشتې ووتې خو مجنون د مينې خوب داسې ډوب کړی و چې سرې هم نه پورته کاوه. همې وايه شي چې څو اري مجنون د ليليا په خوزه غيږه کې د مينې خوب همې بېخوډه کړی و چې ان تسرې

تورگی لیلی

مصطفی جهاد



لاندې نې اولوڅې راشنې شوي او د شاپرتختې په ننوتې او پورته کې له سينې راوتې. خو هغه لاهمې د مينې خوازه خوږونه کول. وروسته بيا ځلکوبه دې باب شمرونه اوسندې جوړې کړې او په ټول ځلکوبه کې خوږې شوې. چې د دې شمرونو په يوه بند کې داسې ويل شوي دي:

مجنون پروت دی دل به دل به
ليليا لار به تسرگا بله
او دا بند د همدې ذکر شوي پېښې انعکاس دي. د مجنون د مينې د زور او اوز د ه خوب انعکاس چې هغه يې هومره يې خوده کړي. خو چې پښتنه او کوچنۍ ليليا بېرته بيا له اوز د ويزلونو څخه راسگنه شوه او ايله چې د مجنون سترگې د هغه په ليدلو خلاصې شوې. هغه وخت نو ليليا د مجنون له شا او سينې څخه وتلې لوڅې پرې کړې او يوځل بيا د هغوی زړونه د يوې په ديدار او وصال سره ښاد شول.

د همدې افسانې په ارتباط په اسمان کې د وړه رانه ستوري دي چې پښتانه هغه هم د ليليا او مجنون په نومونو سره يادوي. هغه يو ستوري چې پښتانه يې مجنون بولي، د کال په هر مهال په يوه لمان کې ښکاري، خو هغه بل ستوري چې خلک يې ليليا گڼي، گرځنده دی، داسې چې د کال په اوز د وکې يو وار د مجنون له ستوري ډېر لرې کېږي. دا پښتانه همې تعبيري چې ليليا کوچنۍ کورنۍ او کوچنۍ بيا بېرته د مجنون د ستوري خوا ته ورو ورو وروځي کېږي. تر هغو چې يوې ته ډېر نژدې ورو وروځي شي او د انو خلک داسې انگېري چې په دې شيبه کې ليليا او مجنون د يوې وصال ته رسېږي. خود اوصال د يوه کال په اوز د وکې يوازي يوه لنډه شيبه وي او بيا نو بېرته يوه بله سره بيليزي او وروځي سره ليرې کېږي. پښتانه داسې گومان کوي چې ليليا او مجنون پاک عاشقان دي. نو که څوک هغوی د وصال په شيبه کې سره يوځای وويني، هر مراد چې په زړه کې ولري، پاک خداي هغه قبولي او سر ته رسوي. خود داسې ډېر لرې پېښې شوي چې څوک دې د اد و ستوري د وصال او همغارې کيد و پر وخت سره يوځای وويني.

پښتانه داهم د پښتنې ليليا او مجنون د سپېڅلې مينې عظمت اولوي گڼي چې د هغوی ستوري هر هره شپه د اسمان په توري لمنې کې لعليزي او د هغوی د بې شانه او سترې مينې اظهار کوي. يعنې خلک فکر کوي چې د اد و ستوري پخپله هغه ليليا او مجنون دي چې د خپلې سپېڅلې مينې په برکت اسمان ته ختلی دي او هلته هميشې شوي دي. لکه چې په يوه لنډه کې په دې هکله داسې ويل شوي دي:

آسمان ته لار د ختو نشته
ليليا مجنون په عاشق ختلی د ينه
خوماته د اتولې خبرې. د اتولې کيسې او افسانې څه ته رايادې شوي دي؟
زه څه تحقيق کولم؟ يوازي ما د خپلې ليليا په ياد د پښتنې او کوچنۍ رښتینې ليليا په ياد باتي. (۹۸) مخ



میتوانیم بجای پیروشی

در ماه اپریل، برنامه دوست داشتنی جوانان تلویزیون شوروی تجربه بی نظیری را نمایش داد. کاشیروفسکی، طبیب روانی، که در دست یوی تلویزیون شهر کیف قرار داشت، از طریق کاربرد خواب مقناطیسی یک گروه داوطلب را در دست یوی تلویزیون ماسکو، جاکلست بیهوشی یا بیحسی در آورد. این دست یوی بیش از ۸۵۰ کیلومتر از هم فاصله دارند.

کاشیروفسکی، بحیثیت آغاز کار نشان داد که این تجویز روی صحنه تلویزیون اجرا شده میتواند اویه شخصی تحت آزمایش خود هدایت داد: ((به چشمان من نگاه کن)) شخصی از امر او اطاعت نمود، روی فرش افتاد، سپس او نشان داد که چطور بیهوش ساخته میتواند: او توجه داوطلبان موجود در دست یوی ماسکو را بخود جلب نمود و برایشان خاطر نشان نمود که هرگاه معا-

ن او سوزنهای راد ریا زوهای اشخاص مورد آزمایش فرو ببرند آنها دردی را احساس نخواهند نمود. درین تجربه د تلویزیون کارمند تلویزیون ماسکو نیز اشتراک نموده بود. او احساساتش را که ضمن اجرای تجربه باور دست داد شرح نموده گفت: ((من احساس درد نکردم. بین چنان بینمود که گویا سوزن در میان رابری فرو میرود. مگر معتر از همه، هیچ گونه تاشیراتی را که از کاشیروفسکی ناشی شود احساس نکردم. من به طور عادی دیده، شنیده و احساس نموده میتوانم.))

در یکی از تجارب داوطلبی یک گیلان را در حالیکه یک ایگرمی در ساکت انداخته شده، میان آن قرار داشت، تا وقتی که بچوش آمد درد دست خود داشت. باو نیز احساس سوختن و درد دست انداد. کاشیروفسکی در توضیح موضوع گفت: ((من توجه شخصی تحت تجربه را بخود جلب میکنم تا تلقین میکنم که او نباید وجود دست خود را احساس کند و حتی اگر دستش بمسوز احساس درد ننماید. یقیناً، دست جوانیکه تصمیم اشتراک در تجربه گرفت، سوخت: شخصی اولیکه باید زیر تاشیر آورده میشد نمایش هندی بود که بمجرد جوش آمدن آب تجربه را متوقف میساخت.))

اکثر تماشاگران این نمایش تلویزیونی را شوخی تلقی نمود و و باور نمیکردند که حقیقت داشته باشد. مگر بیری نگذشت که تلویزیون شوروی تجربه دیگری را به نمایش گذاشت و این تجربه تمام شک ها و تردید های بیماران مهارتهای بیمانند کاشیروفسکی را از میان برداشت. او، درین نوبت، از دست یوی ماسکو بیمار یکی از بیمارستانهای شهر کیف را بحالت بیهوشی در آورد. این



پیروشی

بیمار زنی بود که باید تومور از طریق جراحی کشیده میشد. بیهوش سازی متداول رومبو قابل تطبیق نبود، زیرا که آن زن در برابر تمام داروهای حساسیت داشت. یگانه راه بیهوش سازی او کاربرد خواب مقناطیسی بود. این عملیات، با ممل و رفیت بیمار و جراح، باید با شرکت کاشیروفسکی اجرا میشد. هدف دیگر از این عملیات آزمایش تلقین تلویزیونی تا فاصله های دور بود.

اجرا کننده خواب مقناطیسی یک ساعت پیش از عملیات جراحی در دست یوی تلویزیون ماسکو نمودار گردید. دو کانال ارتباط تلویزیونی برای اطمینان تحقق بهتر عملیه بکار انداخته شد.

یک گزارشگر تلویزیون از بیمار پرسید: ((آیا بیماران بیروزی عملیه شک و تردید ندارند؟)) (نه خیر، من کاملاً متیقن استم. البته دیگرانند که شک و

تردید دارند. هیچ چیز مانده آن قبلاً رخ نداده و هیچ کسی اینگونه چیز را ندیده است. مگر من به کاشیروفسکی و عملیه شگفت انگیز او باور می کنم.))

لستسکی، جراحی که به اجرای عملیه تغییر عادی موافقه کرد، ضمن خطاب به کاشیروفسکی بطریق مطابقت گفت: ((چیز عمده اینست که جراحان و همشیره گان بخواب نیافتند.))

((اندیشه نه آفته باش همه چیز درست خواهد شد.))

پرد تلویزیون بر فراز میز عملیات قرار داشت.

کاشیروفسکی خطاب به بیمار اظهار داشت: ((لیو یا! مراد یه میتوانی؟ بازوی دست راستت در حال کرخت شدن است. با هایت در حال کرخت شدن است. حالاتود مستخوش بیهوشی گردیدی. سرت دور میزند. مگر آواز مرا شنیده میتوانی. به اسر من چشمانت را باز خواهی کرد. اکنون به مشکل چشمانت را باز میتوانی. بیهوش شدن کامل گردید. احساس تو طوری است که گویا کارد جراحی میان پارچه نانی فرو میرود. زود باشید به جراحی آغاز کنید.))

جریان عملیات از آغاز تا انجام در تلویزیون نمایش داده شد. در جریان عملیات کاشیروفسکی نه تنها با بیمار صحبت نمود بلکه بیماران عملیات نیز هدایتی صادر میکرد.

((لیو یا! تشویق میکنم کارها بخوبی پیش میرود. خونریزی بسیار ناچیز است. می بینید که چهره او چطور آرام است. گویا که او بخواب راحت فرو رفته باشد. از طریق اینگونه خواب مقناطیسی عملیاتهای بسیار پیچیده و مخلوق اجرا شده میتواند. طور مثال، آره یا تراش استخوانها عملیات شش و حتی برون کشیدن کیمه صفر است. در تمام این حالات بیمار احساس درد نخواهد کرد. عملیات سرانجام پایان برسد. لیو یا چشمانت را باز کرد. در حالیکه جراحان زخم را میزدند ختنند کاشیروفسکی از بیمار پرسید: ((چه حال داری؟))

((بسیار خوب استم. همه چیز بقیه در صفحه ۸۲))

اسرار خوردنیها

عسل بادنجان روی

انتخاب غذا امریست نهایت بهم و درخور توجه. مثال کلاسیک آن زنبورصل است که به تولید عسل سرگاردارد. با آغاز بهار و فرارسیدن روزهای گرم و آفتاب زنبورها به فعالیت آغاز میکنند با عبور از کشتزارهای وسیع و گلستانهای رنگارنگ طبیعت، شهد یا شیره این ماده نساب و مواد خام عسل را گردآوری می نمایند. (مصرفیت و فعالیت زنبورصل) یقیناً چنینست پس واضح روایتیم سلم، زیاده عسل کار شده ای نیست. شهد گرد آوری شده در دستگاه بخصوص زنبوران عسل مهمانیکه قند تبدیل گردد، پرورس می شود. شهد گرد آوری شده - حاوی شیره و گرد با ۶۰-۷۰ فیصد آب است. چیزی که زنبور عسل انجام میدهد اینست که آنرا جوش داده و آب آنرا تا ۲۰ فیصد غلیظ میسازد. عمل شیرین شکر کرده بخدی به محل مخصوص انتقال داده شده و هم کاری میشود. یک لشکر زنبورصل در هر فصل تابستان در حدود ۱۵۰-۲۵۰ کیلو عسل تولید میکند. فلذا، زنبور عسل نه تنها گرد آورنده اند بلکه آشپزهای خوبی هم اند.

عسل چیز خیلی لذیذ و باارزش است که هرگز فاسد نمیشود و سالهای سال میتوان آنرا نگهداری کرد. دانشمندان در باره این پدیده تاکنون در تعجب مانده اند. عمل کیه یک غذای باارزش و وکتیرالاستفاده در سطح جهانی است با آنکه منشأ غیر هنری دارد ولی بازم بعضی ارزشهای زیاد هنری در آن نهفته است. عسل با ترکیب متنوع خود، بجااست که لقب ((طعم منحصر بفرد)) را به آن داده اند. عسل حاوی ترکیب نادر ۷۸ فیصد کاربوهاید رست، بقیه در صفحه ۸۳)

بادنجان روی یک سبزی یا ترکاری لذیذ و مفید است که بصورت خام و پخته مورد استفاده قرار میگیرد. تنه آن ماده اساسی سلاک را میسازد بلکه به شکل غذا های گوناگون یکجا با دیگر ترکاری ها مواد قابل پخت و پختها را و جداگانه پخته و خورده می شود. استعمال آن در سرما و جهاان در حال افزایش بوده هیچ میسر نانی دیده نخواهد شد که بجا نماند روی زینت بخش آن نباشد.

بوته این ماده غذا ای را روی های در قرن شانزدهم از امریکای جنوبی با خود آوردند. آنها که هنوز به ارزش غذا ای آن بی نرسد و از آن بحیثیت یک خوردنی استفاده نمیکردند، با داشتن برگهای سبز تیره و میوه سرخ روشن، آنرا بحیثیت یک بوته زینتی در منازل و باغهای شان زرع می نمودند.

بادنجان روی در دهه دوم صد جاری ازرم به افغانستان آوردند. شد که بهمن نسبت بین مردم به بادنجان روی مسمی گردید. بعضی هایه نسبت طعم ترشش آترابه بادنجان ترشک هم پیاد می گردند. در ابتدا تنها عسل خیز خیلی لذیذ و باارزش است که هرگز فاسد نمیشود و سالهای سال میتوان آنرا نگهداری کرد. دانشمندان در باره این پدیده تاکنون در تعجب مانده اند. عمل کیه یک غذای باارزش و وکتیرالاستفاده در سطح جهانی است با آنکه منشأ غیر هنری دارد ولی بازم بعضی ارزشهای زیاد هنری در آن نهفته است. عسل با ترکیب متنوع خود، بجااست که لقب ((طعم منحصر بفرد)) را به آن داده اند. عسل حاوی ترکیب نادر ۷۸ فیصد کاربوهاید رست، بقیه در صفحه ۸۳)

بادنجان روی با داشتن مواد: یاد مورد نیاز بدن برای صحت بقیه در صفحه ۸۵)

اولین مسابقه زیبایی در اتحاد شوروی

زیباترین دختر شوروی در مسابقه زیباییان همه کشورهای قاره ها در بهار آینده معرفی خواهد شد. اوطی مسابقات زیبایی های این سرزمین بهنسار که در نوع خود نخستین مسابقه حسن و جمال در کشور شوراهاست انتخاب میشود. سابقه نهای تاریخ ۸ مارچ ۱۹۸۶ در مسکو برگزار خواهد شد.

کمیته سازنده این مسابقات شامل نمایندگان سینما تروگرانی، تامس پوسلم و تعدادی از شرکت های خارجی و داخلی شوروی است که در برگزاری این مسابقات سهم گرفته اند.

تیمون متهم به بیعت ساختن ورزش شده است

مایک تیمون، قهرمان سنگین وزن بکس که دست راستش در یک زد و خورد خیابانی کسر برداشته از طرف مخالفین خود متهم شده که این ورزش را بیحرمیت ساخته است. تیمون باج گرین، رقیب سابق خود، در خارج از یک مغازه لیانس نوروشی در افتاد و زخم های که او برداشته دفاع از لقب قهرمانی

معلوم میشود که بریزد و کوسار با قضیه به بیچیدگی سایر مسایل که او مشاورینش را مضطرب و شوش ساخته از جمله مذاکرات ایران عراق - روبروست.

وزارت آموزش و پرورش متکلمه دیش میگوید این تصمیم در قبیل تنزل سطح دانش، خاصا در سطح بالاتر اتخاذ شده است.

انزوفاری که در ساختن موتور های سریع السیر شهرت انسانی داشت و موفق ترین مسابقات موتوری را راه میانداخت بحسب نود سالگی در مادینا ایتالیا درگذشت و طبق توصیه خود او که گفته بود خبر مرگش را پخش نکنند

اعلانات و کارهای تجارتن را یک شرکت مشترک که با سهمگیری بیستم های پروس بین المللی المان غرب ایجاد شده هم آهنگ میسازد.

مسابقات زیبایی برای اولین بار امسال در مسکو ایرشد که ما شا کالینینا یک دختر شانزده ساله در آن برنده اعلام گردید.

آز سرمنشی ملل متحد خواسته شده نزع بین زن و شوهر را نیز رفع سازد.

ازها بریزد و کویار سرمنشی ملل متحد با تمام مصروفیت های که برای ازین بردن منازعات جهانی دارد تقاضا شده که اختلاف یک خانم امریکایی را با شوهر بصری اش حل نماید.

باربارا میسورگ شوهر خود را متهم به اختطاف اطفال شان نموده از سازمان جهانی خواسته است در برگرداندن اولاد هایش به داخله و وساطت کند.

خانم میسورگ خان از ساختمان ملل متحد در نیویارک در حالیکه لباسهایش را با تمام برهنه انداشتی لیلی و محمد، یوشانیده با داد و فریاد توجه گزارشگران را بخود جلب کرده است.

روزنامه الاهرام می نویسد چنان

را در برابر فوک برونوازا انگلستان در مسابقه ای که بتاريخ ۸ اکتوبر در لندن برگزار میشود برایش شول ساخته است.

دست تیمون برای سه هفته در ریلستر خواهد ماند و سازماننده مسابقات او میگوید تا هنگام مسابقه تیمون وقت کافی برای تمرین ندارد و جراحاتش قابل تشویش نیست.

انگلیسی باز هم به حیث زبان دومی بتکلمه دیش شناخته شد

بتکلمه دیش انگلیسی را بعد از بنگالی، زبان مادری ۱۰۵ میلیون نفر، به حیث زبان دومی در آن کشور پذیرفته است.

فراگیری انگلیسی در مکتب

کپی، کپی، کپی، کپی

از تیلی تایپ برگزیده ایم

در رهنمایی و محرمیت کامل بخاک سپرده شد.

نراری از در شد بدگورده رنج میکشید و با فرخواندن تیمسی از دکوران منزل شخصی خود را - اخیرا به یک کلینیک مدل ساخته بسود.

شد تریضی او یک ماه پیش بعدی بود که نتوانست هنگا یازد بد با جهان یال دوم از - فابریک انبرد مارا نیلوارین شخصیت روحانی استقبال کند و صرف تیلفونی با او صحبت کرد.

فابریک او با شین طیاره و ما بان الات گوناگون تولید میکرد.

شادیهای شوخ

هنگامی که ریگی از مکتب

چندی قبل حتی تابه سا - ختمان پارلمان پیشرفت کرد نده این بدکاره های دم دار خوبی میدانند که هیچ خطری آنها را تهدید نمی کند چه به اساس منعنات مذهبی هند شادی - هامر بوط به گروهی از حیوانات می شوند که به آنها دست بردن نارواست.

اگر چه پایتخت هند دارای - سه شادی گیرسی ایکه حق دارند علیه شادی هاند ایبر اتخاذ نمایند، می باشد اما آنها نظره قوی بودن شادی ها از لحاظ تعداد، قادر به محافظت شهر از شر آنها نیستند.

افریقایی جنوبی فلم های مختلف اپراتور را اجازه نمایش نمیدهند.

کریستگرد ایرکریکه فلم ضد اپار تاید اوینام ((جهان در افتاد)) حایز جایزه گردید، نتوانست پس از یک نمایش در سالونیکه سه صد نفر گرد آمده بودند این فلم خود را بآرد بگر در افریقای جنوبی به نمایش بگذارد. ماه گذشته پس از آنکه بورد سانسور افریقای جنوبی یک فلم ریچارد اتن برور اینام ((فریاد آزادی)) اجازه نمایش داد، حکومت پروتوریا به عجله جلونمایش این فلم را در می سینما در سراسر افریقای جنوبی گرفت.

شکست عظیمی که در او دی رود کارا در شمال قد راتیف روسیه بوجود آمده نایش از افتیدن یک صاعقه در حدود ۶۶ میلیون سال پیش بوده است.

انستیتوت کیمیای اکادمی علوم اتحاد شوروی به این باور است که سقوط این شهاب ثاقب فاجعه عظیمی در قبیل داشت.

انفجار سوخ عظیمی به قطر ۶۰ کیلومتر عمق ۱۵۰۰ متر بوجود آورد و پژوهشگران به این نتیجه رسیدند که آنقدر که حاصله در جریان آن معادل میلیون ها بم زروی بوده است.

زنده گی برده گان هشتمین سال پیش در شمال آلمان

در حدود ۸۰۰ سال قبل در ناحیه پارچین در شمال المان دموکراتیک رویداد های بوجود آمده که تاکنون از دید واقع نگاران بنهان مانده است و حالا باستان شناسان به کمک کاوشها و یافته های جدید از آن یاد می کنند.

چنین معلوم میشود که دشمنان این محل را مورد تهاجم قرار داده و ساکنین آنرا قتل عام نمودند بعضی ها توانستند که اشیای قیمتی از جمله مروارید و سکه ها را در رگسهای چرمی در زیر زمین مدفون نمایند.

صرف چند نفر محدود موفق به فرار شدند و زیاد ترین افراد و اشخاص این منطقه به قتل رسیدند و آنانی که زنده ماندند به اجارت گرفته شدند.

باستان شناسان از بد تعاشغول شان سلواد ختر منشی عمومی حزب کمونیست افریقای جنوبی نوشته است و سیرامون مناسبات با مادر در حال تبعید اش می باشد که در سال ۱۹۸۲ در نتیجه انفجار یک بم بارسان در رمشوبه قتل رسید.

موجودیت اسکلیتهای زیبا د اسپان نشان میدهد که در آنوقت به حیوانات اهمیت زیاد قایل بودند و زنجیرهای باها بیانگس تجارت غلامان بوده است.

کشف فاجعه ۶۶ میلیون سال پیش

بقیه از صفحه (۳۱)

در میان تپش های قلب

فیل ماموت ساخته شده و میکروب های را بخود جذب نموده است.

این میکروب ها انقدر خود را در انجا اسوده و راحت احساس می کردند که با وجود تپش تپش قلبی موز، سرانجام تپش ساخته شده را کاملا خورده اند.

اخرین تصاویر این هنرمند به اراده خود حرکت می کنند.

اوسیکوید که در ایده کارا خیرش که در آن (کالیبر) رسیدن آن با یک بوتل در دست استاده و از درون بوتل یک فرد متعلق به جزیره خیالی (الی لوت) می کوشند از آن بیرون شود. کوتوله دیگری از بازی کالیبر بالارفته و شمشیری را در هوا جولان میدهد، از میکروب العلم گرفته.

علاوه بر این توضیح که انرا از پیاجه معلومات یک نمایشگاه نقل کردم، می خواهم این مطالب را که (الی لوت) که کوتوله ها را در داخل خود جای داده بود از موی سر انسان ساخته شده است و خود هنرمند هم در حال جعبیدن به داخل بوتل است)، بد آن بیافزایم.

یکی از شاگردان انشتین - عقیده داشت که تا سال ۱۰۰۰ هلم قادر خواهد بود، نظیر آنچه را که در مورد (الی لوت) ها در انستوی هد سه مایکروسکوپ رخ می دهد، در قالب یک نورسول ظاهر سازد.

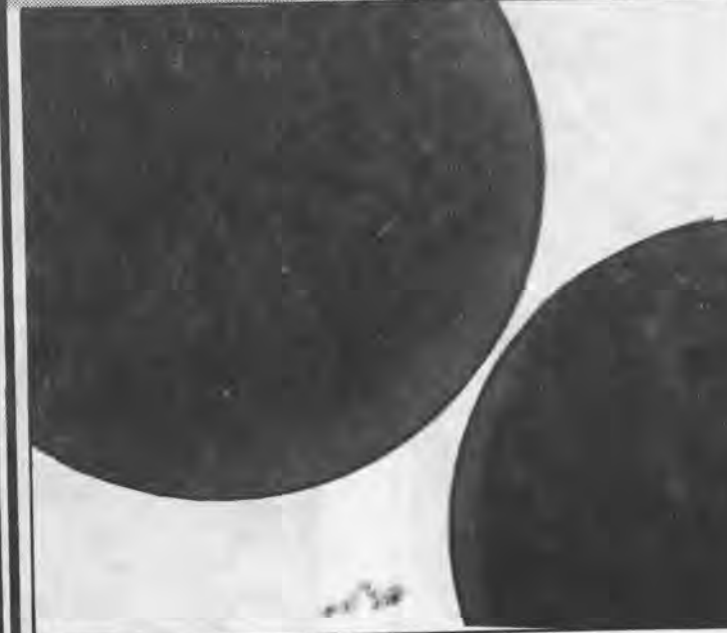
ارجالا بروی اهنگی به اساس (رسم شمشیر) از ساخته های ارلم خاچاتوریان که بروی صحنه خواهد آمد و بروی موی ترسیم شده کار می کند.

صحنه ای که روی آن موسیقی اجرامی شونده اند از کانسای برای نوازندگان و طبل های بزرگ و فرخ است. خدای ضرب طبل ها از طریق یک لود سیکر بگوش شنونده گان خواهد رسید.

راستی چه ابزاری را این هنرمند زبردست برای انجام این کار مورد استفاده قرار می دهد؟

اوستکتاندن الباسی، از میان پارچه هاتعمه دلخواهی را که ترکیب و شکل آن مناسب این کار باشد، انتخاب می کند.

چهار تا ۱۸ ماهه وانهم همه روزه چندین ساعت در میان تپش های قلبش وقت خود را بصرف می رساند تا این میناتور را با ایجاد نماید.





مادونای زیبا

مادونا آواز خوان زیبای امریکایی
 با آرمون (ابین ستایش به دور
 جهان قدم میگردد .
 در حایان پنج دوره دور -
 امریکا هفده دور، و در لنسدن
 سه دور به کنسرت برد آخته
 و یگانه مناسبت آود ریاریس
 و فرانکورت آلمان فدرال تعجب
 انگیز بیرون آمد و ماهای بعدی
 عاد تا زمینه خوبه برای پر تیراز
 ترین رپورت های ماستور
 و اطلاعاتی بوده است .
 موزیکال ۱۲ لسول Level
 بینندگان راه هیجان آورده
 بعداً سیگنونه (Ciccione)
 وارد سیتی کردید .
 با آهنگ قلب های تان باز
 (Open your heart)
 آغاز نمود . نمایشات زیبایسی
 رقص امروز و مورتن " هالمان
 عکس برداری و فلمبرداری راتو -
 سبط وید پوکست ها تنگ ساخته
 بود قسمت زیاد تماشای را آواز
 خوانان و نوازندگان موسیقی
 مدرن تشکیل میداد . یکساعت
 و نیم کنسرت اش را در اوج -
 هیجان و تحرک با جالبترین
 سرت و خوشی بزرگ ، آهنگ
 های شرا بر قلب های نشانند
 و ماد و نارقم روج شان می گردید .
 احمد خبرنگار اجتماعی
 سبارون از هنری

دبوتونو ۳۵ زره کلن تاریخ

دوارو پینوله پاره د سره ورته بوتانو چور و په یونان کی پیل شول .

ا شرافو سره د عنعنې او فیشن به
 توگه موجودې وې . اندازه یی له
 ۶۰ - ۷۰ سانتی مترو پورې رسیده
 وو ورو د دغو د بنجو د خولیسو
 اندازه تر ۳۰ سانتی مترو پورې
 ورسیده . د پنجو خولی گانې به د
 ژنگون سره تر ل کیدې ، ترخوچې
 په لاره باندې تگ آسانه شی .
 د زمانس د دورې به ترخ کسې
 خلکو بلنی خبینې اغوستی . د فسی
 عنعنې د (لره حکمې د اوسیدلو
 روش) د اظهارولو سره
 اړیکې د لودې (Zoccoli)
 چې هغه وخت د نیایسته کیدلو
 شوق یی لاره د لرگینو لور و ساقو
 لرونکی سلیرونه پینوکول پیل شول
 دغو سلیرونو د گرخید و په وخت کې
 د پل جامرستی ته اړ تیا د لوده .
 په ۱۷ پیړۍ کې د باپوشونو د بندو
 مزو ، فیتو او میخونو په ولونوکسې
 د پر زیات بد لونونه راپیښ شول .
 په (۱۱) پیړۍ کې خلکو په فابریکو
 کې د بوتونو په جوړولو او تولید پیل
 وکړ . له هغه وخت راهیسې د وی
 د خپلو تلو لپاره د جسیو ورنال
 لرونکو بوتونو جوړول زده کړل . د
 گند لود ماشین په رامنځ ته کیدلو
 او معمول کیدو سره د بوتو د جوړو
 شو د ولونو په رامنځ ته کیدو کې
 ستریدلون راپیښ کړ او د امکان
 یی رامنځ ته کړ چې فیشن اورنگ -
 رنگ بوتونه جوړ شی .

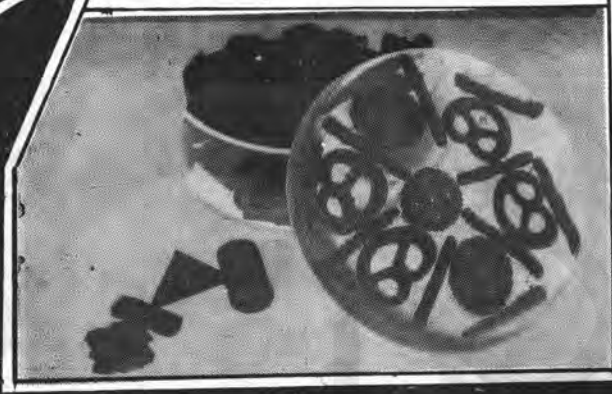
خلکو تقریباً له ۳۰ څخه تر
 ۳۰۰ کالو پخوا د بوتو په پینو کولو
 پیل کړی . له هغه وخته راهیسې
 چې اصلاً بوت د ونو د پوتکیو او
 خرمن د کلکو بوتو څخه جوړ پزړي
 کله کله په یوه مفصل او مغلط
 ساختمان سره د نورو بیلا بیلو
 مواد وڅخه هم جوړ شوي .
 د امریکا متحده ایالتونو -
 جیودیزستان او د پرو بیژندونکو
 په یوه تاریخی محای کې د یوې
 فنی د برې ترڅنگ د یوه مسن
 (باخه) سړي په کور کې ۳۰۰ -
 جوړې کلوشی او کتاوې پیدا کړې .
 دوی د اکشف کړه چې د ایه (۱)
 زره کاله لوفونتوب لري .
 په یخوانی مصر کې یواځی فرعون
 اود هغه د رباریانو د بیلو بوت
 پینوکول . حتی د حکمرانو پنجه
 پینې ابله گرخیدې . د یونان او -
 روم خوانان او زرخرید و فلانوی یوه
 هم هېڅ بوت نلرل . د روم -
 اشرا فو او اعیانو پنجه د پینو
 لپاره د ستنکې و له یا جراب د و له
 باپوشونه اغوستل .
 اصلاً د د وار و پینو لپاره سره
 ورته او مشابه بوتانو جوړول او
 هرې یوې نیمه او کینې پینې ته د
 بوتونو جوړول په یونان کې پیل
 شول .
 په ۱۲ او ۱۳ پیړیو کې په
 اصطلاح (Poulaine) خبینی
 (د پنجلپاره خولی گانې) د اروپایی



در دنیای بزرگ دانش

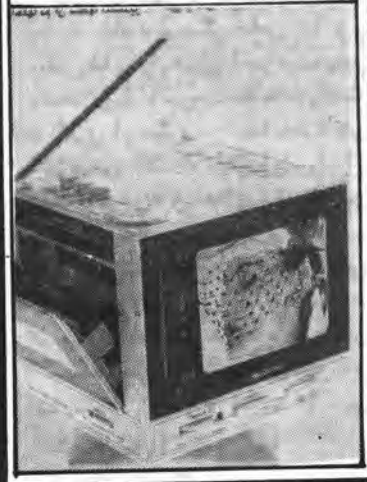
بکس شفاف

بکس نگهداری اشیاء که توسط کمپنی
(Plexi Glass) برای خانم
های منزل ساخته شد و زیاد مورد علاقه
و توجه آنهاست و خانمها بیکه خوش دارند
اشیای خویش را در جاکهای مخصوص نگه
داری نمایند و قرار گرفته است. زمانیکه
داخل این بکس اشیاء و مواد مورد نظر گذارند
شود شکل مد و روشفاف را اختیار نمایند. این
بکس جدید در نگهداری اشیاء بصورت خیلی
محفوظ به خانمهای منزل یاری میرساند.



همه در یک مکعب

مقاومت سحر آمیز این مکعب
که در وراد در محور خویش به تمام
جهات حرکت مینماید و هر چار
جهت آن نسبت به یکدیگر عمل
مختلف را انجام میدهد و
ناممکن به نظرم آید. چنانچه
در تصویر مشاهده مینماید در یک
طرف این مکعب تلویزیون سیاه و
سپید، کنار دیگران دستگاه
ثبت کست، کنار سوم آن رادیو
و در کنار چارمش گرامافون تعبیه
گردیده است. حجم این مکعب
خرد بوده و هر ضلع آن ۱۶ -
سانتی متر میباشد و امکان آن میسر
است که هنگام سفر به سهولت
انتقال گردد و همچنین در گوشه
تختواب نیز میتوان آنرا گذاشت.
این مکعب توسط باتری و
برق کار مینماید و امکان دارد در
جعبه کبیرت مگرت موتور جابجا
گردیده و از آن کار گرفت.
طول آنتن تلویزیون این آله
به ۱۳ سانتی متر میرسد.



بیماری دماغی

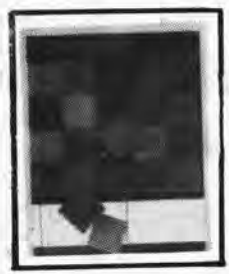
طبق احصائیه نشر شد و از طرف کمیته صحت مخصوص به صحت
دماغی گفته شده که در ایالات متحده آمریکا در حدود ۴ میلیون
امریکایی از انواع مختلف اضطرابات دماغی شکایت میکنند و این هسا
محتاج به معارف ۱۲ میلیارد دلار جهت تدوین آنها میباشند و
هنگام تدوین آنها در ظرف ۲۰ سال صورت خواهد گرفت. اما سبب و
دلایل این همه اضطرابات و اختلالات تشویشهای روحی باز نظر
کمیته صحت آمریکا و لاتانیر طرق میباشند و طرز زندگی و سبب آن -
ثانیاً تأثیر علائق نامیلی و عدم عاقلانه رعایت نسبت بین انسانها مخصوصاً
در زمین زنج و زوجه میباشد و هکذا این عوامل دلالت بر طلاق و پیشتر
در بحال حاضر در ایالات متحده آمریکا میکند و همچنین در اثر آلودگی
بیماریهای روحی و دماغی در ایالات متحده آمریکا طلاق ماهیست
اصلی خود را از دست داده است.

تداوی سرطان بیضه

محققان در کونهایگرو تورنتو
روشن ساد و راکشف کرده اند که
دکتوران به کمک آن میتوانند مردان
جوان را از نظر ابتلا به سرطان بیضه
آزمایش کنند.
سرطان بیضه بیماری است که
در بریتانیا در میان مردان جوان -
شیوع بیشتری پیدا کرده است مردان
جوان ۲۵ الی ۴۰ ساله بیشتر در
معرض ابتلا این مرض قرار دارند.
تشخیصی این بیماری در مراحل اولیه
در شوار است عوارض این سرطان -
ممکن است تا زمان که غده سرطان
در رگستهای دیگر بدن گسترش
پیدا نکند و است خود را نشان
ندهد.
در روش جدید آزمایش روی
نمونه های از سپرم انجام میگردد
این نمونه با چیزی که آنرا ماد میگویند
مصونیت شناسی مینماید میامیزد
بعد این نمونه را زیر میکروسکوپ
معمولی آزمایشگاهی قرار میدهند
سپرم طبیعی برنگ آبی در میآید
اما سلولهای سرطانی رنگ قهوه ای
تند را بخود میگیرد. آزمایشهای
اولیه امید بخش بوده است
قرار است این روش اسال بازم مورد
آزمایشهای بیشتر قرار گیرد.

ماشین حساب

این ماشین حساب الکترونیکی قشنگ ولی بسیط از اختراعات
جدید است در دنیای تکنولوژی. این ماشین مربع های رنگه
بوده که ارقام و عملیه های حسابی را نشان میدهد. محاسبه ای که
توسط این ماشین صورت میگردد خیلی هاصحیح و بدون اشتباه می
باشد حتی هر مربع آن محاسبه های خیلی پیچیده را حل مینماید.
مقیاس این ماشین حساب سانتی متر است: ۸.۵ x ۸.۵



حمیده عبدالله: ریڈیو گفتم، پرسوزم کردند

شش پسر دارم و در آرزوی دختری بسرمی برم

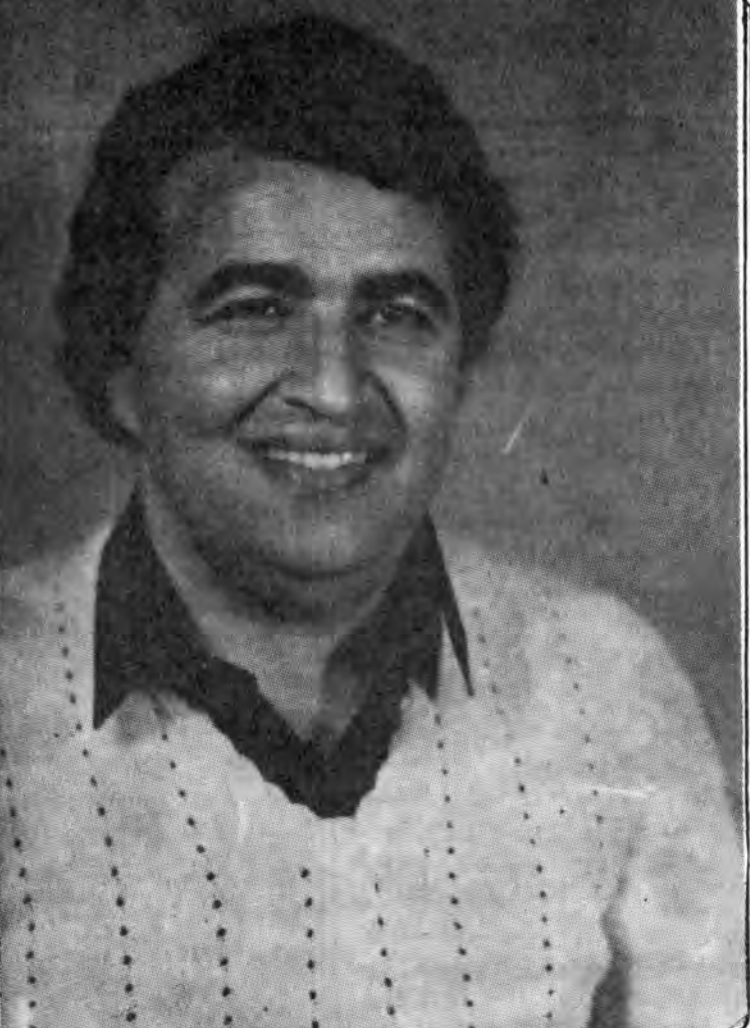
صاحبه از حسينا

از گذشته هنري تان بگويد؟
 - گرچه در کشور ما از ابتدا تا حال کدام مکتب خاص هنري جهت فراگيري هنر تشميل ايجاد نگردیده مگر علاقه شخصی و استعداد هنري که در وجودم نهفته بود مرا بسوي هنر سینما و تياتر کشانید. و اولین فعالیت هنري خویش را از فلم رابعه بلخي آغاز نمودم که در آن فلم نقش يك گدا به من سپرده شد و از عهد نقش بخوبي بدرآمدم. بعد از آن فلم از اثر تشويق هنردستان بلخ افغان تياتر همکار شدم و در آن زمان ۲۱ سال عمر داشتم. با پانهادن به افغان تياتر نقش هلیکه برام سپرده میشد همه رابعه شکل اسایی آن اجرا میشد مگر با وجود آنهم مورد پسند و قبول مقامات قرار نمیگرفت. بناً افغان تياتر نه تنها مشوق خوبی در کارهاي هنري ام نشد بلکه در مورد حقوق نیز حقی تلفی نمودند. بعد از گذشت سه سال افغان تياتر را ترک نموده و به کمک چند تن از دست اندرکاران هنریه ریاست هنرواد بیات را پذیرفته شدم. و دوباره به کارهاي هنري آغاز نمودم و تاکنون در سیار ری نایشنامه ها، دیالوگ ها، در راد بیوتلوویژن سهم میگیرم. من - در چند فلم تلویزیونی و سینمایی نقش اجرا نموده اید؟
 ج - از فلم هاي تلویزیونی میتوان از فلم عروس، فلم زن و پسر، فلم های یک اکنون بخاطرم نیست رام برد. مگر فلم هاي سینمایی ام با وجودیکه اندک اندک و آغاز گستر فعالیت هنري ام نیز میباشد فلم



بانام حمیده عبدالله همه هنردستان آشنایی دارند. از آنیکه یاد مرصه هنر گذاشته و تا امروز که ۱۷ سال از فعالیتهاي هنري اش به تياتر و راد بیوتلوویژن سپری میشود همیشه با مشکلات و دشواري ها مواجه گردیده و به پاس مرصه خدمات بیشتر هنرا نادیده گرفته وید وین در رنگ هنر د اخرا هنر را با موفقیت دنبال نموده است.
 او با بعد از جستجوی زیاد در منزلش می یابم. هنرمندی مهربان و خوش برخوردی است. از صحبت با وی چنین محسوس میگردد که روزگار سخت هنري را پشت سر گذاشته است.
 نخستین پرسش را با آن بطرح میسازم:

رابعه بلخي، جنایتکاران که در آن نقش يك مادر را داشتیم، فلم اختر سخره، مرد هاره قول اس و فیرو.
 س - تازه ترین نقش که روی دست دارید کدام است؟
 ج - يك نمایشنامه تياتري بنام زنده دل نوشته عظیم جسور که تا هنوز به معرض نمایش قرار نگرفته است.
 س - به کارهاي هنري تان علاقتند استید یا اینکه آنرا صرف وظیفه میدانید؟
 ج - به کارهاي هنري ام سخت علاقتند استم نه تنها منحیث وظیفه بلکه دلچسپی خاص دارم و نقش هام را بخوبی اجرا میسازم بعضاً روی ناد رست مقامات باعث دلگیری ام میگردد. چنانچه گاهی اتفاق می افتد که نقش اول را برام واگذار میشوند و بعد از مشق و تمرین چندین ماهه همه زحمات را نا دیده گرفته و نقش رابعه شخصه و من که بحیثیت بدل رول شناخته شده بسیارند که اینگونه شیوه هاي کار سبب دل سردی هنرمند میشود. و نمایشنامه از دواج شاهد ایمن مدعای من است.
 س - از زنده گمی خصوصی تان بگوئید.
 ج - در صنف ششم مکتب عروسی نمودم. و تیره این ازدواج شش پسر است که پسر بزرگم مصروف خدمت سربازی و پسر ششم دو سال دارد.
 س - دختر چطور؟
 ج - در آرزوی پسر میبرم.
 س - از زنده گمی شخصی تان راضی استید؟
 بقیه در صفحه (۸۳)



و آرتیست مردمی انگشور می باشد
 به آموختن د روس و می تود های
 آواز خوانی برد اختم
 - آیا تحصیل تان صرف در ساحه
 آواز خوانی بود ؟
 - من نه تنها در ساحه آواز
 خوانی ، بلکه در ساحات دیگر
 موسیقی مانند (سولفیژرا) ، (آر-
 مونی) (پلی فونی) ، (تارنخ
 موسیقی جهان) ، (فورتویانو)
 وغیره نیز تحصیل نموده ام . که
 بالاخره به سوی ماستری باد پیلم
 عالی بوطن برگشتم .
 - شما در ختم جمله ، کلمه وغیره
 را استعمال کردید ، این وغیره
 یعنی چه ؟

همایون ، رازبان ، از جمله
 هنرمندان خوب راد یوتلوزیون
 است که باید مابعد نش میرفتیم
 اما خودش بزرگواری کرده به دفتر
 مجله آمدند تا در مورد کارکرد ها
 رد ستاورد های هنری اش سخنانی
 بشنویم .
 و اینک جریان گفت و شنود
 خویش را برای عزیز خوانندگان
 نقل می کنیم .
 لطفاً بگویید چه وقت آواز خوان
 شدید ، داشته های هنری تان
 چیست ؟
 - نه سال قبل به آواز خوانی
 رو آوردم البته بشکل مستقل
 و اما تویرون کدام استاد .

آواز خوانی باد پیلم عالی در میان دسی کشور

زیاد از شهرهای مختلف شوروی
 بدست آورده ام .
 - آیا در دوران تحصیل در
 کنسرت ها هم حصه می گرفتید ؟
 - بلی من در کنسرت های پیسی
 اشتراک میکردم که در آنجا ماستر
 های هنرمند اشتراک میداشتند .
 - یعنی کنسرت های بزرگ ؟
 - بلی .
 - قبول میکنم اگر چه در آنجا
 نبوده ایم ، بگویند در رشته موسیقی
 دیگر کدام کارهای ارزشمندی
 و قابل یاد آوری انجام دادید ؟
 - بخاطر دارم یک سناتور راد
 اما توروگ شوروی برای تیاتر خود
 به اساس قصه های فولکلوریک -
 کشورمان نوشته بود که از طرف سیزده
 تیاتر خریداری شده بود من در
 تیاتر مایکوک برای این نمایشنامه
 ۱۷ پارچه موزیک با استفاده از -
 آهنگ های محلی خود ما ساختم
 که زیاد استقبال شد در حدود
 ۱۷ روز مردم بدیدن این
 بقیه در صفحه (۸۱)

- مثلاً چه کاری ؟ چه بگویم
 کاری که بمن سپرده شده مطابق
 به ذوق یک موزیسین نمیباشد .
 کارهای که بمن سپرده میشود
 نه بذوق من است و نه موافقتی
 به مسلک ، من باید نوت های
 موسیقی منوشتم .
 - آنها این واقعیت دارد که شما
 یگانه هنرمندی استید کد پیلم
 سرخ گرفته اید ؟
 - بلی من در بین محصلین
 سی کشور اولین کسی بودم که
 در پیلم سرخ گرفتم . در طول هفت
 سال در تلم مضامین بلندترین
 نرات را من داشتم ، در پیلم های

- چه بگویم همینطور گفتم
 - میشود وغیره رابه حساب
 کف زدن بگیریم ؟
 - وغیره یعنی که کارهای خورد
 وریزه دیگری هم کرده ام که
 نمیخواهم آنرا بحساب بیاورم .
 - فعلاً در راد یوتلوزیون
 ایفای وظیفه میکنید ؟
 - نه در اتحادیه هنرمندان کار
 میکنم .
 - چرا چه کاری ؟
 - چه بگویم مسلک فورتویانو
 است به اکوردیون ، آرگن و هارمونیه
 نیز دسترسی دارم ولی در اتحادیه
 در به کار میکنم .

- پس حتماً در حمام مشق
 و تمرین میکردید زیرا در چنین
 حالات برای آواز خوانان بدون
 استاد بهترین محل حمام است .
 - ولی من در خانه مشق
 و تمرین میکردم .
 - پس میشود ادامه بد دهید
 ما میشنوم ؟
 - در سال ۱۳۰۹ از طرف -
 راد یوتلوزیون فرض تحصیل آواز
 خوانی هازم اتحاد شوروی گردیدم
 و در بو هنتون موسیقی شهر مسکو
 شامل شدم . در شروع -
 مشکلات زیاد مواجه گردیدم زیرا
 قبلاً تحصیلات و سواد علمی
 موسیقی را نداشتم بعد از یکسال
 توانستم با سیستم نوتیشن -
 موسیقی آشنایی حاصل نمایم .
 - و بالاخره در کدام سال
 ازین بو هنتون فارغ شدید ؟
 - مدت هفت سال در رشته
 آواز خوانی تحت نظر استاد
 بزرگ پرونیسور میشکوکو یکی از
 استادان و پرونیسورهای نامور



یادی از

پویا فاریابی

عبد الهادي ((داوي)) بزگرمرد شعروسياست و يکي از پيشگامان ادبيات معاصر فارسي دري افغا - نستان شب ۲۸ اسد چشم از جهان پوښيد و په روز ۲۸ اسد - روز آزادي واستقلال کشور - در شهدي صالحين پخاک سپرده شد . مرگ او که از قافله سالاران ادبيات معاصر و پيماهاي درخشان سياسي کشور شميرد و همري راد را مرگ شگوايي و شگلايي ادبيات معاصر و مبارزه ملي و پيمني گد شتانه بود . سبب تاثير عميق روشنفکران و فرهنگيان باور و تشد به ارزشها و اصالتهاي راستين اجتماعي و فرهنگي کشور گرديد . به اين مناسبت لازم افتاد که نشرده يي از زنده گينه اين نويسنده و سياستگر گرانقدر و پيمنت هم و از نقش موثر او در ادبيات معاصر کشور - ياد بشايم .

زده گينه

مرحوم داوي به سال ۱۸۹۵ ميلادي در ساغ عليبردان شهر کابل زاده شد . تحصيلاتش را در مکتب حبيبيه به پايان رساند . مقدمات آموزشهاي سياسي را در همان مکتب از دويشکسوت مشروطه خواه - مولوي عبدالرب و مولوي محمد سرور واصف فرا گرفت . درس شعر و ادب را از بزرگاني چون ملک الشعرا قاري عبدالله و عبد الغفور ند هم آموخت . بعد به گروه ميهنپرستان مشروطه خواه پيوست و در راه رزم سياسي و فرهنگي گام نهاد . در سال ۱۹۱۲ ميلادي به محوري سراج الاخبار برگريد شد . در ۱۹۲۰ م . مسووليت گرداننده گي جريد ((امان افغان)) را پذيرفت . در ۱۲ - اپريل همين سال بحيت عضو هيئت افغاني جهت مذاکرات سياسي با انگليسا هر سه بار شهر منصوره هند گرديد . بعد مدتي بر کرسی مستشار ديم وزارت خارجه نشست . در فاصله سالهاي ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۰ م . دامنه مبارزه ات سياسي خود را همراه با وطنپرستان چي چون عبد الرحمان لودي ، ميريار بيک دروازي ، تاج محمد پغمانی ، مير زمان الدين بدخشانی ، محمد انور بسمل ، سيد جوهر شاه غوري ، ميرسيد قاسم لغمانی و گروهی ديگر گسترده گردانيد . ساير کارها و مشاغل سياسي او تا سال ۱۹۳۰ ميلادي عبارت بودند از : سفيرا فغانستان در بخارا (۱۹۲۰ م) -



وزیر مختار افغانستان در لندن (۱۹۲۱ م) ، وزیر تجارت کشور (۱۹۲۴ - ۱۹۲۷ م) ، و سفيرا فغانستان در برلين (۱۹۳۰ م) ، پس از به سررسيدن اين ماموريتهاي سياسي دوران شکجه و زندان وي فرا رسيد . براي بار دوم مدت بيشتراز ۱۳ سال (۱۹۳۳ تا ۱۹۴۶ م) را در ((حصار ناي)) خانواده نادري گذر شتانه . پس از رهايي از زندان ، که سخت پيرو شکسته شده بود ، جوش و خروش پيشين سيا - سي را نداشت و به گونه يي در مسير آرامترو کم فوفا تر زنده گي راجست . اگرچه هم در زندان و هم بعد از زندان ياکيزه سرشتي خود را نگهداشت و تالعه طه - يد رود زنگي بر منقش نيك و ستوده خود استوار ماند . ولي آن مبرز روشن سياسي و ميهنپرستانه را ، که تا سالهاي ۱۹۴۶ م . در يافته و پيموده بود ، بدون تکامل بازگذاشت . باري برهان عهد ، باز ايستادن از نيگارتيزد ران بود که او پس از سال ۱۹۴۶ م ، توان برداختن بد انگونه کارها را در خود نيميافت . از سوي ديگر تمايلي هم به کارهاي رسمي و دولتي نداشت . در بخش از يادداشتها و نوشته هاي خصوصي وي چنين ميخوانيم : ((چون يکبار از صدارت انکار کرده بودم از سياست عيان انکار کرده نتوانستم و قبول نمودم . ناگفته نماند که بنده مخصوصا بعد سنه ۱۳۰۹ هـ . ش . مطابق ۱۹۳۱ ميلادي) که از المان مستعفيا نه آمدم ، شوق امور رسمي را نداشتم . هر چه از امور رسمي که بعد از سنه مذکور کرده ام به امر سلطنت بوده - است که در رد کردن آن ضررهاي به من متحمل مييود .))

مهم در رخداد هاي فرهنگي و سياسي آن روزگار - داشت . به ویژه در سامان يابي و رشد و بالنده گسي نسبي ادبيات و مطبوعات عصر امير حبيب الله و امير امان الله کارهاي ارجحانکي رابه سرسانيد . اگرچه گاهي ياد را تر بر رسيها و تهليل هاي شتابزده يا بنا بر گزافه ها و مصلحتهاي سياسي دوران سلطنت از نقش مزجم داوي در زمينه دگرگونيهاي فکري و - فرهنگي آغاز دوره معاصر کتر ياد شده است . - همچنان در تحقيقات و بررسيهاي اين وابسين دهه نيز کسان ديگري از پيشگامان ادبيات همان روزگار بيش از اندازه و استحقاق شان بزرگ و بزرگتر ساخته و شناخته شده اند . ولي داوي در مقايسه با کار برداخت برخي از شخصيتهاي فرهنگي و رجسلي سياسي آن دوره و نيز به تناسب کار و کوشش و پاي برد ي خود در زمينه بنياد يدي بري ادبيات معاصر فارسي دري افغانستان از نگاه ونگرش و التفات شايسته و لازم دريافته است . باري نه تنها داوي ، بل بزگرمرداني ديگري چون استاد ملک الشعرا قاري عبدالله و د پگرنيز از گستره بررسيهاي ژرف و گسترده و بر حقيق بازمانده اند . بنا بر اين ، به نظر ما تا زماني کسمه تحقيقات و وسيع و متکني پراسلوب علمي درباره ادبيات معاصر دري و دوران آغازين آن صورت نگرفته و اسناد و مدارک ثقه آشکار نشده است . بخشيدن عنوانهاي مانند ((پدر ادبيات)) ، ((يگانه پيشگام)) ، ((پيشاهنگ برجسته)) و نظاير آن براي شخصي يا اشخاصي درست نميمايد . بايد انتظار کشيد که - راهها و حقايق بيشترو روشن گردند .

داوي

بزرگ پيمنت و سياست

نقشه اوي در ادبيات معاصر کشور

آغاز ادبيات معاصر افغانستان رابه گونه ديقتري و مشخصتر ميتوان پس از نشر جريد ه سراج الاخبار (۱۹۱۱ م) در نظر گرفت . اگرچه بيش از نشر سراج الاخبار ، جريد ه شمس النهار (۱۸۷۴ م) را داشتيم و رگه هاي از دگرگونيهاي نسبي فرهنگي نيز بيش از نشر جريد ه سراج الاخبار يدي آمده بود که خود قسما مقدمات تخييرات و دگرگونيهاي گسترده تر عدي به شمار ميرفت . ولي تحولات و - شکلاي بيهاي بالنسبه معين و نيز آشکار شدن شيوها و شگرد هاي آگاهانه تر در زمينه ادبيات همزمان با وياد هاي نوين سياسي و اجتماعي پس از نشر جريد ه سراج الاخبار تحقق پذيرفتند . مرحوم داوي بحيت يک نويسنده و شاعر وطنپرست و مصلح اجتماعي گاهي در محور و گاهي هم در حواشي نقش

در باره مرحوم داوي و نقش او در زمينه ادبيات معاصر فارسي دري افغانستان مجالتها و به اختصار ميتوان چند نکته زير را با زنگت بهاري اين نکته هانيز نيازمند تحقيقات بيشتري خواهند بود .

- ۱- مرحوم داوي يکي از جمله پيشگامان صديق ادبيات معاصر فارسي دري افغانستان بود .
- ۲- در تحول و شگوفنده گي شعرو نثر دري و انکشا مطبوعات آغاز دوره معاصر هم موثر داشت .
- ۳- در يديده آمدن و وضع يافتن شعر معاصر با قالب هنري بهتر و ارزنده تر گامي بلند برداشت .
- ۴- کار و مبارزه او در امر استقلال خواهي ميهن پرستي و سياست مثبت ملي و پيمني شايسته سياسي است .

روانش شاد باد !

امجار گل سرخ

پس از آنکه شما بکيار ميوه ک سرخ را مصرف کرده خواهي ديد که راههاي زيادي پسر بکان بردن آن در غذاهاي روزا وجود دارد . اينک براي معلوما بهت چند طريق آنرا مرفضي ميکيم . ۱- شيره ميوه گل سرخ اگر بک تازه در قوطي نگهداري شود در يخچن بيکويه کله کله نان برنجي از آن کارگري ميشود . ۲- غذاهاي بخته شده که در آن از شيره گل سرخ کارگري شود منابع قابل ملاحظه از ويتامين ت ميباشد . ۳- از شيره ياموه گل سرخ در ساندويچ - پنير و کسرو ماه استفاده مي نمايند . ۴- هرگاه يک تست از شيره گل سرخ را با سه قسمت حاصل مخلو نمايند يک قاشق بسيار مال براي نان برشته پاکيک ها گرم بدست مي آيد . ۵- ميوه گل سرخ بطور خاص آنرا بطور ساده بجنيد و بخوريد و يا در قسمت کرده در سالاد و ساندويچ مصرف نمايد البته متوجه باشيد که هسته و مويه هاي آنرا برداريد چون موجودي آن باعث تحريك و يا سوزش و خا د ستگاه ها فمه ميشود . هرگاه بدت زيادي از چييد ميوه گل سرخ و نگهداري آن سيري شود تنهها و يتامين آن کم ميشود .

غزل پر باران صبا تبریز

غزل

د که می د او شگون د منبر کویسانه شوله
 جبهه می زبانه ستاره عشق کیم بهان منبروله
 مسه رانه یازمی شوه گذران پسیما یاران کریمه
 هر جای مملو به دوحشت می انما کشفنوله
 مست می می شراب چه دیار غبار ستر می شنه
 بله میخانه غم کیم دایمی میخانه شوله
 بله به گوگل کیم چه د شمع به شان منبروله
 غمگه د (اشاگر) د نره نه جبهه پروانه شوله
 زیارت شاه شاکر

در این چمن سر سبز آن برهنه پا دارد
 که چار موس چون سرو یک قبا دارد
 حرصی را نکند نعمت دو عالم سیر
 همیشه آتش سوزنده اشتها دارد
 دهند جای به پهلوی خود فروشا نش
 بریزد حشر شهیدی که خونها دارد
 چنان زلفش تعلق ریمده ام که به سهو
 به سجده تنم با که پوریا دارد
 شکست ناخن تدبیر بر تو د شوار است
 زگرزه هر گره می صد گره کشا دارد
 از آن زمان که به خون جگر نیرو رفتم
 به هر چه میگیرم رنگ آشنا دارد
 میر شکایت روزی به آستان کسرم
 که مسجد از همه جا بیشتر گدا دارد
 نگفته باش که یا مال حادثات شود
 کسیکه چمن به جبین همچو پوریا دارد
 کسیکه طعن خطا زد به فکر صائب
 یقین شناس که در اصل خود خطا دارد

غزل

سرو سبز

تو چون ترنم شعر و ترانه می آیی
 به بارگاه دلگم شاعرانه می آیی
 ز بسکه سرمد نازت کشیده چشم غزل
 به هر سروده مبرز زمانه می آیی
 شگوفه بسته به عشقت کون حد یقه دل
 تو چون نسیم چمن بیکرانه می آیی
 به آسمان وفا خورشید های ناهید ی
 نگین تاج شبی زان شبانه می آیی
 به کشتزار تنم همچو قطره باران
 نویسد عاطفه می بی بهانه می آیی
 به سرزمین خرد عشق چون عنان بند
 به سان آوج سخن قاطعانه می آیی
 ز کارزار حیا و حلاوت جانم
 حد پش عشق به لب فاتحانه می آیی

خه دی شو تیر وایه رشتیا به زره کسپی
 چې شوه در زان دلته زما به زره کسپی
 حیران ، حیران گوری، مجنون به درتسه
 و پوخته خه دی دلایلا به زره کسپی ؟
 پتنگ سونیزی اوتسه خاندی ورتسه
 نشته زره سوی شمعی داستا به زره کسپی
 خوب می له سترگو عک تبتسی د شیبی
 غم د غریب مسرووی ما به زره کسپی
 و د باندی سوه می یوخه کنیزی نسا دی
 را سره بی سببا بیلا به زره کسپی
 خنکه به بی را نی نو موسکا شونید ورتسه
 چې پر هر وونه وی دچا به زره کسپی
 زره سوانده ستا زره شیوا به ورتسه
 نه گورمسی ته هیچ د آشنا به زره کسپی
 زره سوانده شینواری

گمشان

تاخال عنبرین وسط ابروان نهاد
 داغ فراق بردل پیرو جوان نهاد
 د ونیمه کرد کاکل مشکین به فوق سر
 بر آسمان حسن خط کهکشان نهاد
 ابروکمان کشید جواز بهر کشتیم
 مزگان هزار تیر یلا در کمان نهاد
 از من فتاده بایه مقدار او بلنسد
 کی میتوان به بام فلک نرد بان نهاد
 باد شمعان نشست بت بی وفای من
 از غم که ورتی بدل دوستان نهاد
 دلدار ساد به بود به اندک محبتی
 رازیکه داشت یکسره اندر میان نهاد
 تحسین زره ز صفحه کافد بلند شد
 تا (انتظار) باز قلم بر بنان نهاد

محمد هاشم انتظارا کرمی

یوسف ((عمرزم))

با تمام حنجره

من تمام حنجره
 تنهایی ترا
 فریاد میزنم
 ای نفس زده به عمق دیده تو ماندگار
 در انتظار کام کدامین کسی
 برده نغمه ها
 انسانی ها
 قلمی در دهن ترا
 سنگ کرده اند
 غیر از صدای بانی خودت
 گو شراه را
 گام دگر، صدای دگر
 در نمیزند!

تو شکر

ای سنگ
 آری ای تمام خاموشی!
 سکوت تو
 درمان نیست
 یاگونه می تحسّم تنهایی را
 در دهن خسته ترین لحظه هلمی ما
 تصویر میکس؟
 من شننه صدای تو خاموش

هله عاشقان بشارت که نماند این جدا می
 بزرگد وصال دولت بکشد خدا خدای می
 ز کرم مزید آید دو هزار عید آید
 دو جهان مزید آید تو هنوز خود کجایی
 شکر وفا بکاری سرریح را بخاری
 زمانه عار داری به نهم فلک برایی
 کرمت به خود کشاند بمراد دل رساند
 غم این وان نماند بد هد صفا صفا می
 هله عاشقان صادق مروید جز موا فی
 که سعادت نیست سابق زد رون با وفا می
 بمقام خاک بودی سفر نهان نم بودی
 چوبه آدمی رسیدی هله تا باین نیا می
 تو مسافری روان کن سفری بر آسمان کن
 تو بخت پاره پاره که خدا دهد رها می
 بنگر به قطره خون که دلش لقب نهادی
 که بگشت گرد عالم نه ز راه بیرو بای می
 نفسی روی به مغرب نفسی روی به مشرق
 نفسی به عرش و کرسی که ز سر اولیا می
 بنگر به نور دیده که زند بر آسمانها
 به کسی که نور دادش بنصای آشنا می
 خمش از سخن گزاری تو مگر قدم نداری
 تو اگر بزرگواری چه اسیر تنگنایی

دشمن از رفت حسنی

دشمن از رفت حسنی
 دلش ز خسته ترین لحظه هلمی ما
 تصویر میکس؟
 من شننه صدای تو خاموش
 در دهن خسته ترین لحظه هلمی ما
 تصویر میکس؟
 من شننه صدای تو خاموش

عونت

خومره چپ غوسه شی نیایسته شی لا
 عومره چپ ترخه شی بیا خوزه شی لا
 زلفی که ماران شی او چی چل کسری
 مینه چپ از زده شی خوبخه شی لا
 غم حیا دواره دبستوبسه دود
 جور و ولوله شی هنگامه شی لا
 خونده محبت آشنا ز ا کسری
 کله چپ دپ مینه بختنه شی لا
 شبه دانتظار به شو کلننه شی
 علهته چپ سبور مریه توره شبه شی لا
 رانه شی به زبانه شی شوگیر دعشق
 جیره چپ رقیب باندی میلنه شی لا
 گوری به مری مزب دعشق آب سرون
 هوب چپ دظالمی به گیلنه شی لا

آبرون

از دایره ستاره ریز

از دایره ستاره می آید
 و خورشیدی ،
 در آستینت همه دارد
 که از لب ریخته های خدای نوشد
 ...
 بر گونه هایت نشان نبوتی ست
 که کسالت را
 بر پیراهن خوصله سنجای می کند
 ...
 از تبار رفیقم
 و در صمیم صدای تو
 سزاوارترین مهربانی ام
 ...
 از بریشانی کیسوانت
 شعاعی طلب میکنم
 تا در آن نفس بکشم
 ...

چهارم از گویا گریا پور

چشم می کند لبت گرم

نفس از دیند نه ای بلنگ می گیری
 آراسته ترازشانه های بی تکلم من
 پاری
 فرودی سزاوار دارد
 اندوهی که شبانه می آید
 از سمت خاموشی
 اکنون
 رخساری از گیاه و گریه داری
 بانانوسی ،
 بر کاگل دل
 بامد هسی ،

پیش از آنکه بخوابم

در تنهای سپیدم کس بیت
 که می آویزش به ماه
 با حجمی از غصه و
 دستی از جانب آب
 تا قطره قطره ببارد از چشم آسمان
 به خواب گیاهی ستاره ای که غمگین است
 پیش از آن که بخوابم
 از این رود خانه می گذم
 و با صدایی که بوی ((بنفشه)) دارد
 میخوانم این برنده را
 که میدود در زخم
 تا مرگ را شرمگین کند

ایجا که منم

اینجا که منم
 اندوهش زیباست
 اگر چه صد اش
 از تالار جهان شکسته می گذرد
 اینجا که منم
 چشمان شکسته ((بنفشه))
 سندان در آتشند
 که گلوی مرگ را می فشرند
 و تبسمش
 شاد بانی غریبی ست
 که بوی تعلم شدن دارد

که تن می سیارد به زلف نسیم
 از روزگاران خسته می آیم
 و هلهوی شبانه ات
 ستاره ای می بینم
 بلند تر از زخم گران سینه
 کینزگی بر جلو خان آب
 آسمانی به خدمت شب
 غلامی در اقبال رکاب
 چه هنگامه می کند دلینگی ام !

شبانه ای
 با صدایم الفتی دارد
 که آینه می داند
 و در نباله ی قسم هایت زنگوله ایست
 که صدای می کند
 تا با هیچ شی می هم نشین نشم
 در کنار زمان می ایستم
 و در آن دقیقه ای دعا می کنم
 تا آسمان مرا بیا مری

دختر شیشه

خوبه بهانه نه کسی نوردم در زنه
 مانه می کوشی دینودی رانه چپ و در زنه
 زنه می بوی او نکره ی نور خیم در زنه
 جوی و دغم شیشه نکره ی نور خیم در زنه
 بر سوزده چپ نکره ی نور خیم در زنه
 وانه پارانه کیم معطله ی نور خیم در زنه
 زه خبله روان بسم معطله ی نور خیم در زنه
 تلهوه دی نکره ی نور خیم در زنه
 پوهنیار رحمت گل ((عواکین))

شیشه

ز بعد من نه برای و نه خانه می ماند
 همین نزل که نوشتم نشانه می ماند
 جهان به داغ دل از این جهان سفر کردم
 در غیبت غصه به نام زمانه می ماند
 بخوان آنچه اسم بود ز در نام کرد
 که سالها به زبان این ترانه می ماند
 چون نیست اهل قناعت نمی شود تا نوح
 مژگن به ریشه من شیشه ای خطا اندیش
 که شاخ و برگ تو هم به جوارش می ماند
 مطمح شمایل

سینما



سینما



سینما

نقش جدید من

قاد رفخ هنرمند اشنادر مورد
 رول آینده اش میگوید :
 در اواخر سال ۱۳۶۶ ریاست
 افغان فلم داستانی را بنام (حماسه
 عشق) که نوشته محترم عبدالله
 شادان بوده و سناریوی آن توسط
 محترم انجنیر لطیف آماده کرد پنه
 جهت فلمبرداری روید ست گر -
 فتند که رول اول منفی آنرا به
 من سپرده اند داستان فلم در
 قسمت های سمت شمال کشور
 اتفاق افتیده و از زندگی مردم
 ازبک و بخصوص از بزکشی های -
 کشور حکایت میکند . دوبای
 منطقه که هر دو به تریه اسپر
 مسابقات بزکشی این سپورت
 عنعنوی علاقمندی دارند ، با
 رضایت فوق العاده در مقابل
 هم زندگی را دنبال میکند .
 که یکی ازین ها (جباربای)
 نام دارد و من توانستم در مدت
 چهل روز آنرا در مزارشرف ایضا
 نمایم . جباربای مرد پنجساله
 ساله که در منطقه مزارشرف
 زنده می راقیل از انقلاب سیری
 بقیه در صفحه (۸۵)



عروسی اش میباشد ، در حالیکه
 بالای بسترش لمیده ، دلشش
 میخواهد ، بداند که مادرش به
 چه چیزی می اندیشد . یا اینکه
 آشوک به چه چیزی فکر خواهد کرد .
 زیرا ازد بزرگایست که آنها در
 انتظار چنین روزی بودند .
 ساعت ۳ را بعد از ظهر برای
 مراسم ((مهرت)) تعیین گردیده
 بود . و در همان وقت یعنی ۳۰ را
 تام طبق رسوم و عنعنات ، چهار زن
 در حالیکه یک ((تالی)) (صندوق
 کلان) برآزلباس و زینورات را باخوه
 آورده بودند سر رسیدند . این
 بقیه در صفحه (۷۴)

بتاریخ سیام اپریل ساعت ۹
 بجه قبل از ظهر رنگ تیلیفون
 بعد امیاید . این تیلیفون بحاطر
 تشبیت روز ((مهندي والی)) -
 (شب حنا) است . و پونم دیلون
 در حالیکه هنوز خواب آلود است
 گوش را برداشته جواب میدهد .
 ((بلی ، ساعت دو بجه بیا))
 و بعد از آنکه گوش را سرجا -
 پیش میکند ، میخواهد دوباره
 بخواب رود ، مگر نمیتواند . در
 حالیکه گنج هزاران اندیشه
 است ، افکارش به سمت های
 مختلف میدود . . . فردا روز -

پونم دیلون
 در صفحه
 عروسی





دختر بلغاریایی جوان ترین عروس اروپاست

نهم سپتامبر امسال ۴۴ مین سالروز جشن ملی بلغاریا است. به این مناسبت مطلب جالبی در رابطه با اطفال، زنان و مردان بلغاریایی تهیه دیده ام که توجه شما را به خوانش آن جلب میکند:

مردان:

تعداد مردان با مقایسه به زنان در بلغاریا به تعداد ۱۶۰ هزارتن کمتر بوده و ۱۰ مرتبه زود تر نسبت به زنان در اثر سکه های قلبی میمیرند. آیا این ارقام خطرناک نیست. نه. دو کشور ن میگویند که این ویژه گی خاصی زیست شناسی است. جامعه شناسان به این عقیده اند که زن هازمانیکه نوزاد شان را به دنیا می آورند بر خصی قانونی میگیرند. مرد هاهم باید از این قانون مستفید گردند. یعنی قسمی که اگر زن گارهم درد نتر میداشته باشد میتواند رخصتی راهراه با شوهرش تبدیل نماید. یعنی زن به کار بیرون و مرد تنظیم امور منزل و همچنان سرپرستی طفل را عهده دار شود. مردان بلغاریایی زحمتکش و ایجاد گراند. آنها رول مهم و حل کننده راد جامعه خویش ایفا مینمایند.

بدر کلان ها و مادر کلانها:

کشور بلغاریا که تاریخ ۱۳۰۰ ساله دارد و همینسان انسانهایش زیباست. مرد های درشت گنسی و یا بلوطی همراه با جشنان سیه و یا میشی با جلد سفید روشن جلوه خاصی بلغاری دارند.

اطفال:

بدون شك خوشبختترین اتباع بلغاریا را اطفال تشکیل میدهند. البته نه بخاطر اینکه والدین شان از آنها با لطف و مهربانی مواظبت مینمایند. بلکه دولت هم سعی جدي خود را برای سیستم بخصوصی در تربیه اطفال مینماید. بلغاریا در رابطه با داشتن کودکان و شیر خوارگاه های مجهز بعد از جمهوری المان در موزکاتیک مقام اول را در جهان احراز مینماید.

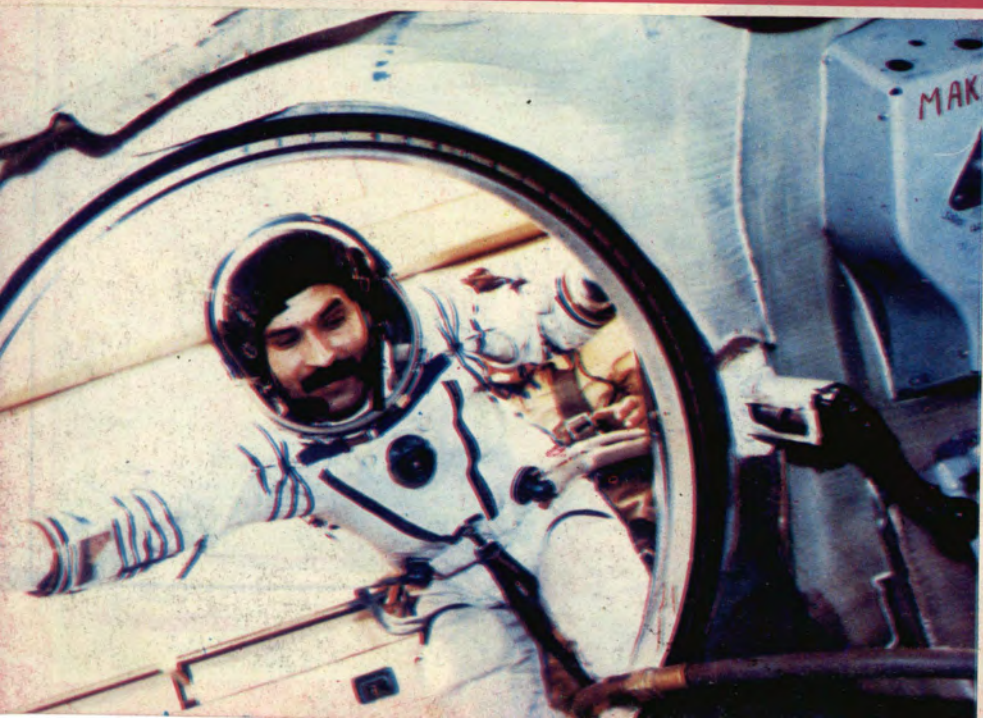
زنان:

جوانترین عروس در اروپا دختران جوان. زیبا و خوش اندام بلغاریایی اند که در سن ۲۳ سالگی با مرد مورد نظر خویش عروسی مینمایند. لباس ملی زنان بلغاریا را پیراهن های قشنگ دست و زنی برون گاهای سرخ. نارنجی روشن. سبز روشن و این تشکیل میدهد. زنان بلغاریا ریختار در قسمت قوه کار تولیدی در جهان مقام اول را احراز مینمایند. طبق ارقام یونسکو بلغاریا در جهان یگانه کشور است که تعداد آموزگاران زن نسبت به آموزگاران مرد در آن کشور بیشتر است.

۴۰٪ فیصد متخصصین با تحصیلات عالی را زنان زیبای بلغاریا تشکیل میدهد. که از جمله ۴۰ فیصد اکثر ۴۰ فیصد مهندسان کشاورزی و ۳۷ فیصد اقتصاددانان است.







دگروال عبدالاحد
و برید جنرال
محمد دوران
نخستین
کیهانوردان
افغانی

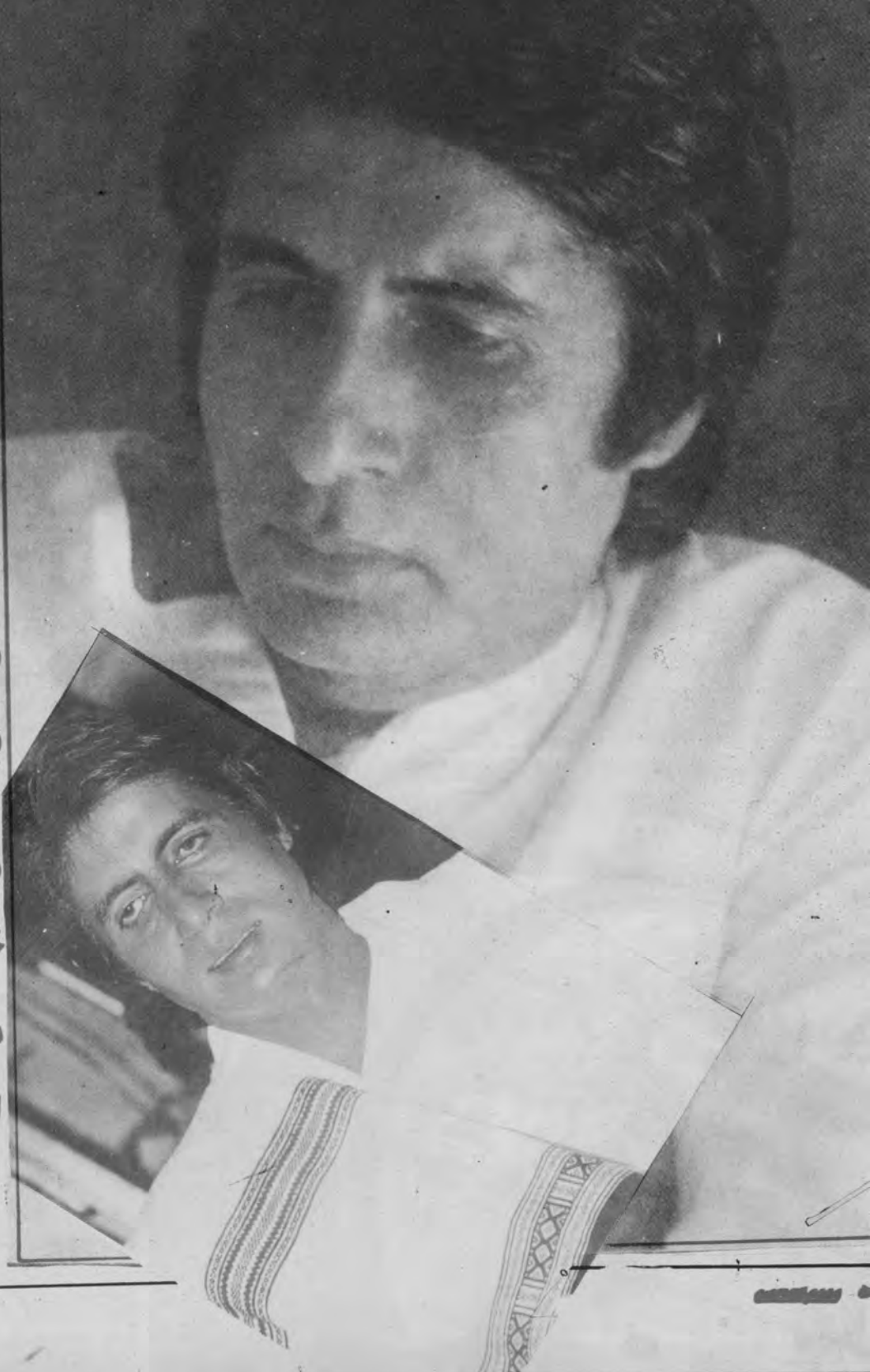
چهل آندوی امیتا

قهرمان فلم "زنجیر"
در سکوی نماینده گی
پارلمان وعده هایش
را فراموشی کرد.

امیتا :
میخواهم زبانم مثل
مها تما گاندی و
قدرتم مثل تارزن
باشد.

مصاحبه جالب و
خواندنی با هنرمند
معروف سینمای هند
امیتا به بهچن

ترجمه مهدی دعاگوی



په بهچن

امیتا بهچن یکی از هنرپیشه های معروف و بنام رسیده است که هفده سال قبل با ظهور در فلم ((راستی کی بهتر)) وارد جهان سینما شد. او در فلم ((زنجیر)) به شهرت رسید و فلم ((روتی کپرا اور مکان)) در اکتال محبوبیت و شهرت او کمک فراوان نمود.

اند رمورد نقش سیاسی او رضاعلی عابدی یکی از خبرنگاران معروف که برای سرویس اردوی رادیو بی بی سی روزنامه "فاینشیل تایمز" مطالب جالب تهیه میکند طی مصاحبه بی بی سی نوشت:

امیتا بهچن از طرف مردم شهر جیلیم بحیث وکیل در پارلمنت هند وستان راه یافت در خصوص انجام کارهای که وکیل برای موکلین خود انجام داد. نگارنده از یک مرد مشهور جهان دیده پرسید:

امیتا بهچن وکیل شما در پارلمنت است آیا میتوانید بگویید که در رابطه با بهبود امور زنده گسی مردم شهر شما چه خدماتی را انجام داده و برای رفع نابسامانی ها و رفع مشکلات مردم چه اقدامات موثر را عملی نموده است؟

مرد در حالیکه صراحت لهجه او گویای از متانت و صداقت او داشت بی پاسخ گفت:

امیتا بهچن صاحب در موقع مبارزات انتخاباتی خود مردم شهر جیلیم را مخاطب قرار داده و از بدبختی ها و بیچارگی ها و نابسامانی های که گریبانگیر مردم است صحبت های گرم و آتشین تحویل داد و برای رفع مشکلات و نابسامانی ها و بیداری ها و بیداری های جدی و صمیمانه داد که از طرف جبهه بهادری خانم او هم حرف ها و گفته ها مورد تأیید قرار گرفت. این حرف ها و بیداری ها بقدری گرم و بر طرفظنه و رسوخ کننده بود که بلا درنگ در ذهن و ضمیر مردم نفوذ کرد و مردم بقدری احساساتی شده بودند که قبول کردند مانند امیتا بهچن وکیل عادی، دراک، دادرس، مدافع و فریب برور مردم دوست در شهر شان وجود نخواهد داشت.

لذا در جواب اینکه امیتا بهچن برای چه خواهید داد؟ من به وکالت از یک جمعیت انبوه بسا احساسات تمام گفتم: امیتا بهچن عزیز! ما در عروسی شما خدمتی را انجام نداده ام و اصلاً چیزی نداشتم که بعنوان تحفه شما بیاورم. عروسی شما تقدیم میگردم. اکنون فرصت مساعد شده، اگر

شما بپذیرید ما بعنوان یک هم شهری، را به خود با صمیمانه و بی شائبه بعنوان تحفه از دواج به شما تقدیم میگردم. شما از این هم شهری صمیمانه هرگاه قبول کنید ما از شما یادگرمین دارن خواهیم بود.

در این فرصت چشمان امیتا را اشک فرا گرفت، گلویش آنگد از عقده شد و به آواز برتا تر گفت:

این احساسات پاک و انسانی شما را احترام میگویم و امید ام این تحفه که مثل باران رحمت پاک و بی ریاست و مانند آبهای پر تلاطم دریای گنگه بر خروش و سرشار از شفافیت و تقدس است روح و روان مرا شستشو میدهد. من به نوبه خود تعهد میگویم که در قبال این ودیعه بیدریخ شما از هرگونه تلاش برای ارتقای زنده گی و رفع عقبمانی و نابسامانی - مسایقه نکم. بعد از این در شهر شما تخم های گندیده بفروروش نخواهد رسید، احتکار وجود نخواهد داشت، اطفال معصوم شما آبهای کثیف را نخواهد هند نوشید و در آبهای ملوث آب تنی نخواهند کرد. چه وجه وجه ۰۰۰ چون خاموش شد پرسیدم:

بلاخره چطور شد؟
مرد گفت: هیچ ۰۰۰ حالا حتی همان تخمهای گندیده هم در بازار ما پیدا نمیشود. شکر و مسواک خوراکی در حدود بالاتر از احتکار قرار دارد و از همان روزی که پایش به پارلمنت باز شد تا امروز حتی یک بار هم بسراغ موکلین خود نیامده و حتی گفته میشود که حق الزحمه بازی را در یک فلم از بیست و پنج لک کلداره پنجاه لک بالا برده است.

پرسیدم: پس آنهمه وعده ها و تعهدات و حرف و سخنان؟؟
مرد تبسمی کرد و گفت: آنهمه حرف ها مونولوگ یکی از فلم هایش بود و عقده های گلو و اشک های چشمانش همه اکنون گنگه ۰۰۰

جانب دیگر، مصاحبه کننده یکی از مصاحبه های را که چند روز قبل زیر عنوان ((چهل آندوی امیتا بهچن)) نشر شده بود، بدست چاپ سپرده و از خواننده گان پرسیده است که آیا این آرزوهای نهیب قلب اوست و یا وسیله شهرت طلبی و توصل به شهرت؟؟

این مصاحبه که یکی از جالب ترین مصاحبه های امیتا بهچن به شمار میرود قطع نظر از قسمت های که در آن مانع نشراتی محسوس است متبانی بدون تحریف به خواننده گان تقدیم میشود.

۱- نخستین آرزوی من ظاهر شدن در برده فلم به دایرکشن راجکوپور است. زیرا راجکوپور هند باصلاحیت ترین دایرکشنر نظر من است.

۲- تربیه فرزندانم موافق به عنونه و تهدید بدست ناخورد و هند و تاگین کلیه ضروریات زنده گی آنها.

۳- فراگیری بسیاری از زبانهای محلی هند و لسانهای زنده دنیا. مثلاً فراگیری زبان تاملی بمنظور صحبت با ریکها و هیما مالتی - زبان

پنجابی برای صحبت با نیتوسنگه - زبان - بنگالی برای صحبت با راکهن و اپرناسین - زبان فرانسوی برای صحبت با مرفیالورن و قسلی هدا.

بقیه در صفحه (۸۶)



داستان کوتاه

مرصیح آقای شبر گیلان چای را که بیست بار جوش خورده بود، آماده ساخت و بدوین بوره و شیر نوشید. ناشتای او همین بود. بوره و شیر نزد او از احتیاجات زنده گی شمرده نمیشد. داخل اتاق رفت تا خانمش را از خواب بیدار نموده، ازش پول بخواهد. اما وقتی او را میان لحاف پاره و چرکین خوابیده دید، دلش نخواست که بیدارش سازد. فکر کرد، شاید تمام شب از شدت سرما نخوابیده باشد. شاید حالا خوابش برده باشد. مناسب نبود که وی را از خواب خوش بیدار سازد. خاموشانه برگشت.

پس از صرف چای قلم برداشت و به نوشتن کتابی آغاز نمود که فکر میکرد، بهترین اثر قرن خواهد بود و نشرش وی را از فقر گمنامی بیرون آورد. به آسمان شهرت خواهد رسانید. بعد از نیم ساعت، خانمش در حالیکه چشمانش را باد ستا نش میمالید، آمد و گفت: چای نوشیدی؟
فقر با خوشحالی پاسخ داد: بلی نوشیدم، چای خوبی بود.

بوره و شیر از کجا کردی؟
در این روزها چای ((خالی)) خوش می آید.
با آمیختن بوره و شیر ذائقه چای دگرگون میشود.
داکتران نیز به همین عقیده اند. در اروپا اصلاً نوشیدن شیر چای رواج ندارد. این، ایچا د ثوتتند ان شکر بسند سرزمین ماست.

نمیدانم، چرا چای تلخ خوشتر می آید. چرا بیدارم نساختی؟ پول که نزدم بود. فقر یا سخی نداد و به نوشتن ادامه داد. او در جوانی به این بیماری مبتلا گردیده بود و از بیست سال تا امروز از آن رنج میبرد. او با استغنا که میزه نویسنده گان خوب میباشد، به کدام طریقی دیگری کامرار معاش نماید، توسل نمی جست. در این بیماری گوشتش آب شد، صحتش را از دست داد و به سن چهل ساله گی اسیر بیری گردید، اما این بیماری علاج ندارد. فقر، این فریفته ادب و ادبیات، از طلوع آفتاب تا نیمه های شب، فارغ از فکر دنیا و آن چه در دنیا است، فرق نوشتن میبود، اما در هندوستان پرستش سرسوتی (الهه علم و دانش) - مترادف است با ناراحت سازی لکشمی (الهه ثروت) او که فقط یک دل داشت. چگونه میتوانست، هر دو الهه را همزمان شاد نگهدارد، و ناراحتی لکشمی فقط در شکل افلاک ظاهر نمیشد، بل شکل ترس - آورش این بود که مدیون روزنامه ها و مجله ها بسا دل باز به نوشته هایش ارزش نمیدادند، گویا تمام

جهان علیه او برخاسته باشد. تا اندازه ای که او اعتماد بر خویش را از دست داده و اکنون به این گمان دچار شده بود که، نوشته هایش بی مفهوم و بی ارزش است و این برایش همت شکن بود. میدید، همغرضش بیجا تلف شده میبورد. از این تسلی هم بی بهره بود که جهان، اگر نوشته هایش را قدر نیکرد



نویسنده: پریم چند (هندوستان)
مترجمین: داکتر شمس احمد قریشی (هندوستان)
تیسیم کریم (افغانستان)

سرمه

اما آثارش ناچیز نیست. احتیاجات زنده گی آرام آرام کمرشده رفت، تاحدی که از مرز زهد و پارسایی گذشت، ولی چیزی که به او تسلی میبخشید، تنها این بود که شریک زنده گیش، در پاتارو از خود گذری نسبت به او، نیز فراتر گام نهاده بود. سکینه در این وضع فقر و بیچاره گی نیز اطمینانش را از دست نداده بود. قمر از جهان گله داشت اما سکینه، همیشه از او دلجویی میکرد. گریستن بر تقدیر که گوی دوری بود. این فرشته هرگز چنین برجبین نمیگفت.

سکینه گیلان چای را گرفته، گفت: پس چرا یک ساعت، نیم ساعتی به گردن من میبرد ازی؟ وقتی ثابت شد که اگر در کار کردن جان هم بدهی، بی نتیجه است. پس چرا بجای خود را خستیم سازی؟ قمر بدین این که قلم را بدست گیرد گفت: بسا نوشتن حد اقل آرام میشم که کاری را انجام میدهم به نظر من سپردن تو فریح ضیاع وقت است.

اینقدر مردم آموزش دیده که هر روز به گردن من میبرد ازند، آیا وقت شان را ضایع میسازند؟ اما، اکثر آنان کسانی میباشند که با سپردن تو فریح زیان مالی متوجه شان نمیشود. بیشتر آنان با مورین رسمی میباشند که ماهانه معاش میگیرند، یا آنانی که بنا بر کسب و کار خویش میان مردم صاحب عزت و حرمت اند. من که یک کارگر فابریک هستم. آیا گاهی کارگران را هم دیده ای که به گردن من میبرد ازند آنانی که به کینود غذا مواجه نیستند، احتیاج به هوا دارند. آنانی که بی نان سرگردان اند. چه گونه به تو فریح میبرد ازند؟ همچنان آنان به صحتند و عمر دراز احتیاج دارند. من چه احتیاج دارم که از خود داشته باشم، این بار را برای چند وقت دیگر نیز تحمل نمایم.

باشندن این سخنان ملال انگیز، اشک در چشمان سکینه حلقه زد. به داخل رفت. قلبش گواهی میداد که بدین شک، قمر روزی از سر این ریاضت بهره خواهد برد. اگر ثروت به دست بیاید یانه، اما آقای قمر به آن مرز نا امید پرسیده بود که دیگر مدین سپیده را در زنده گی اش - امید وار بوده نمیتوانست.

در منزل یکی از ثروتمندان مهمانی برپا است، آقای قمر را نیز دعوت نموده اند. امروز قلب قمر سوار بر اسب شادی، به رقص آمده است. او در طول روز محو همین خیال بود که: میزبان با کدام کلمه ها از او استقبال خواهند کرد و او با کدام کلمه ها پاسخ خواهد گفت. برگردم موضوعها بحث و مذاکره صورت خواهد گرفت و با کدام آقایان معرفی خواهد شد. در درازای روز با همین خیالات به سر برد. او، شعری نیز به همین مناسبت سروده بود که در آن زنده گی را به یک باغ تشبیه نموده بود. اگرچه تشبیه زنده گی به سراب مناسب فکرتش بود، اما امروز، او نمیخواست احساسات ثروتمندان مهمان را جریحه دار سازد.

از ظهر به آماده گی آغاز نمود، سرو وضعش را منظم ساخت. خود را با صابون شست و شوی نمود. موهایش را با روغن مویز پ کرد. مشککش از ناحیه لباس بود. او، سالها قبل برایش یک کرتی ساخته

بود. وضع کرتی هم مثل خودش بود، او که با اندکی گریه و سردی به زکام و یادرد سر مبتلا میشد، همین طور کرتیش نیز نازک طبع بود. آن را آورده، تکاند و سر جایش گذاشت. سکینه گفت: ناحق دعوت را بدی رفتی، منوشتی که حالت خوب نیست با این لباسهای فرسوده رفتن به آنجا، هنوز هم بدتر است.

قمر بالحن فیلسوفانه با جدیت گفت: به آنانی که خداوند (ج) قلب و خرد داده است، به لبها - سهای مردم نگاه نمیکند، به هنرش مینگرند. البته چیزی است که دعوت نموده اند. من وظیفه ندادم، صاحب زمین نیستم، جای داد ندادم. قرارداد ای نیستم، فقط یک شاعر عادی هستم. ارزش شاعر در اشعارش نهفته است، از این رو من احتیاجی نمی دارم که در مقابل شاعری احساس پشیمانی کنم.

دل سکینه به ساده گی قمر سوخته گفت: تو با بودن در عالم رویا یا دنیای حقیقی کاملاً بیگانه شده ای. من میگویم که در خانه ((سیت)) نگاههای مردم بیشتر از همه روی لباسها خواهد چرخید. ساده گی چیز خوبیست، اما نه اینقدر که انسان تحقیر شود.

قمر توانایی بی رادراین دلیل مشاهده کرد. او مانند صاحب نظران در اعتراف بر کاستی ها پیش روی شدن جرافها برهم.

من میگویم، چرا میروی؟

اکنون چگونه تر با هم نام؟ قلب هر شخص تشنه، قدر و احترام میباید. تو خواهی پرسید، این تشنگی برای چیست؟ بخاطر این که این امر، یک مرحله ارتقای روان ماست. ماجز کوچک آن قدرت عطشی است که در تمام جهان حاضر و ناظر است. بودن خوبیهای کل در جز امر لازم نیست. از این رو ما فطرتاً جانب جاه و رفعت، علم و فضل مایل استم. من این خواهش را عیب نمیدانم، اما چون دارای قلب ضعیف استم، از انتقاد مردم دنیسا، هر آن در هر اسم.

سکینه به منظورهای از بحث و گفتگو، گفت: خوب برو. نمیخواهم با تو مباحثه کنم اما چاره بی برای - فردا بمنتج و سپس برو، چرا که تنها یک آنه نزد من باقی مانده است. از آنانی که میتوانستم قرض بگیرم، گرفتم و از کسی که قرض گرفتم، نوبت ادای آن نرسیده است، من که اکنون راهی نمی بینم.

قمر پس از لحظه بی گفت: از یکی دو روزنامه پول میگیرم. ممکن است، تا فردا برسد. اگر مجبور به تحمل گرسنگی شوم، باکی ندارد. وظیفه ما کار است. ما کار میکنیم و آن هم از دل و جان. اگر با آنهم مجبور به تحمل گرسنگی گردیم، مقصود من نیست. خواهم مرد. مليونها انسان مثل ما هر روز تلف میشوند اما کارهای دنیا متوقف نمی شوند. من با آن گروهی از مردم هم عقیده ام که جنازه های شان را با سوز و آواز بر میدارند. من از مرگ هر اسمی ندانم. تو بگو، کاری که من انجام میدهم، آیا بیش از آن در توانم است؟ تمام جهان غرقه در خواب شیرین است و من قلم به دست بیدار میمانم.

مردم به گشت و گذار میرد ازند ، تفریح میکنند . این همه برمن حرام است . تا اندازه ای که از چندین ماه به اینسو فرصت خندیدن نداشته ام . روز همد نیز تفریح نکردم . وقتی بیمار میشوم ، باز هم مینویسم . فکر کن ، وقتی تو بیمار بودی ، من فرصت نداشتم که نزد طبیب بروم . اگر دنیا قدر نمیکند ، نکند . تقصیر از دنیاست ، من مقصر نیستم . کسار شمع سوختن است ، این که روشنیش بخش میگردد و یا مقابل آن دیواری حایل است ، به او ارتباطی ندارد . من در کجا ، کدام دوست ، شناسا و خوشاوندی دارم که زیر بار احسانش قرار نداشته باشم . اکنون خجالت میکشم که از خانه بیرون بروم تنها از همین جهت تسلی میشوم که مردم با من همدردی دارند . برای خویشم همینقدر کافیست که امروز ثروتمندی مراد عوت نموده است .

سپس گویا در همان وقت نشه بی بر او طاری گشته که با فرود گفت :

— نی ، اکنون ، در تاریکی نمیرم . افلا من به حد رسوایی رسیده است . پنهان نمودن آن — پیورده است . من همین حالا میرم . کسی را که ((سیت)) دعوت نماید ، انسان عادی بوده — نمیتواند . این مرد ، ثروتمند عادی بی نیست . — شخصی معروف هندوستان است . اکنون هم اگر کسی مرا انسان عادی مینداند ، عقلش کامل نیست .

— ۳ —

شام هنگام آقای قمر با کتری پاره و کهنه ، بوت های فرسوده و کلاه کهنه از خانه برآمد ، انگاه مرد ساده د هاتر به نظر میرسید . اگر شخصی صاحب قد و قواره میبود ، باز هم ، در این لباس زیبا مینمود . قد و قواره به جای خود خوش آیند است ، اما خدمات ادبی و قد و قواره مخالف همدیگر اند . نوشته های شخصی که از هر جهت راحت باشد ، از سوز و کیفیت وجدانیت بی بهره میاشد . با آنهم قمر با گردن افراشته قدم مینهاد و از هر گوشه وجود شرفروزی میبارید . او ، هرگاه از خانه بیرون میشد ، از دوکانداران پنهان میرفت ، اما امروز با گردن افراشته از مقابل شان میگذشت . امروز او ماده بود تا به خواسته آنان پاسخ دندان شکن بدد ، اما شام بود . مقابل هر دوکان از دحام تریان به نظر میرسید . هیچکس به او نمی نگر — یست . مقدار پولی را که او زیاد مینداشت ، نزد دوکانداران ایندک بود . کم از کم آنقدر نبود که کسی را به خاطر آن بی ابرو سازند . آقای قمر یک بار به سیر تمام بازار پرداخت ، اما سیر نشد . پاردوم به قدم زدن پرداخت ، باز هم چیزی نشد . آن گاه خودش به دوکان حافظ صمد رفته ، آنجا ایستاد . حافظ صاحب خرده فروشی میکرد . بادیدن قصر

گفت :
— آقای قمر ، تاکنون پول جتري نرسیده است . اگر مانند شما شصت هفتاد مشتری دیگر پیدا شود ، مغلس خواهد شد . حالا دیگر بسیار دیر شد . ارمان قلب قمر برآورده شد . شاد گشت و گفت : حافظ صاحب من فراموش نکردم . ام . درین روزها کار آنقدر زیاد بود که برآمدن از خانه هم برایم

دشوار بود . پول که بدست نیاید ، اما به برکت دعای شما ، قدر شناسان اندک نیستند . سه چهار تن همیشه دویسم جمع میباشند . زنده می د شوار است . اکنون نزدیکی از ثروتمندان ، همان کسه منزلش در نوشی کوجه قرار دارد ، میهم . هر روز — چنین یک دعوتی میسر میشود .

حافظ صاحب تحت تاثیر او قرار گرفته گفت : — خوب ، شما به منزل او میرید ؟ درست است ؟ — تنها ثروتمندان میتوانند از شما تقدیر نمایند ، دیگر کی میتواند ؟ اگر ((سیت)) نظری به اینسو افکند . انگاه نهرس ، یک مغازه خرده فروشی تنها برای خودش به کار است . سالانه دویسم ، سه لک روپیه عاید دارد .

دویسم ، سه لک روپیه عاید در نظر آقای قصر اندک معلوم شد . وقتی حساب به زبان است ، گفتن بیست لک چه زبان دارد ؟ گفت : دویسم ، سه لک ؟ شما که او را توهین میکنید . عایدات او از ده لک کمتر نیست . بعضی ها فکر میکنند ، عایداتش بیست لک روپیه است . خانه ها و دوکانها دارد . قراردادها و پول امانتی دارد و بالا تر از همه ، از لطف دولت برخوردار است . حافظ صاحب با نهایت عجز گفت : این دوکان از خود شماست . فقط همین را میگویم او بچه کسی ، دویسمه را برای ایشان بان بیاورد بفرمایید برای دودقیقه بنشینید . چیزی را نشان تان میدهم باشما که روابط فامیلی داریم . قمر در حالی که بان میخورد گفت : اکنون معدرت میخواست هم ، دیر خواهد شد ، کدام وقت دیگر

قمر از آن جا برخاست و به دوکان بزازی رفت . وی منوهر داس نام داشته . بادیدن قمر چشمانش را بلند کرد ، از مایوس شده بود و فکر میکرد : شاید قمر جایی فرار نموده باشد ، فکر کرد ، — اکنون برای تاد به پول آمده است . گفت : برادر ؟ شما از مدتی بدینسو دیده نمیشوید . چندین پسر احوال فرستادم ، اما خانه شمار نیافتند آقای محاسب (بهین که حساب شان از چه قرار است ؟ دل قمر از مطالبه پول میلهزید ، اما امروز بدون تشویق ایستاده بود ، گویی لباس آهنینی پوشیده بود که هیچ سلاحی بر آن کارگر نمی افتاد . گفت : از نزد ((سیت)) برگشته با هم راحت می نشینیم . اکنون فرصت ندارم ، عجله دارم ((سیت)) از منوهر داس چندین روپیه قرضدار بود . با آنهم منوهر داس دامان او را رهان میکرد ، دین بدل یک روپیه ، از سه روپیه بدست میآورد . او آقای قصر را نیز در زمره کسانی شمرد که وظیفه شان چپاول نمودن ثروتمندان میباشد . گفت : پس از خوردن بان بروید آقا . سیت تنها یک روز با شماست . ما دوازده ماه باشما استیم . اگر تکیه بی برای لباس به کار داشته باشید ، بپرد . عید آمد نیست . اگر فرصت یافتید به خزانه دار سیت بگویید که حساب گذشته از مدت درازی به اینسو بدین تصفیه باقیست . حالا باید تصفیه شود . اکنون ما ، اینطور کدام منفعتی به دست میآوریم که تا دودوسال با هم حساب نکنیم ؟



قمر گفت: حالا بان را بگذار برادر. ناوقت خواهد شد. وقتی او اینقدر مشتاق دیدار من است و اینقدر مرا احترام میکند، وظیفه من است که من نیز او را نرنجانم و منتظر نمانم. ما خواهان حرمت و قدردانی هستیم، گرمه پول نیستیم. اگر کسی ما را بخواد، از او استم. اگر شخصی بخواهد و - مقامش مینازد، ما نیز بر علم و فن خویش مغروریم.

- ۴ -

وقتی آقای قمر مقابل منزل سیت رسید، چراغها روشن بودند و موترهای نورتندان ایستاده به نظر میرسیدند. نزدیک در، دربان با یونیفرم مخصوص ایستاده بود و از مهمانان استقبال میکرد. وقتی قمر رسید، او را سرتاپا از نظر گذراند و پرسید: شما کارت دارید؟

قمر در جواب کارت داشت، ولی با این تقاضا برهم شد چرا از وی کارت خواسته شد؟ از دیگران که نهرسیدند، گفت: من کارت ندارم. اگر از دیگران کارت میخواستید، من هم نشان میدادم. شما مرا توهین میکنید، به سیت بگویید، قمر آمده بود و برگشت.

آن شخصی گفت: نه خیر آقا، شما داخل تشریف ببرید، با شما آشنایی نداشتم، معذرت میخواهم. مردانی مثل شما بزرگت محفل می افزایند. خداوند (ع) به شما کمالی اعطا فرموده که سبحان الله!

شخص مذکور قمر را پیش از این ندیده بود، ولی هر آنچه که گفت، میتوان در رابطه به هر شاعری ادیب به زبان آورد. با اطمینان باید گفت که هیچ نویسنده بی از این تعریف بی نیاز نیست.

وقتی قمر به داخل رسید، نگاه کرد مقابل سالون، در صحن حویلی وسیع و آراسته، چراغها روشن است. در وسط حویلی، یک حوض قرار داشت. میان آن یک مجسمه، دوشیزه زیبا و بر سر آن نواره آب و آب نواره در اثر نور گویهای رنگین، چنان رنگین به نظر میرسید که گویی قوس قزح آب گردیده و میبارد. در اطراف حوض میزها چیده شده بودند. روی میزها، سرمیزیهای سپید و بر سر آن گلدانهای قشنگه....

با دیدن قمر، ارباب استقبال کتان گفت: بفرمایید، بفرمایید (در شماره تازه) (انیمه هند) شعر شمارا دیده، بسیار مسرور شدم. نمیدانستم که در این شهر مرواریدهایی مثل شما نیز وجود دارد.

سیت در جوابش نشسته، او را به دوستان خویش معرفی نموده گفت: شما نام آقای قمر را شنیده خواهید بود. این خود شریاست. کلامش چقدر شیرین، تازه، تخیل بلند... چه روانی و سلاست نادر. واه واه (وقتی من شعرشان را میخوانم قلبم به وجد می آید).

آقای که در پیش انگلیسی به تن داشت، طرف قمر چنان نگاه کرد، که گویی به کدام حیوان باغ وحش مینگرد. گفت: آیا شما ادبیات انگلیسی مانند آثار بائرن شیلی، تنسن و دیگران را مطالعه نموده اید؟



قمر با بی اعتنائی پاسخ گفت: البته، کم و بیش مطالعه کرده ام. موصوف گفت: شما به ترجمه یکی از آثار این استادان فن بپردازید. خدمت بزرگی به زبان خود انجام خواهید داد.

قمر خوشتر از آن بود که از بائرن شیلی کم نمیدانست. گفت: ما اینقدر به فقدان توان روحی و قدرت تصور مبتلا نیستیم که نزد شعرا غیب به در یوزه بپردازیم. فکر میکنم کم از کم در این زمینه میتوانم چیزهای زیادی به غرب بیاموزم. آقای که لباس انگلیسی به تن داشت، قمر را دیوانه خیال کرد. سیت چنان به قمر نگاه کرد، که گویی به او میگوید: وقت و محل را مدنظر گرفته کسی بزن او گفت: ادبیات انگلیسی جواب ندارد و در صنف شعر منفرد است. شخص موصوف گفت: شاعران ما تا حال اینقدر هم نمیدانند که شاعری به چه مفهوم است. آنان تا حال هجر ووصالی را منتهای مقصود صنف شعری تصور میکنند.

قمر پاسخ خشت را به سنگ داد: به فکر من شما تا حال کلام شعری هندی را ندیده اید و اگر هم ندیده اید، درک نکرده اید.

ارباب تصمیم گرفت، دهن قمر را ببندد. گفت: ایشان آقای ((برانچپای)) هستند. مضمین شان در روزنامه های انگلیسی به نشر میرسد و مردم آنها را با شوق و علاقه زیاد مطالعه میکنند.

مفهوم این جمله چنین بود: زیاد تر از این یا وه سرا بی نکند.

بیچاره قمر در برابر برانچپای با این نشان داد شد. در این لحظه یک هموطن دیگر وارد شد ((سیت)) با صمیمیت از او استقبال نموده گفت: بفرمایید، دکتر جدا، چطور استید؟

آقای جدا با او دست داد و طرف قمر نگرینتسه، پرسید: ایشان کی استند. سیت قمر را معرفی نمود: ایشان آقای قمر... شاعر میباشند.

دکتر صاحب بالحن ویژه بی گفت: خوب، ایشان شاعر استند...

و بدون این که چیزی بگوید و بشنود، اندکی به پیش رفت. این نمایش چند بار تکرار شد و قمر هر بار همین کلمه ها را شنید: ((خوب، ایشان شاعر استند...))

این کلمه ها، هر بار به قلب قمر ضربه تازه می وارد میکرد. مفهوم باطنی آن از قمر پوشیده نبود. مطلب آن به کلمه های ساده و عام نم این بود که: تو خیال برد از استی... این جا چه کار داری؟ و تو چطور جرئت کردی که به این محفل آمدی؟

قمر خود ترا سرزنش میکرد. وقتی کارت دعوت را به دست آورده بود، به خود میبالید، ولسی با آمدن به این جا آنقدر توهین شد که معتقد گشت که کاشانه پراطمینانش کمتر از جنت نبود. او خودش را ملامت نموده گفت:

اشخاصی مثل تو که خواهان عزت و حرمت میباشند، سزاوار همین پاداشانند. حالا چشمانت باز شد و می دانی که مستحق چقدر حرمت استی؟ تود را این

بقیه در صفحه (۷۵)

تاریخ سرگردان مردان

تتبع و نگارش: ظاهر طین

جامعه فاقد زناشویی وجود نداشته است

هر کدام:

زناشویی و اخلاق جنسی در مصر قدیم از نظر زمانه، ماعجب معلوم میشود. ((همخوابی با نزدیکی)) مشخصه شاهان مصر بود. شاه همسری خویش اختیار میکرد. در آستان قرن دوم میلادی اینها در شاهانه به مردم عوام سرایت کرد. در مصر مصری قدیم کلمات برادر و خواهر همان کلمات عاشق و معشوق در زمان ماست. فرعون مصر بر علاوه آنکه با خواهران خود ازدواج نموده بود، زنانی را از میان اسیران جنگی یا شاهزادگان بیگانه نیز برمیگرفت. در آن عصر علاوه زن مصری در جامعه مقام بلند داشت. زن اجازه گشت و گذار و انجام کارها را آزادانه یافت تا آنجا که حتی در قبایله نکاح اطاعت مرد از زن نیز رجحان میگرفت. این امر که میراث به زنان مستقل میشد و ماد رشاهی تسلط کاملی داشت، سبب ازدواج برادران با خواهران را میساخت. برادران نمیخواستند ثروت مادران شان به جیب کسی دیگری بیفتد. با گذشت زمان زن در جامعه مصر

رابطه مرد و زن از پیدایش انسان تا کنون تاریخ طولانی و نامواری را طی کرده است. نظم اخلاقی هر جامعه از زمانه های دور تا امروز معطوف بر آن بوده تا تناسب میان مرد و زن را برپا بماند. استواری بنا کند. اساسی ترین عنصر این نظم زناشویی است که می توان آن را به عنوان اتحاد دو جنس برای بهبود و پیشرفت نسل آینده تعریف کرد. در نتیجه زناشویی خانواده چگونگی نخستین سنگ بنای جامعه پدید می آید. تاریخ زناشویی از امر واحدی نگذشته و در دوره های مختلف، اشکال گوناگون بخود گرفته است. ولی کمتر جامعه ای وجود داشته که فاقد عنصر زناشویی باشد. تنها نمونه های دوری قبایل ابتدایی در دست است که در آن زناشویی وجود نداشته و نظم از دواج عاری از هرگونه قلمداد و قانونی بوده است.

مؤرخین از سه شکل ازدواج در مسیر تاریخ نام می برند: مونوگامی (Monogamy) یا تک همسری، پولی گامی (Polygamy) یا چند همسری، پولی اندری (Polyandry) یا چند شوهری (به مثابه نمونه نادر).

عوامل مختلف تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و تناسب نفوس مرد و زن در شکل گیری اشکال مختلفه ازدواج ها تا تاثیر داشته است. عامل دیگری نیز بر سرنوشت زناشویی ها موثر بوده که آن عبارتست از اخلاق جنسی، گرچه این امر خود بحث جداگانه را در بررسی عوامل اخلاقی تمدن انسانی تشکیل می دهد. دوری زمین ما چگونگی روابط مرد و زن را در چهار چوب جوامع کشاورزی و پیش از آن مرد مطالبه قرار می دهد.

قدیم به تدریج موقعیت خود را از دست میداد و این با نضح و پیدایش رساله های همراه است. در زمان تسلط زنان در مصر، مسایل مانند نامزدی، اظهار عشق و زناشویی بیشتر به زنان مربوط بوده تا به مردان. خواستگاری نیز از سوی زنان صورت میگرفت. زنان در مفهوم عصر خویش وفاداری خود را به عشق و وابستگی زناشویی حفظ میکردند. اما آنچه مربوط به شرم و حیاض از پدیده های اخلاقی جنسی می شود، در آثار بدست آمده تا ریحی صورت ها و نقش های قسمت های مختلف بدن با وضوح ترسیم شده است. خون گرم مصری دختران را درده سالگی آماده از دواج میساخت و روابط قبل از ازدواج با قیود اخلاقی روبرو نبود.

بایبل

بایبل که سرزمین متمدن بر ساحل نهر فرات بود، از نظر دشمنان خویش ((بایبل پر از فسق و فساد)) نامیده میشد. مؤرخین بایبل را نمونه از گسیختگی اخلاقی و شهوت پرستی عالم قدیم میدانند. هرودت عادت زنده ای را از بابل چنین وصف میکند: ((بره رزن بایلی واجب است که در مدت تعمرش یکبار در معبد زهره (ونوس) بنشیند و بایک مرد بیگانه ارتباط جنسی پیدا کند. بعضی از زنان استند که بنا بر کبر و غروری که ناشی از ثروتندی آنهاست، از این عادت دارند که با دیگر زنان مخلوط شوند و همین

مردان

جهت در ارابه های درسته به مسجد می آیند و همراه باند همان و خد متکرران متعدد در آن جامی نشینند. ولی بیشتر زنان راهی که برای اینکار در پیش میگیرند باین ترتیب است: زنان در معبد می نشینند و تاجی از یسبان بر روی سر خود قرار می دهند، گروهی پیوسته داخل میشوند و گروهی دیگر از معبد بیرون میروند. گذرگاه های به خط مستقیم بجای می رسد که زنان در آنجا نشسته اند و از این گذرگاه ها بیگانگان عبور میکنند تا هرزنی را که می پسندند برای خود انتخاب کنند. پس از آنکه زنی به این ترتیب در معبد نشست حق بیرون رفتن از آن را ندارد. مگر آنکه بیگانه بی قطعه نقره ای را در دامن او بیندازد و در خارج معبد با او همخوابی کند. زنانی که تناسب اندام و زیبایی دارند هر چه زودتر معبد را ترک می کنند و بخانه خود میروند ولی آنانی که چنین نیستند زشتی و بد ترکیبی شان مانع آن می شود که بتوانند و امی را که قانون برگردن آنان گذاشته بزور بی ادانند و چه بسیارند زنانی که سه یا چهار سال انتظار می کشند که نوبت امواجی که برعهده دارند برسد. علت این عادت زشت شاید هم در بازمانده های روش اشتراکی جنسی قدیم نهفته بود که به مو-

جب آن داماد آینده ((حق شب زفاف)) خود را با اولین فرد گمنامی که با عروس او برخورد می نموده، می برداخته است. در آن زمان مردم بابل زنانی را که به معبد می رفتند، فاجره نمایی نامیدند و روسی کسی بود که از این طریق پیوسته بول می انداخت. از نظر اخلاق جنسی نوعی ((ازدواج آزمایشی)) قبل از ازدواج در بابل رایج بود. طرفین ازدواج آزمایشی، زندگی مشترکی گذاشتند، هر یکی هر گاه هیکه میخواستند، حق داشتند تا روابط خود را فسخ کنند. زنل شویی معمول از طریق تهیه و ساییل ازدواج توسط والدین و خرید و فروش صورت میگرفت. بدین معنی که داماد هدیه ای برای پدر عروس تقدیم میکرد و انتظار داشت تا پدر عروس نیز جهیزیه گرانبهارتری بدختر خود بدهد. در مورد خرید و فروش زن ها در بابل هرودت می نویسد: ((کسانی که دختران قابل شوهرداری داشتند، هر سال یکبار آنان را در محل می آوردند که مردان فراوان در آنجا جمع میشدند. -

دلایلی یک از آنان را معرفی کرد. توصیف میکرد و یکبار پس از دیگری می فروخت. نخست زیباترین را به فروش می رسانید و بهای گرانی در مقابل میگرفت. پس از آن نوبت به دخترتری میرسید که زیبایی کمتر دارد، ولی هر یک از دختران را به شرط زناشویی می فروخت. قطع نظر از این عادات عجیب، در بابل رسم چنان بود که یک مرد پس از ازدواج مکلف بود تا وفا داری خود را به زن حفظ کند. جزای زنا در قانون مقرر ساختن زن و مرد زنا کار را ب بیشینی شده بود. در یکی از مواد قانون تصریح شده بود که: ((اگر زنی انگشت نماند که با مردی خوابیده و آن دو را در یک بستر نگرفته باشند، بر آن زن واجب است که برای حفظ شرف و بروی شوهر خویش خود را در رود خانه فرق کند.)) طلاق زن در بابل به اساس نازایی، ناسازگاری با شوهر و اداره نادرست خانه صورت میگرفت. در یکی از متون دربار بابل آمده که: ((اگر زنی در کار

نگاهداری خانه وقت نکند، ولگردی و دوره گردی نماید و از کارهای خانه غیبت ورزد و در نزد کودکان خود نباشد، آن زن را به آب می اندازند.)) زن در مقابل برخورد سخت شوهر، طلاق نمیگرفت، ولی حق داشت خانه شوهر را ترک گوید و جهیزیه خود را نیز بردارد. رسم دیگری بود که اگر شوهر مدتی را زنی بخانه نمیتوانست بیاورد زن میتواند با مرد دیگر بزند، اما باید اشد شوهر زنده می دویار و با او آغازی نمود. در بابل وظایف زنان چنان متعدد بود که رفت و آمد آنان در شهر و بازار معمول بود و بنا می توانستند به شغل های مختلف منجمله نویسندگی و تعلیمات مکتب مصروف شده و مخصوصا ب نیایشند. رفته رفته با انحطاط بابلیا بقیه در صفحه (۷۵)



سوزه این پارچه را استاد استیون دوش طب کابل

بوهله و دوکتر نجیب الله لردون در اختیار ما گذاشته اند

صداقت معاصر

سمیع جان سرشوخ که به حیث کد رهلی در یکی از بوسسات
تحصیلی کار میکرد، همه روزه از مشکلات اقتصادی می نالید و اینها
شکایت می کرد که نان شب خود را ندارد و تاجایی که من از نزد یک
می شناختم واقعا چنین هم بود.

از روزی از بوسسه مانی تبدیل شد و تانش ماه سراغش را نیایدیم.
اتفاقا یک روز او را در یک موتر لوکس تسوینادیدم که در جلو
نشسته بود.

- سلام سمیع جان.

- سلام شریف جان.

- خوشم جان، همطور که رفتی رفتی هیچ دکه احوال ما را
نگرفتی ناجوان، و دکه ای که نگفتی ای موتر از کیست؟

- ولا شریف جان چه بگویم، از روزی که کاروظیفه نوآدم یسم،
صروفیت ها بیخی زیاد شده و هم از برکت می وظیفه نو
صاحب خانه و هم صاحب می موترک شدم.

- اوه سمیع جان بیاد ر، مگه چه وظیفه داری که تیش صاحب
خانه رو ترشیدی؟

- چرا شریف جان مگه تو خیر نداری؟

- نی ولا.

- به حالی به حیث آمرکای کم و از برکتش صاحب موتر شخصی
شدم.

- نگفتی به حیث آمرکجا؟

- هیچ، به حیث آمرخازه کوپون.

- باشنیدن این کب تعجب نکردم، زیرا همه می دانیم که
در مخازه های کوپون چه کب است.

- جالب برای این بود که دو هفته بعد او را در یک موتر بنسز
مودل جدید دیدم.

- سمیع جان سلام.

- سلام شریف جان.

- تبریک باشه ای موترنو، واقعا بسیار مقبول و قیمتی است
ای ره از کجا کدی؟

- از برکت وظیفه نو خود.

- چرا مگه از مخازه کوپون تبدیل شدی؟

- ها، یک هفته میشه.

- حتما به حیث رئیس کاروظیفه نو رفتی؟

- نی بابا، باز هم به حیث آمرتیدیل شدم.

- نگفتی د کجا به حیث آمرتیدیل شدی که یک هفته صاحب
موتر بنسز شدی؟

- ولا از تو چه بت، اینه د چیز تبدیل شدیم.

- ده چیز؟

- اینه ده مخازه برچون فروشی.

- نوشته: ظاهر ایوی



خبرنگار ما

از کمبکشان گزارش میدهد

دوست بی وفاي ما و شما
(نخ) دو روز قبل از عید
با سرعت فوق العاده که در
صعود قرار داشت نزدیک
بود با ستاره دنباله دار تصادم
نماید، ولی (نخ) با مهارت
تأم توانست سرعت خود را دیگر
هم زیاد ساخته و ازین تصادم -
دلخراش جلوگیری نماید.

خبر می افزاید:

مزد و د بگر اینکه چون
نخ ابدان نزول نمیکند پس
برای همیشه از تصادم با این ستاره
رهایی یافت.

نوشته:

محمد مصطفی مستور

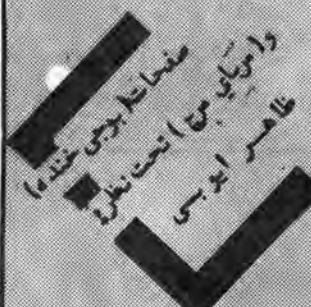


طیر این که موترند ان هم

دعوت

روزي به عروس پکسي از دوستان دعوت شده بودم . به خاطر اینکه در هروسسي د پیکو معلم شم به دروازه این خانه ران خانه همسایه رجوع کردم . بالاخره یک دست لباس مورد نظر را پیدا نموده با چوچ بروج بسوي هتل روان شدم وقتی نزد یک هتل رسیدم کارت عروس را به موظف هتل سپردم هنگامی که موظف هتل کارت را مطالعه نمود ، بعد از یک کویا و تبسی معنی دار آهسته گفتم : بخشید ، شایه عروسسی دعوت نشده اید ، بلکه ایسن کارت ، کارت ختم قران شریف است .

ارسالی : یحیی نوین



فرمایش پالپ

یک روز مردی به دکانی رفته بود که دکاندار نموده گفتم که یک سیر از هر میوه یعنی خسته ، بسته ، بادام و نخود بده . وقتی که دکاندار همه را وزن کرد مرد گفتم : همه را یکجا بپاز . دکاندار انجم داد . بالاخره آن مرد رو دکاندار کرده گفتم : رحالا پنج افغانی راز همین یکجا کرد کی بده .

ارسالی : نایزه دستوره هیری

گفتگو

● گفتم : چرا در فاکولته ها ، کتاب های درسی ، بصورت مکمل چاپ و در دسترس محصلان گذاشته نمی شود ؟

گفت : در غیر آن یک تعداد استادان بدون نوبت ، ۱۰ دقیقه درسی را چطوری بگذرانند ؟

● گفتم : چرا در فاکولته ها ، بعضی استادان پلان درسی منظم ندارند ؟

گفت : مبادا محصلان درس را قبلاً یاد بگیرند و استاد را بند بیندازند .

نوشته : عبدالعظیم حمید



● معلم زبان دري وقتسی وارد صنف شد برای شاگرد ها موضوعی روی تخته سیاه بدین مضمون نوشت ((همین حالا بدون آن که به جیب های تان دست بزنید ، بنویسید که در جیب شما چه چیزهای یافت می شود))

بین انشاهایی که بدستش رسید یکی پیش از همه جلب توجه کرد که نوشته شده بود :

((چندین سوراخ))



کیسه پر

دو نفر کیسه پر ، پیش روی شخصی را گرفتند و با کمال ادب از وی تقاضا کردند تا دو افغانیگی برایشان بدهد .

شخصی با خوشرویی دو افغانیگی یکی را به آنها داده پرسید :

باین دو افغانیگی چه میخواهید بکنید ؟

یکی از کیسه پر ها اجرا ب داد : ما این دو افغانیگی را گرفتیم که شیر خط کنیم تا هر کسی برنده شد جیب شمارا بزند .

ارسالی : شریف نوین

دنیای دیوانه ها

دو دیوانه با هم صحبت میکنند .

اولی : میخواهم تمام معادن طلائی دنیا را خریداری کنم .

دومی : بسیار ببخشید زیرا من تا هنوز تصمیم ندانم آنها را بفروشم .

ارسالی : واحدی

شاگرد معاصر

روزي معلمی رویه فرید کرد و گفت :

توسیمار مکتب گرهزی میکنی .

فرید گفت : نخیر معلم صاحب ، من هیچ وقت مکتب گرهزی نمی کنم و خوشدامم که همیشه به مکتب باشم .

معلم گفت : پسر ، روزه برفذ را بگو که چیست ؟

فرید : اول شما بگوئید .

که معلم کلام مضمون هستند .

ارسالی : نیلوفر اهلپار



نوشته: اندیشه

سلسله مراتب

بادیگه دفتر با خراب شده بود، هوا خیلی گرم و نیاز مندی ماهه ان بیش از حد بود. گوشی را برداشتم تا کسی را جهت ترمیم بادیگه از بد بپریت خدمات بخوام.

با خود اندیشیدم شاید همین امروز بادیگه ما که خسارزه بسیار جزئی برداشته دوباره فعال شود. پس ازان که ترمیم بپریت خدمات را دایر نمودم و مشکل را آرایه کردم، ازانسوی تلفون کسی گفتم:

خوبست، بادیگه شما حتماً جور می شود، اما قبل از همه باید يك مریضه بنویسید و پس ازان که مراحل خود را پیوند برای ما بیاورید. آغاز کردم به نوشتن يك ورقه درخواستی. نمیدانستم عنوانی کدام مرجع بنویسم. دوباره بامد بپریت خدمات در تماس شدم.

با معذرت، مریضه را عنوانی کجا بنویسم؟
از سر رئیس صاحب شروع کنید.
تعجب کردم، زیرا برای اینکار شعبه خدمات وجود داشت. باز هم چون میدانستم هیچ کاری بدون امر رئیس صاحب عموم در پروسه اجرائی درایدم، درخواستی را عنوانی رئیس صاحب عموم نوشتم و مشکل را برای در میان گذاشتم.

اولاً فاصله در بخش زیرین درخواستی نوشت: معاون صاحب عموم طبق مقررات اقدام نماید.
و به من امر کرد تا نزد معاون صاحب عموم ریاست برسم. وقتی ورقه درخواستی را نزد معاون صاحب بردم، او سد و ن این که نظری بر کلیات مندرج درخواستی بهندازد در تحت امضای رئیس عموم نوشت:

مدیر صاحب عموم طبق مقررات اقدام نماید.
ورقه را برداشتم نزد مدیر صاحب عموم رفتم. او در شعبه اش نبود. یکی از پرسونل که رفاقت شخصی بامدیر صاحب عموم داشت گفتم:

مدیر صاحب برای يك ماه به یکی از ولایات رفته.
حیران شدم چه کنم، گفتم:
مدیر صاحب عموم، معاون صاحب عموم ندارد؟
ان شخص که از سپاه پیش هویده بود در رفاقت خود سخت وفادار است گفتم:

جای که مدیر صاحب عموم باشد، معاون صاحب عموم را صبر است.

دانستم قضیه از چه قرار است. به سوی دفتر باز گشتم. پس از يك ماه باز سراغ مدیر صاحب عموم را گرفتم، تشریف آورده بود. پس از احوال پرس و خوش آمدید گفتم، ورقه را بالای میز گذاشتم.

مدیر صاحب عموم که پس از مسافرت هنوز به کار آغاز نکرده بود ورقه را گرفته گفتم:

رئیس صاحب را بدید؟

خیانت

بین زن ارزش اینراند ارد که من و تو جان خود را با خاطرش به خطر اندازم. من پیشنهاد میکنم هر کدام ما یک فیر هوایی میکنیم و وانمود میسازیم که هر دو مرص خوردیم. ام. آنوقت خانم بالای هر کدام که رفت معلوم میشود به او علاقه مند است و بوی تعلق گیرنده فرانسوا قبول کرد و نقشه اجرا شد. هر دو بزمین افتادند.

فرانسوا سزده و وار خطا دفعتاً وارد منزل شد و با تعجب عیالش را در آغوش دوستش ((جوزف)) دید.

بالاقاصه فتنگچه اش را کشید و جوزف را به مسابقه تن به تن فرا خواند.

جوزف برخاست، لباس پوشید و براه افتاد، در ضمن برقیفش گفت:

زن که از نجره ناظر این صحنه بود با خوشحالی صدازد: دو یون، دو یون از الماری بیرون بیا، زیرا هر دو کشته شدند.

ارسالی: حمید پژمان



ارسالی: عابد کوهکشان از لیمه سلطان رضیه

گفتم: بلی صاحب، انها مرداده اند.
او هم در زیر امضای معاون صاحب عموم ریاست نوشت:
معاون صاحب عموم مد بپریت طبق مقررات اقدام نماید.
ورقه درخواستی را به معاون صاحب پوشکس کردم، او با دقت چندین مرتبه ورقه را سرا با خواند. ولی بازمی پرسید:
اصل مشکل چیست؟
بقیه در صفحه (۷۸)

بیگانه هم آشناست



فوق در کسکفات هنگم عبور از بهلوی بیول های تنظیفات

میانگوشی طلائی

وجدان نازدانه بدون مکانات کار نمیکند.

کوتاه ترین شکل نقد: سکوت

شما تصور کرده نمیتوانید که چقدر ناراحت و فکین هستیم از اینکه درین هفته کسی را دشنام نداده و توهین نکرده ایم.

زن: من جوانی خود را - قریباً مرد یک بیست سال از من جوانتر است، کرده ام.

چرا، شما بسیار فکی - هستید؟

من یک مگس را در سال ۱۹۷۱ کشتم و تاکنون از عذاب روحی - رهایی نیافته ام.

ادم برای اینکه در جوانی کردن بی نکند باید در نوجوانی بیگان پس گردنی بخورد.

سگ مغرور: دم خود را راست نگه میدارد، اما تمام بدن خود را تکان میدهد.

پدر در مطبخ مصروف شستن ظرف است. پسر از پدر میپرسد:

پدر جان مرد دوزخ یعنی چی؟

پسر جواب میدهد: پدر دوزخ یعنی مرد بدبختی که مجبور است در برابر من ظرف بشوید.

پسر جوان در توصیف از خود میگوید:

در سرویس همیشه با چشمهای بسته میشینم، زیرا وجدانم اجازه نمیدهد پیرمرد ها و پیر زنان را بیچاره راکه در نزد یکی ام می ایستند ایستاده ببینم.

آیا میدانی که شتر از باغ وحش

فرار کرده است؟

چون میگویند از دست کسی

فرار کرده باشد؟

از دست هیچکس.

بدکاری شد شهرما شتر

نخواهد داشت.

نه خیر، شهرما شتر دارد و

خواهد داشت.

آفرین! به این زودی دوباره

پیداایش کردند!

نی! از کدام انستیتوت علمی

تحقیقاتی یک شتر دیگر گرفته اند.

خوب، البته این شتر هنوز در مرحله

تجربه می قرار دارد، اما احتمالاً

بهرت از تمام شتر ها خواهد بود

چون به شیوه کیفیتاً جدیدی

ساخته شده است.

صبر کن! مثلی که چرند میگویند:

شتر را ساخته اند! (؟؟)

بلی عزیزم

لطفاً ورق برگردانید.

بزرگترین پستی!

طنز آمیزی

طنز

ابتکار در ترک سگرت

— چگونه، از چی؟!
 — از شیش.
 — قاه، قاه، قاه، قاه — معلوم
 میشود که قعد خندانیدن
 مراد استی.

— چرا میخندی؟ این شتر
 جدید واقعا بهترین شتر خواهد
 بود. اولاً، قرار نخواهد کرد و اگر
 فرار هم کند از انستیتوت یک شتر
 جدید خواهند گرفت. انستیتوت
 تجربه بزرگی در تبدیل کردن —
 شیش به شتر دارد. و اما مهمترین
 خصوصیت و صفت شتر جدید این
 است که در وقت غذا خوردن دو —
 باره شیش میشود و بعداً به شتر
 تبدیل میگردد. بدین ترتیب
 مدارف باغ و حش برای نگهداری
 شتر بسیار با این خواهد رفت!
 — حیف، کاش من و تو هم
 میتوانستیم وقتی غذا خوردن
 شیش شویم...
 و در وقت کار کردن برعکس
 شتر؟!
 — ماهمین حالا همینطور استیم
 اما با کمی تفاوت
 — چطور؟
 — با تفاوت اینکه، در وقت کار
 کردن شیش و در وقت غذا خوردن
 شتر.

نویسنده: خرات بگراجیان



ارسالی: عابد کھکشان

گذشت و به جوشیدن آن آغاز
 کرد. آن روز هنگام برگشتن بمنزل
 یک مرد ریشومرا متوقف ساخت
 و تقاضا کرد اگر د رجب شیرنی
 داشته باشم به او هم یکی بدهم.
 عصاب بیش از پیش خراب شد.
 روز بعد یک سخنران از انجمن
 دانش به اداره ما آمد تا در مورد
 ضررهای شیرینی برای ماسخترانی
 کند.
 — یک خریطه کوچک شیرنی
 میتواند حتی یک اسب راهم از
 پا در آورد. نطق سخنرانسی
 طولانی خود را با این جمله آغاز
 کرد.
 وزمان همچنان در گذر بود.
 روزی مانند روزهای دیگر زمانی که
 همه ما برای شیرینی جوشی بسوی
 دروازه هجوم بردیم پیتروف اصلاً
 از جای خود تکان نخورد. طوری
 که توجه دیگران هم بسوی آن کار
 غیر معمول جلب شد.
 — چرا، با ما نمیایی؟! همسما
 پیتروف را بایک صد مورد خطاب
 قرار دادیم.
 پیتروف از حیب خود یکسک
 قوطی کوچک بیسکیت را بیرون
 کرد آنرا باز نمود و به جوشیدن
 یک عدد بیسکیت آغاز کرد. چهره
 مسرور و بیروزمندان بی داشت.
 همه نگاهها حسودانه بسوی
 او خیره شد، بلی او آدم بالارد می
 بود!

اتاق از خشبیری جا کلیت
 و شیرینی معطر بود و خاکسترانی
 ها و باطله دانی ها از جوش
 آنها پر. پیتروف که قبلاً
 مصروف جمع آوری کلکسیون
 قوطی سگرت بود، حالا پوشهای
 رنگارنگ جا کلیت و شیرینی را
 گرد میآورد.
 سیدر و به این عادات
 بد دچار شد که هنگام آمدن
 به دفتر با خود شیرینی نیاورد
 و از دیگران طلب کند. در اتاق
 پیوسته صدای جوشیدن شیرینی
 بلند بود و کسانی را که قبلاً
 سگرت نمی کشیدند و اکنون
 هم شیرینی نمی جوشیدند اذیت
 میکرد. به زودی عوض تابلوی
 ((سگرت کشیدن ممنوع است))
 تابلوی ((شیرینی جوشیدن ممنوع
 است)) به دیوار دفتر ما آویخته
 شد.
 بعد از آن شیرینی
 جوشهای بیرون میرفتند.
 پیتروف گاهی از شیرینی های
 خود به دیگران تعارف میکرد.
 — بفرومائید از شیرینی های من
 میل کنید. اینها امرتوا در
 طیاره میفروشند.
 و افا ناسفا کترا، جواب میداد:
 — تشکر من این شیرینی های
 عادی را بیشتر دوست دارم.
 بالاخره روزی رسید که آمر
 اداره مرانزد خود فراخواند.
 او باید خلقی تذکر داد که باید
 وقت بیشتر را وقت کار و کمتر
 را صرف شیرینی جوشی کنم.
 — بروید فکر کنید! آمر در حالی
 که این سفارش را میکرد یک عدد
 شیرینی توت زمینی به دهان

سگرت را ترک کردم. خوب
 طبعاً، ترک عادات کار ساده یی
 نبود. قبلاً نیز چند بار چنین
 تصمیمی گرفته بودم، ولی عادات
 دوباره بر من غلبه کرده بود.
 اما اینبار قاطعانه تصمیم گرفتم:
 دیگر هرگز سگرت نخواهم کشید!
 زمانی که دلم سگرت میخواست
 یک دانه شیرینی در دهان
 میگذاشتم. این یکانه داروی
 مسکن بود و زیاد کمک میکرد.
 اولها وقتی شیرینی میجوشیدم
 همکاران فکر میکردند که دندان
 درد هستم.
 — دندان درد هستی؟
 — نخیر سگرت را ترک کرده ام —
 هنگام ادای این کلمات احساس
 افتخار و غرور مینمودم.
 همکاران مرا ((آدم بالارد))
 لقب دادند. آنها هر یک ساعت
 برای سگرت کشیدن بیرون
 میرفتند و من در اتاق میماندم
 و فقط یک دانه شیرینی
 میجوشیدم.
 ابتکار مثبت من به تدریج
 عمومیت یافت. زن ها نزد شوهران
 خود از من به مثابه نمونه مثال
 یاد آوری میکردند. و مقامات هم
 اقدام مرا مورد تائید و تقدیر
 قرار دادند، زیرا وقتی را که دیگران
 صرف سگرت کشیدن میکردند
 من برای کار و وقت مینمودم. بدین
 ترتیب بسیاری هابه بیرونی از من
 برداختند سگرت را ترک گفتند.
 از دفتر ما دیگر کسی بیرون نمی رفت
 تا سگرت بکشد. همه سگرت را
 ترک گفته بودند و از شیرینی به
 عنوان داروی مسکن استفاده
 میکردند.

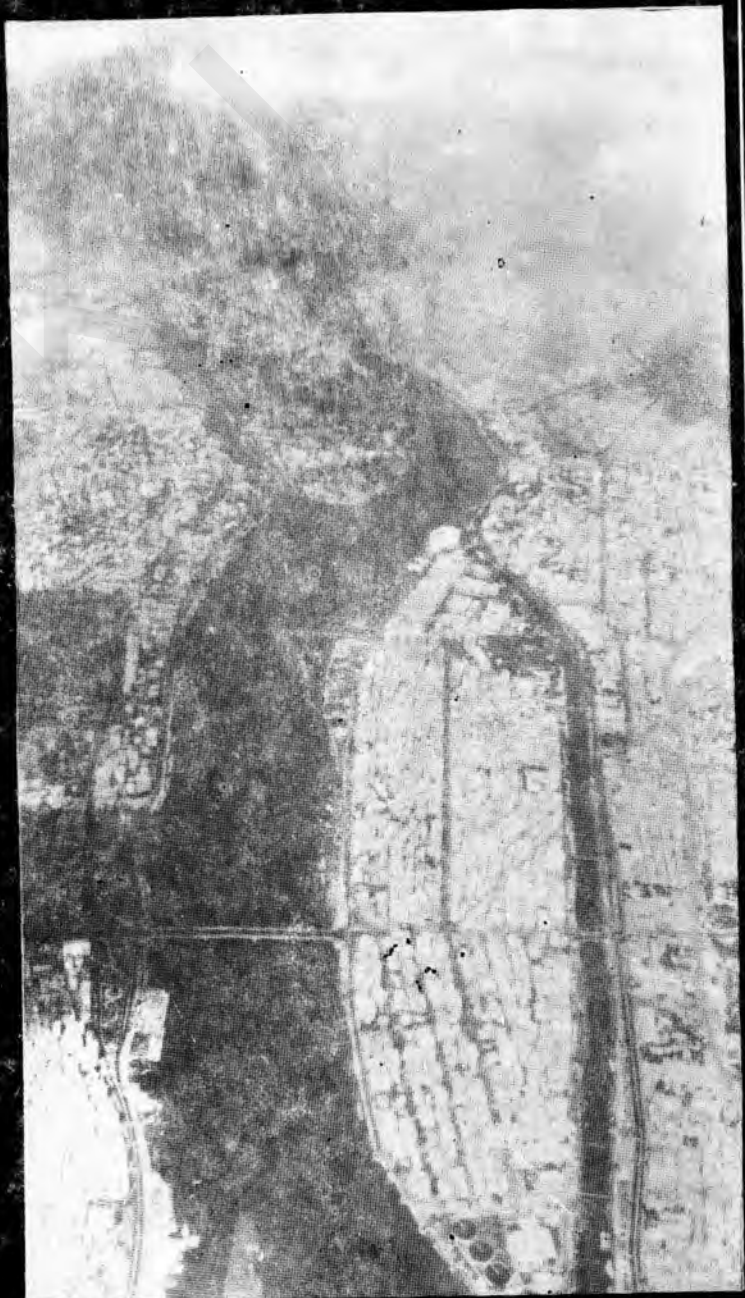
نویسنده:
 لیف نونو زینوف
 طنز نویس شوروی

برای معلوم شدن شما بزرگترین

مصر خاطره‌ی از نیل است

ترجمه، شکرالله کهکده‌ای

بادریاهای جهان آشنا شوید



رود نیل در سرزمین هایسی
 پایه هستی میگردد که خاطره
 آنها تنه‌ای برسنن و صنعتیات
 استوار میباشد، و در سرزمین
 هستی آن پایان می‌پذیرد که
 خاطره آن برماندگار است.
 مصر دیگر نیازمند آن نبود که
 ادعای تسلط بر نیل را بنماید
 زیرا مصر نیل لازم و ملزوم یکدیگر
 اند. تمام فرمانروایان بزرگ
 مصر، از رامسس تا محمد علی، سعی
 و تلاش بخرج دادند تا از مانع
 فوتانی آبشار نیل عبور کنند
 مگر شدت جریان آب همواره
 آنها را از سرزمین های افریقا
 به دریای مدیترانه به عقب
 می‌راند.

تعداد در نیمه دوم قرن نوزدهم
 بود که عاقبت الامر کشف منطقه
 جهیل های بزرگ دست داد
 و فقط در دهه ۳۰ سده روان
 سرچشمه های رود نیل مسورد
 تشخیص و شناخت فرار گرفت.
 در همین زمان چیزی که نام رود نیل
 رازنده نگه داشته بود خاطره
 مصری واسطوره های آفریده آن
 بود، و باید اذعان نمود که یگانه
 نیل بدون وجه وصفی، البته
 اگر از سمت مخالف جریان آب
 شمارش صورت گیرد، آن قسمتی
 از آبشار ششم، واقع در شمال
 خرطوم و مدرمان، جریان
 پیدا میکند، قسمت های بالاتر
 از آن ربه صفات گوناگونی
 می‌شناسند: نیل سفید، نیل
 آبی، نیل غزالان، و نیل زرافه
 ها. نیل یگانه رود خانه بزرگ
 جهان است که شرح تعریف
 مجرای آن از مصب آغاز می‌یابد
 و آبشارهای آن از قسمت های

باینی جریان بسوی بالایی آن
 مورد شمارش قرار می‌گیرند، گویا
 برای نشان دادن اینکه روی
 همرفته آنها انجاءهای آخرین
 جهان هستی را می‌سازند.
 همین وعیره نیل تنه‌ارود خانه
 بزرگ جهان است که از جنوب
 به شمال در حرکت افتاد.

از عهد عتیق تا اواخر قرون
 وسطی برای یک مصری، خواه شاه
 روحانی، مرد جنگی، جغرافیه‌نگار،
 خوشنویس، کسبه کاروخواه
 بزرگ‌رعادی، ناممکن بود که بیابا
 ندیشید جهان اوست که فرق
 دارد. کیهان، بسان رود نیل،
 تنه‌امصری بوده میتواند.

برای سده‌ها در روزهای
 بسیار گرم تابستان فرعون به‌همرا
 هی بلند پایگان در باریکسار
 رود نیل من شتافت تا طوماری از
 پایبورو در رود نیل اندازد.
 آن طومار محتوی ادعیه و اورا دی
 نبوده، بلکه حامل فرمانی از جانب
 فرعون به دریای بود تا سطح آب
 آن بالا بیاید. آیا این عمل
 نمایانگر توانی روحانیون و فر
 زانگان روزگار نبود که بدیده دریا
 را از نگاه آب خیزی توضیح می
 نمودند، آب خیزی بیکه منظم
 تکرار و جاودانه تجدید می‌شده.
 این سمبولینم رابطه بعضا
 معنی‌را که برای قرنها تا روزگار
 امروزی بین مردمان (نیل
 عاری از صنعت) و دریای از نیسی
 آفریده شده به منظور کامل سازی
 خلاصه می‌نماید. (مصر تحفه بی
 از نیل است.) این گفته در مسورد
 هرودوت و کسانیکه بد نیل او
 پایه عرصه هستی گذاشته
 قیه در صفحه ۸۸

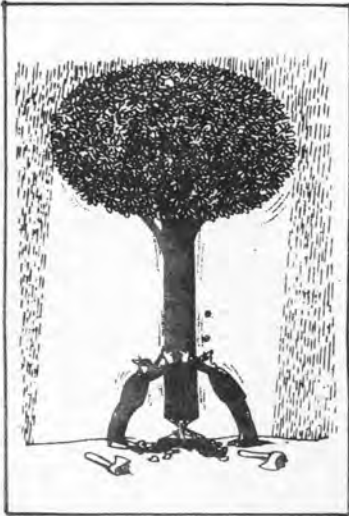


پل خه شکی دی؟

پل له (بول) خخه اخستل شوي چې په دري ژبه کې بيسونه ((بول)) وايي، يانې هغه هغای چې له هغه خخه بيس تر گوتو کيږي.

تاسې به ضرور پل بيسه گسي نوم اوريدلی وي. مخکې چې پل بيسه گي پوځوانی اوتاريخی پل و چې دکابل په سيند يا ندي جوړ شوي و. چې اوس يې هم وسينيزي پيښی د پل خشتی اوپل محمود خان د پلونوترمنځ د سيند په منځ کې کړې وږې ولاړ دي.

وايي چې يووخت به چې هرڅوک له دغه بله خخه پورې کيده نوپه بيسه اجوره به يې ورکوله. خونن ورځ له پلونسو خخه په بل ډول بيسی ترگوتو کيږي. تاسې به حتما ليدلی وي چې د پل باغ عمومي، پل خشتی او د دغود وار و پلونوترمنځ وړ وکی بله لباسه يې شميره گرځنده پلورونکی اوچوپ تيار سوالگر ډلې ډلې ناست وي او په ډول ډول چلونوله دغو پلونوخخه بيسی ترلاسه کوي.



چونه اوچکه خه خپلوی سره لری

عيني وايي چې دچونی مور دچکی اناوه، اوخوک بيا په دې نظر دي چې دچکی مور دچونی اناوه. خو په هرصورت دچونی اوچکی ترمنځ يوه ډيره اساس او گډه اړيکه شته چې د همدې اړيکې په اساس چونه اوچکه به يوه واحد وجود بدل شوي دي. دغه گډه اړيکه د (ج) توری دی، چې هم په چونه او هم په چکه کې سر ي په لومړي کاجوفه کې ورسره مخامخ کيږي. بخوابه چونه دمکروبونو د وړلو لپاره په چتلوواليو، د تشنابونو ترمنځ او دکثافتونو د غورځولو په هغای کې ياشل کيده، خو اوس دچکی پلورونکو په نوبت پوښی کشف شوي دي. او هغه دا چې چونه له چکی سره گډوي اوورسته دخولې له لارې په گډه کې ياشل کيږي، خو مکروبوته همالته خشتی اوله منځه یوس.

د مالگي زيات مصرف کوونکی

د اتجنو ثابته کړې او علم منلې ده چې د مخکې په مخ د مالگي زيات مصرف کوونکی مينان دي. مين چې دخپلې معشوقې په هجران کې داوښکورو د ونه بهوي. اوياهم تخينې شم گيسر او لمانځه مينان چې کله له خپلو معشوقوسره مخامخ کيږي نوله ډيرې حيا او شم خخه دخولو باران ورباندې اوري، چې په دغود وار وحالتونوکې د مين بدن زيات اندازه مالگه ضايع اوله وجود خخه فرارکوي. ددې ډلې مينانوفشارتل تيب وي. نود فشارد نورمال ساتلو لپاره ورته مشوره ورکول کيږي چې د ضرورت وړ مالگه دې د بنجاره لسه هتخخه واخلي، مخکې چې وايي: خنداوند مالگه ده.

تاکوي
تاکوي
فيلبري



خلک او د فترونه

هغه څوک چې په رسمي د فترونو کې يې کارېدو وي له دغو درې فترونو څخه يې بد راغی :

- ۱- سبانه راته .
- ۲- نين مجلس دي .
- ۳- امر صاحب نشته .

او څپله په رسمي د فترونو کې د رسمي کارکوونکو لپاره لاندې درې فترونه په زړه پورې دي :

- ۱- معاش راغلی دی .
- ۲- د غوښې د وړو د تياره ده .
- ۳- سبانه رخصتی ده .

د بایسکل او انسان تر مینځ توپیر

د دې د وار موجود اتو تر مینځ کم اساسي توپیر نشته . لکه چې بایسکل هم کېت، د انسان غوندې په دوه پښونو کې وهی . خو پوازېنې توپیر په دې کې دی چې بایسکل په هوا او انسان په غذا اچلیزې .

هغه او دغه

د اراته ووايه چې د ښاري سرویسونو او مینو بوسونو دوران پرته له دې وروې څه وظیفه لري ؟

د دوي وظایف له شمیره وتلی دي چې دلته يې یوازې له څو مهمو وظیفو څخه یادونه کوو :

په لوړ فزیکي ران بوکست او ریدل ، د چپ لاس د روازې له لارې د وستانو او آشنا یا نوږته کول ، د موټر له سپټ څخه د نفی لو - بغار و د پوستکار تونود نندارتون جوړول ، د رفتار په وخت کې له ښاخو سره د خبرو اترو د محفل جوړول ، د موټر د غفلولو د پلوی سرته رسیدل او . . .

په پرتله اوس د اوایه چې د سړک او پل لارې تر مینځ توپیر په څه کې دی ؟

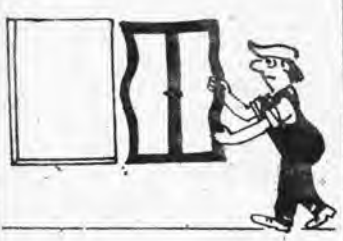
سړک د ترافیکو ام اوتام ملکیت دی او پل لاره د هټیو د خا - وند انوار د ګرځنده پلورونکو په میراث رسیدلی حق دی . او هغه خلک چې د دغو دوه ملکیتونو سره سند او قبالة نه لري نېسو هغوی ته مشوره ورکوم چې هېڅ له خپلو کورونو راونه وهي .

نوداپه رسمي د فترونو کې يې تیلیفونونه ، ښه لپاره نصب کړي دي ؟

که ستا مطلب دا وي چې د دغو تیلیفونونو له لارې دې رسمي کارونه حل او فصل شي نو د افکر دې خام دی .

نو چې د رسمي کارونو لپاره نه دي نویایې د څه لپاره نصب کړي دي ؟

د اڅوې د شخصي کارونو د حل او فصل ، د وستانو او خپلوانو له احوال څخه د خبریدلو ، د عاشقا نومرکو ، د لید نوکتنو لپاره د همدوا اینودل او خپلو خپلوانو ته د ښو او مناسبو کارونو د پیداکیدو په خاطر یویل ته د سپارښت د کارونو د حل او فصل لپاره نصب کړي دي .



د کار د ستونزو د لږ کولو لپاره نوښت او چاره -



ښاغلو! و د ان پراستلو ته ماده ده .

ښو او ښه وچیزې

- اوز دې غرض په اوز د و -
- د هلیزونو کې سترې دي .
- اوز د انتظار اوز د اوز مسی زسزوي .
- اوز د سپوږم په اوز د ورسو کې وي .
- اوز د وښور کې اوز د ښو بونه کیزې .
- اوز د نوکان د اوز د بیکار نمونه ده .
- اوز د قه و نه لاندې لارې په اوز د وښور کې وي .
- اوز د وښور کې د سړي عمر اوز د وي .

که غواړئ چې په شیک والی کې له موب نه وروسته پاتې نه شی .

که غواړئ چې د درې سوه افغانیو لپاره جنس په درې زره افغانیو واخلي .

نویسې وکړئ ، او جان د ښار لوکسو مغازو ته ورسوئ .

په دغو مغازو کې د لیلای اجناسو د اخستلو پوښه والی دا دی چې د لیلای گاټونو فونج پنج جنس په اوتو کې او کڅوړه کې اچولي حالت ترلاسه کوئ .

له دې پرته د مغازو خاوندان همدغه لیلای جنس د یونسوي مغازه اي جنس په نیم مسماکوي اوتاسی ته روحی آرامی درځیښي .

نوخوښ په لیلای سرا یونو کې مه ګرځئ .

همدغه لیلای جنسونه د ښار په ټولو لوکسو مغازو کې ترلاسه کولای شی .

اعلان ، اعلان

- لیلای لڼې
- لیلای کورنۍ
- لیلای کمیونه
- لیلای پتلونونه
- اولنډه د اچې هر وول لیلای اجناس چې تاسی ورسې په لیلای سرا یونو کې سترې ستو - مانه ګرځی ، د ښار په لوکسو مغازو کې ترلاسه کړي .
- دغه لیلای اجناس وروسته له میناعلو ، اوتو وړو کولو او په پلا - سټیکي کڅوړو کې له اچولو ، ستاسی په خدمت کې دي .
- که غواړئ چې لیلای بڼکی او په ذوق برابره لڼه یا کورنۍ موبه څارې وي .

د (۱۳۳۰) ج پاتې لکړنې ل د پوره خبرې خواته ورتلې او د اتولې - خبرې مې د هغې په یاد زړه زړه شوې . د هغې کوچنۍ لېلې په یاد چې ماته مې هم د لېلې اوسونون د مېنې مصلحت رښتینوالې او سپېڅلتیا را ونښودله او زما زړه مې د خپلې آسمانې مینې بند بیان کړ . هغې حسیني کوچنۍ پېغلې چې په یوې درنښکه شپې د بدن حرم مې د پوره غوږ و خور و ونږې مینه زما په زړه مې کې راوښه کړه . او هغه کوچنۍ لېلې چې هېڅکله مې مې هیره نه شې . هغې چې زما ټول خیالونه او اندې پښې یې د خپلې خونې غږو - سوزونده او نه هیریدونکې مینې په شوقانې سندر کې راته لاهرگر رسېدې .

اوس مې نو یوازې هره شپه د دې ارمان او - افسوس دردونکې خبرې په زړه مې تېرې چې مېرمن بیا په هم کله وکړې مې شپه هغه وروسته زړه خوښې راته راغې چې نه ا زړه په بیا هغه هېڅکله مې ونښم لیدلای . او ټول ژوند به یوازې د هغې له یاد ونښو سره تېرې . د هغې کوچنۍ پېغلې له یاد ونښو سره چې د رنگه شپه مخکې مې زوی د کرامې کور په پرله څه انگر کې وایته کول او پاتې له رېل شپو ونښو څخه به لوی پندونار مې پر مېرمنې کښېدو او پلار مې .

نن چې کله د سهار په اتوبو د شپې له پورې سترې او هوښوونکې ټوکره څخه کورته راغلې ، نو مې کتل مې زوی د کورکې لکه د تل په شان کراړه کراړې و او زوی د کرامې کور په پراخه انگر کې زیامیرمن د گا ونو کې سپین سرې نیمه اوزبادې و او زما شویان سره ا شهادت پخوا گومیدل . اچې په د روزه ننه و تم نو تر هر چا مخکې د وړ ماشومانو راته پام شواله خوښه په شوق سره مې زما خواته راغونډې کړې او سترې مې شې مې راکړه . مې مېرمنې پورس په لاس را - ایستل او د هغې د خونو په ښکولو سره ونازول او - هغې چې تر شا خوا مې تاویدل ، راتاویدل له هغې سره پرمخې کورته ته ننه وتل . زوی مې د کار جاسی ووښت او خپل سپین کالی مې د تیر واکتې سره وا - غوښتل او پلار مې د ویتسم .

د سپارون زېرې لمر ، پستی هوا او انگر د ویتسو او خور ووهه گلانو زوی مې زه راتازو کړ . وینې غوښتل چې د مې خوښ ستوانی د لاس وینچ اوښو په پېغلوسو سره لږ څه سیکه کړم . دانگر په مینځ کې د خاتو سره خواښه سوز او چمکه مې د پوره خوښه شوه . نو مې له شاخه تازه اوسې د اوبه راوښتې او د مخ او لاس په تازه کولو شم . او د گاونډي سپین سرې نیمه جاسی لگیاوه دانگر د غولې یوه برخه مې جاړو کوله ، همدې چې سترګې مې راروانې ، ورسره مې روښن وکړ .

میرمنې مې یوه ستال زما یوازې و اچاره چې منځ او لاس پرې مې کړم . اچې سم مې مخ او لاسونه وچول که گوم چې د کور د روزه راخلاصه شوه او د وې کوچنۍ د ننگې د ننگې پېغلې له کوچیانې او د وچامو سره انگر ته رانه وتلې . زوی د سزه غوږولو سره له میرمنې څخه چې لگیاوه ماته مې جای اوتارې برابراهه پوښتنه وکړه چې هغې څوک دې او د لته څه کوي چې - راغلی دې ؟

میرمنې مې راته څرگنده کړه چې هغې فواری چې د انگر وایته لور مې ، مالداره دې ، وایته نه پیدا کیدی ، نو د انگر په ویتو مې راغلی دې . د - گاونډي سپین سرې نیمه زمان میرمنې په خبرو کې مې را گوه شسوه .

د دوی هغه له وڅخ هم راغلی وې ، ولې چې چې وایته نه پیدا کیدی ، د پوره ژوند اوزار مې وکړې . د ویره چې میرمنې مې د اوبله چې راشی او وایته - یو مې بولای نیمه تردې خبرې وروسته له مناسه سره د موسید او اوبو ته مې پېغل کار مېرمنه کړه . ما د هغې په محراب کې د سر له غوږولو سره خبره وړ - کړه کړه .

په دغه د... پرېز دې چې وینې . او لسه دې سره مې هغه ووکچو پېغلوته چې د کور له وړه لږ څه راډ پخوا په شکتو بنو ولاړې وې ، وکتل . هغه یوه چته پېغله چې له د ننگ او فوټورې ونښ سره مخکې ولاړه وه ، د داسې جادوگرې ښکلا - میرون وه چې په لورې مې بدل د هغې نیاسته او زړه رابینکونکې خبرې ته په کتلوسره مې سترګې وپوښیدې او یوازې د دې لکه د خراغ په شان نه پرته مې په سترګو توره تیاره شوه . د ویره چې ان د هغې ملگری ته مې له اصله پام هم ونشو ، حسینی کوچنۍ پېغلې زمانه او سترګې ، زما احساسات او زما هر څه هرخه سخت تر خپلې افیزې لاندې راوستلې . کوچنۍ پېغلې چې د حسن او پېغلوتوب فرورې په تورو بادامې سترګو کې له ورايه خپې وهلی او د خړ اوز د تیکرې څخه مې تورو پیکې په ترو وروغو سپورې کړې و ، هم یوه شپه په ناز او مکیز سره راته وکتلې لکه چې په همدې یوه سترګې په سترګې کیدو سره زما د کتلو په څرنگوالی او مقصد یوه شوې وې . هغې چې سرې نرور شونډې مې یوې پټې موسکا لکه د گلابو پاتې رېولې مېرمنې ښکه و اچاره . د کوچنۍ پېغلې په لیدلو کولو سره مې احساس کړه چې په ټول وجود او زړه او پافوټورې مې څه نوی خوناشنا - احساس ، پوښتی قوت او ان یو ډول تحریک وو . وو - فورېزې مې په همدې نوي احساس او نوي قوت پرته له دې چې د خپلې شاوخوا په پام وساتم ، د کوچنۍ پېغلې خوا مې شوقه و واخستل اوله دې سره سم مې کوچنۍ پېغلې ته یو ډول ویاړ مې ور وکړ .

په ویتو مې راغلی مې () په دغه د وینې مې پان اوله پورې مخې مې ویتو مې کار کولې . لکه د پېر مې په څېر نیاسته کوچنۍ پېغلې مې په یو ډول غلجکی توگه تروې مې پوښنه . سترګې راروانې او چې د هغې مې پرې پام شوې وې .

په همدې په نسیاښه (خدای دې پاک لور !) له دې سره چې د خپلې همنزوې ملگری په مرسته یو لوی خادردونو تر خوا لارو کړې ، بیا نو وار وکچوسو پېغلونځی اوز دې لمبې راوښتار او په لورونې اندې مې د ویتو په پېغلو وکړ او مایو پیل به مې فرورېدو . د ویتو په هغې مې په ستر اوبار مې وروکړیو . د ویتو په وینې درلودې . د ویتو په وینې خبر رنگه تیکرې پر مې کړې و . د ویتو په وینې لورې وې . هغې پورې چې نیاسته مې اوزته لگول ، اواز مې رنگه کښې پر مې مان و چې د اوز دې لمبې څخه مې اوز او د ویتو پورې مې په سر اوز غونډونو پتارو او زړې جرمونکې کړې . هغې مې او خبرې مې پښې مې پند پند کچې پر توگه ترو م مایه وروخلې . خو پلورې مې گلداره کښې افو - سټی واو د هغه د لمبې اولستو څخه مې په تویدا و سر پتارو وجره کابو لاسې اوز دې کړې وې . د - هغې هم کړه رنگه زویون کښې پر توگه پر مې مان و .

پدې کې گاونډی نیمه نابیره زمانه تر خواته شوه او د اوبو د ایستلو له پاره د خا خواته ولاړ . د هغې له تیرید سره لږ څه په خود شم . دې ته مې پام شو چې زه له څه حیا پرته اویما په کوچنۍ پېغلو ته په پېر زې و ولاړم . نو د دې د پاره چې گاونډی نیمه څه گومان ونه کړې ، نو مې زړه کوچنۍ پېغلو څخه مخ وار او ما وروختی په خوشی مې د یوه طناب لسه فوټی سره مان مشغول کړ . سپین سرې نیمې هغې چې اوبه را ایستی په یو ډول شکتو سترګو سره مې راته وکتل . لکه چې زه مې په زما او کوچنۍ پېغلو په باب څه لویدلې وې ، خو پاتړه له دې چې هغه څه وایې ، ورته وویل :

د طناب د افوټه سسته شوې وه . کلک مې چې خلاصه نشی .

خو هغې نور څه ونه ویل ، خپلې اوبه مې واخستې او - ولاړه . په کورته ننوتله . د هغې له تلوسره سم زه بیا هم مخامخ کوچنۍ پېغلې ته ودریدم . هغې چې څه شپه مخکې ان مان راڅخه وړکړې و . د هغې د کوچیانې پېغلوتوب حیا او زړه له لږ زونکې نیاسته مې

په زړه کې یو ډول غوږ و او خوند وړی ولولې راوخو - زولسې : - لویه خدایه هغه کتې ته لکه د پېر مې په شان نیاسته ده . کاشکې چې یو بل مې حیا م کړی وای ، هغه وخت به نو ټولو اراسره منلی و ه چې هغه د ښار تر ټولو نجونو پېغلو ښکلې اوبه ښکلو کې هم مېره وه . خو گوره چې لاسونه اولوتې جاو - دیدلې بیسې اوان لکه د شپول نیولې سپوز مې مخ مې له د پېر مې سره نه بکاریدل . پورې مې زې ، د وار و - پر سیدلو بار خو گاونډی نو یو وروختو ترمنځ مې شننه خالونه وهلی . د پېر مې انسانو شین خالی را پېر مې شوه اوله مانه سره وگورگومیدم :

پتای نوم مې شین خالی وې او که نه وې هم نو به چې گاونډی خو به مې هروروشین خالی بولی . هغه به رښتیا مې شین خالی وه . کوچنۍ پېغلې تر دې مهاله د ویره وایه کړې و چې ایله ایله مې په خادو کې بند کړې . نو د وار و لورونه پېر مې و اوز د ویتو د پندو په تر لولگیا شوې . د ویتو د پندو له تر لید ورسره مې زړه سخت ودرید . داسې مې وگڼله چې پتای اوس به هغې د ویتو د ویتو شخو چې کله ښکلی کوچنۍ پېغلې د ویتو پند د هغې بلې پر مې ورته کړ او هغې ته مې وویل ، وو څه وویسې او د ویتو مې هغه له پند سره ورو څه شوه اوله انگر څخه ووتله ، نو مې په زړه کې څه نوی - خوښی راغی . پدې اوبه پورې خوښالی څخه مې زړه پرته پورته په غوږه وشو . آخره مالک خدایه فوټل چې هغه یوازې شې اوسې له هغې سره پورې یو کولې خورې خبرې وکړم ، اوان هغه مې په څېر وراوسم .

بیا هم کوچنۍ پېغلې ته یو د یوه قدمه وروږدې شېم . د وار و اوز د شپه له هغې سره سترګې په سترګې شم ، خوښی وایه مې سترګې کړې . داسې راته ښکاره شوه چې اوبه مې په زړه کې مې څه تروې وې شامه د هغې په زړه کې مې هغه پېغلته مې مېښې څه شولولې وې او زما له دې مینه ناگوارو څخه مې په پېر مې کې څه وروکړیو لورې او په څه مې په پوره شوې وې . د هغې هم نور پېغلې هغې سره چې مخکې مې وایته رېل ، د ویتو پېغلو لاسونه ورته مې راښی خوراوه . مایه مې چې سترګې مې پر مې شپې وې ، پتای مې هم د هغې په لیدلو سره مان هیر کړې و . نو مې یو ډول خوښی سره مې ورته وویل :

د اوبو وایه ورویه د یوازې دې ټول مې ورویه . مایه همدې خبرو سره فوټل چې هغه هم څه وایې ، خو مېرمنې مې له کورته راوتله او مغلز څه تروه تله مې وویل :

ته مې څه کوي ؟ مېرمنې مې ته راجه چې ناری مې درته برابره کړې جای دې سر مې زې . زمانه میرمنې دې لږ څه ستنې خبرې د کوچنۍ پېغلې په ترو شونډو یو ډول ملنډې وهونکې موسکا را وروړله اچې کله مې میرون پرته کورته ته ننوتله ، نو کوچنۍ پېغلې په موسکا سره سترګې راپورته کړې . لکه چې په سترګو سترګو کې راته وایې ، ته چې د ویره د میرمنې ترافیزې او امر لاندې مې ، نو د ان مینې مینې کتل - دې څه دې ؟

د دې د پاره چې د میرمنې اند پښه مې هم ورته له زړه ایستلې وې ، د کورته خلاص ارسه ته وروږدې شو او ورو مې ورته وویل :

آخر همد ویره دې هم پر مانه لورېزې چې زه یو شپه له کوم چا سره خبرې وکړم یوه شپه مې پرېز د درسم

میرمنې مې بیا هم یو بل په ترو تندې راته وکتلې . خوښه مې ونه ویل اوبه څه شې پسې بلې کورته ته ننوتله مې هم بیرته راغلم او د کوچنۍ پېغلې تر خوا ودریدم او د ویره وروږدې شو چې په شپه توگه مې - کولی شو د هغې په لاس د ریل شویو ویتو عطر احساس کړم . خو هغه لاسې به ویتو کولو لگیاوه او د اوز د

خړ تیکرې اوازونې کښې اوز د ه لمن مې دریل - شوی ویتو پر مې خنیدله . پدې کې که گومر چې هغې یو وحشی گل بوټی چې د پاسن په رنگه مې وار و وار ، ښکلی گلان درلودل ، د لور مې خولی کې له ویتو سره راتاو کړ ، خو مخکې تردې چې هغه ویتو ته ورو وویل :

پام چې د اگل بوټی ونه ویسې پرېز د - چې ولاړ وې

کوچنۍ پېغله تروې فټې او خمارې سترګې په ناز رار وې د موسکا یوه خوزه خیمه مې شونډې سره وپوړې او بیا لږ څه په حیرانتیا سره هغې چې مېرمنې راته گورې وایسې :

د انوڅه گل دې چې ستا خوښېزې د اوز سارا مې گل دی ، هېڅوک مې نه خوښې

د هغې ترس پورې د ریزم اوله یوې محرابه موسکا سره هغې چې سر لږ څه وروختو ورته وایسې :

پتای د چا خوښ نه شی خوزما

کوچنۍ پېغله یو بل بیا په موسکا بلې راته گورې اوزا خبره په ستونې کې وچېزې . لکه چې زه د هغې د رار ول شویو سترګو را څخه نیاسته څېرې لیدل او تابونه لرم . هسې لکه چې د لم تیکلې ته په کتلوسره د سرې سترګې پر مې اوز ورتنه نشی کتلاې . خو هغې په همدې رار ول شویو سترګو کې راته ښودله چې په همدې یوې لنډې شپې کې راسره خوشه مې حسینی شوې ده . اوز مې له ځلوولو وپورې اوسیتو سره پوره پوره درت کړې . پدې کې چې هغه هم ماته په کتلو کولو سره زما د زړه مې څه مې راوښووه شوې وې . نو مې د غوږو لورې یو ځیکه رنگه ترو شوو لاسه پورې مېسکا سره راته وویل :

خو ستا څه زوی وروږدې کړ .

په اوز وروږدې کولې خوښېزې سارا مې گلان مې وروږدې کولې .

هغې گل پرې یو د اوبه خړلې خوشې کړ او بیا چې هم په پورې مې تر شاوخوا سترګو وروکړیو د ویتو د ریلونو سره سترګې مې د اخل مې د ویتو مې زه وکړ او لږ څه د د اوبه احساس مې تر مېرمنې وروښکلې .

کوچنۍ پېغلې نوم دې څه دی !!

هغې راته په کلکې سترګې وکتل . هغه او هغه پوښکلې چې د ویره شپه مې هغه وکړه ، هغه پتای مې ترو پیکه رنگه سر وکولو راښکاره شوه . اوله شپه مې فټې مې راته کتل او بیا هغې مې له پورې مې څه مې سر ښکه و اچاره . په ناز او موسکا سره مې ورو راته وویل :

لیلې همدامې اصلی نوم دې خود کور کلی وار مې ماشومان مې لیلی بولی .

د لیلی د نامه په اوید سره سر تر بیا په ویتو د پندم ، زړه مې تر تیکو شواوه زړه مې کې مې وگرهیدل چې : لیلی هغه کوچنۍ لیلی پتای همد ا پخپله وې هغه چې مې تراوسه یوازې د کیسو او اسطوره له مخې پېژندله . هغه کوچنۍ اوبښتنه لیلی چې د کابل - جلال آباد او شاوخوا ایلیند ونو دورې او مزرونه کوي . پتای د ا د هغه کوچنۍ لیلی رښتینې خبره وې چې ستورې مې هره شپه له ټولو ستورو روڼو او نیاسته د آسمان په پراخه لمنه کې لملیزې ، او د ا دې سر له ډیرو مودو بیا محسکې ته راغلی چې د پېر مې لیلی او جنون په زړه لږ زونکې او د مینې له خوند او تاو تر خواته څخه په دې کسې ترازیده کې خپل رول ولوبوی او خپل نقش سر ته ورسوي ، د مانه سره وایم :

لیلې خو مېرمنې زه اوز څه دئ خو مې په خوله او زړه مې لگیزې .

هغه بیا هم د شنوونو پیلوټه دوام وروکړې ، تردې - وخته پورې کوچنۍ پېغلې په یوازې مان دانگر سره ویتو په یوه برخه ریلې ده . یوازې یوه ویره توپه کې لار وایه ولاړ دې اوهغه مې په د پیر ناز او مکیز سره مې څو هغې نوږد ویتو ترمنځ پاسنې گلان یو هم

تندې ریلې . اوس یوازې د پاسنې گلانو مې پاسنې اوزې نرې سپوره بوټې له خپلو ښکلو او ورو ورو - گلانو سره د ویتو پرمخې ولاړې وې . لکه چې هغې د ویتو د ریلو په بدله کې گلان کولې وې ، مخکې دا گلان د ویتو ترمنځ چندان اوبه نه ښکاریدل ، زړه ته مې دا اند پښته رالوړېزې :

پتای زمانه پاره مې د ا کار کړې وې ، پتای فواری ما خوشحال کړې ، خو هغه زمانه خوشحالولو څخه څه مقصد لري ؟ ؟ هرخه چې مې وکړل دې پوښتنې ته مې څه جواب ونشو ایستلې . خو پښتنې لیلی لاهسې په خیال او مکیز سره بیا هم وایته ریل ، یوه لنډه شپه ورته مخامخ په یوې چمتلې د پینو په سر کیناستم او پرته له دې چې د ماشومانو له مور او یا ان خپلو ماشومانو څخه مې څه حیا او ویره شوې وې اوز دې شپې مې هغې ته په مېرمنې وکتل ، خو چې سم لیلی سر راپورته کړ او بیا هم په موسکا لسو شونډو وراسره سترګې په سترګې شوه ، ناڅاپه دوه سپین شایرکونه له پاسنې گل بوټو څخه را والوتل او په لوبولو زما لیلی ترخې تیر شول ، نه پوهیم د سپینو لوبویدونکو شایرکونو اولوتلو او زما او د هغې ترمنځ د هغې له تیرید لوسره کوچنۍ حسیني پېغلې ته څه احساس پیدا شو او د د ویتو او سپینو شایرکونو جوړه لیدل مې څرنگه شمیر کړې لویې له پورې معنادارې موسکا سره مې پښتنې حیا سرور تښت کړ .

زه راپاڅیدم او هغې مې لور کښودله . اوبه یوه مای کې مې دریل شوې ویتو ، راټولولو ریل وکړ ، هر وار په چې لیلی د ویتو پښتو بوټه کې پورې کوچنۍ لیلی لستونې مې ، تر وار و ورو پرته شول اوله فوټور د کس خور ورتنه مې اوبه ورتنه مې مې راښکاره شول او زما له سترګو څخه مې د هغه لیدلو سره د ویتو پخږې راتولول ، لیلی وایته په پېر مې سره تکل کړل او بیا مې د ویتو ریلونو لگا شوه .

خدایه ، پراخه شوې وې ، له هغه څخه ویتو مې - همد اوبه هیرمې پورې مې وکړه ، بیا هم حسیني لیلی ته په وروږدې مې اوبه مې مې شکلن زړه مې تر سترګو لاندې راته په پېر مې لور وخواړه وکتل .

کوچنۍ پېغلې نوم دې څه دی !!

هغې راته په کلکې سترګې وکتل . هغه او هغه پوښکلې چې د ویره شپه مې هغه وکړه ، هغه پتای مې ترو پیکه رنگه سر وکولو راښکاره شوه . اوله شپه مې فټې مې راته کتل او بیا هغې مې له پورې مې څه مې سر ښکه و اچاره . په ناز او موسکا سره مې ورو راته وویل :

لیلې همدامې اصلی نوم دې خود کور کلی وار مې ماشومان مې لیلی بولی .

د لیلی د نامه په اوید سره سر تر بیا په ویتو د پندم ، زړه مې تر تیکو شواوه زړه مې کې مې وگرهیدل چې : لیلی هغه کوچنۍ لیلی پتای همد ا پخپله وې هغه چې مې تراوسه یوازې د کیسو او اسطوره له مخې پېژندله . هغه کوچنۍ اوبښتنه لیلی چې د کابل - جلال آباد او شاوخوا ایلیند ونو دورې او مزرونه کوي . پتای د ا د هغه کوچنۍ لیلی رښتینې خبره وې چې ستورې مې هره شپه له ټولو ستورو روڼو او نیاسته د آسمان په پراخه لمنه کې لملیزې ، او د ا دې سر له ډیرو مودو بیا محسکې ته راغلی چې د پېر مې لیلی او جنون په زړه لږ زونکې او د مینې له خوند او تاو تر خواته څخه په دې کسې ترازیده کې خپل رول ولوبوی او خپل نقش سر ته ورسوي ، د مانه سره وایم :

لیلې خو مېرمنې زه اوز څه دئ خو مې په خوله او زړه مې لگیزې .

هغه بیا هم د شنوونو پیلوټه دوام وروکړې ، تردې - وخته پورې کوچنۍ پېغلې په یوازې مان دانگر سره ویتو په یوه برخه ریلې ده . یوازې یوه ویره توپه کې لار وایه ولاړ دې اوهغه مې په د پیر ناز او مکیز سره مې څو هغې نوږد ویتو ترمنځ پاسنې گلان یو هم

اخراجای اوتارې دې پېر مې سر شو . . . دې کښې ته وگورې چې ان له کومه مایه پورې ویتو مې راغلی ده . که وریان واخلې نو پاته زه جیره به ویتو مې گرهشم

میرمنې مې همد ویره وویل او پرته په تند وراغاسې ننه وتله . زوی سپین سرې بولای گاونډی مې مېره اوز د ه څخه په لاسه کړه ووت . خو چې کتل مې لاهم زمانه پښو دې توان نه درلوده چې بلې خواته ولاړ - شم . هر څه چې مې کول د ا بیا مایه اوبې گټې غوږو مې اوبه زړه مې پورې لوبه سرته وروسم ، خو پښول . د هغې اوز د واکورنگه جامو د هغې آسمانې نیاسته اوله ناز او مکیزونو کړ او د ا گانو زړه پېر مې پېغلو مې کړې . لیلی مې په ملاوسترگه مېرمنې راته کتلې ، لکه چې سترګې مې په پته پته راته څه ویل . خوزه نابود هغې د جاد وگرو سترګو مې وناووه شپه یوه نه شم . څه داسې گونگې او پېر مې خبرې وې . پدې کې مې میرمنې هغه غوږ خبرې د پورې مې زمانه ناری له پاره مې پخې کړې وې ، له تند وراغاسې راواغاسې او چې لیدل مې زه لا هم ولاړم ، نو د ا وار داسې په غوږه شوه چې تر لاسه مې وایم اوبه زوی مې کورته ته ننه ایست . خو څه شپه وروسته مې په یو ډول زړه مې سوې راته وویل :

خدایه ، چې کوچنۍ پېغلې مې هم ناری کړې وې او که نه راته چې د ا یوه پوره خو وروږدې دې سره سم پاڅیده او یوه غوږ د ویتو مې په هغه اخبارکې چې ماله مانه سره رار وې و ، تاو کړه او - کوچنۍ پېغلې ته مې ورو تردې مهاله کوچنۍ لیلی ښه هغه پند وایته کړې یوازې تر ل مې . زه مې په سخته سره په د ویتو ویتو ، خو مې تر ل مې تر فوټل چې مې ته مې وروږدې او ورسره مې ښه وکړم . خو څنگه چې د خپلې پېغلو او ماشومانو سره په ناری ناسته مې داسې راته ښکاره شوه چې نوږه نوږې زما ته د کوچنۍ لیلی په وړاندې د څه کولو اجازه نه لرم . هغه مې ولیده چې د ویتو فټ وری مې پر مې کښود او په اخبارکې تاو شوې لور مې مې په سپنه وینوله او چې کله له پند سره د کورته د اوسې تر خواته وید او - څماو سترگوله کچه په کتلو کولوکې مې راسره خدای پامانې کوله نو مې د ویتو لیدل له پاره هغه ولیدله او داسې کوچنۍ لیلی راته وایله چې د هغې همدې پورې لنډې شپې لیدلو کولو پاته زړه مې کې د یوه وړ شوې اوبه مې را وروکړې یو بل بیا پاتړ څه او تاو تر مې پیدا کړه او څه هسپه شانی ولوله او څه په زړه مې پورې اوز مې اند پښته مې زما په زړه کې وختول .

اوس نو د انگر ریل شوې وایته او د پاسنې گلانو بوټی پورې زمانه سترگه زوی دې . داسې راته ایسې چې پتای خبرې اوسپنې لیلی په هغه پورې - لاس له نوږد ویتو پیل کړې وې . او د اشان د هر گل بوټی لیدل او د هروا ښه کتل ماته کوچنۍ اوبسته - خبره لیلی راباد وې او د هغې د یاد ونواو ته مې په زړه کې لازیات تاو اولا یوه سر کښې وروښی . کله کله هم دا اند پښته زړه مې ته رالوړې چې گورف - کوچنۍ پېغلې لیلی په زړه مې کې څه وکړه او که د حیا د ویتو ترمنځ ازان اختلافاتو پورې هغې ناری مې ستونې کې نه وای چې کړې پورې مې نه پورې مې وای و خپل زړه مې پتار مې په پتار مې په پتار مې تنگ شوې وې ، رابسی راوتله . خو پاتړه له دې چې د خپلې میرمنې راتلو ته څه پام وې ، له کوچنۍ لیلی څخه مې وپوښتل :

د خرتلا نه وریان لري ؟ هغې سر راپورته کړ خو مخکې تردې چې څه جواب راکړې . سترګې مې زمانه شازما مېرمنې ولیدې چې ، نو مې سترګې رانه وار ولې او په بیخونده له مېرمنې مې وویل :

وریان لرو خو ترڅو چې نه ساتو .

اوله دې سره مې میرمنې مې ولې راته لاس - کښود .

راجه راجه سر په په وریان مې سره مې گرهشم

با هم خواندیم که :

زیلی و پاول هولند دو دلداده و شقیفته همد یگر که در شهر وین آلمان زنده گی داشتند نسبت به همد یگری نهایت رومانٹیک می اندیشند . هولند که شغل ژورنالیستی دارد ، بزودی آهنگ سفرمینما پیدو برای انجام ماموریتی قصد سفر را به رید و جنیرومینما پیدو زیلی نگران است که میاد هولند اسیرد ام خوریان شود اما هولند برخلاف رده مید هده که به عشق آشنیش وفادار ماند . وی که در راه سفر به رید و جنیروید یکی از ایالات کشورید ت کوتاهی را اقامت می گیرید ، ملول و مگین و حتی به بستر مریضی می افتد زیلی خود شرایدان ایالت نزد هولند میرساند سرانجام هولند مهم میشود که به سفرش ادامه بد هد . هولند پس از انجام ماموریت ونه روز اقامت در آشنهر در راه برگشت به وین ، درد و سلد و ورف و برلین اقامت کرد او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشت ، وضع را در گزگن یافت ، او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت ، خواست از دوستان و آشنایان زیلی راز ناپدید شدنش راجوایشود .

زیاد مدتهاست با هم همبستر نشده اند که واین برای آنکه مدتهاست جد از هم بسر میبرند. آقا و خانم هانسن نیز فاصله ای جدایی میان شان ایجاد کرده است . خانم هانسن تنهایی تماشا می بیند میان آقای هانسن و خانم لانگباین مراد و امیزش بسرحد پست که اغلبا با هم میباشند آقا و خانم لانگباین ؟ . . . او در یک خانه شخصی شب و روز را سپری میکند . خوب ، هدف شناختن نزد (ویرا) است . مگر چرا باید اینهمه حرف ها در مورد اند و فامیل دانست . خوشبختی و بد بختی و ارتباطات آنها چه ربطی با هم خواهند داشت ؟ آقا و ویرا ، خیر ، زیاد هم بی ارتباط نیستند باشد . اما اصراری در باب

د لغزاه منست . . . حقیقتا هم ، برلین شهر پست که میشود آنجا خوب واید آه زنده گی کرد ، آقا هولند ! و یاشنیدن این حرف از دوستیسم روی لبان شگفته بودند شب زیبا و دل انگیزی بود . چنانیکه من آرزو میکردم خواب از چشمانم فرار کرده بودم ، گاهی مشروب مینوشیدم و گاهی برای دوش گرفتن می شناختم . قابلیت خواب آور خوردن و لسی فطرتا خوش داشت در فکرتا شمش خواب ، این برای رویای تر مینمود . باز هم در همان بستر باریک که اکرا با زیلی روی آن استراحت میکردم ، قرار داشت و بستر کا بگر در وان شیرین با هم

فرانکفورت تماس بگیریم . جواب زد آمد . من شماره تلفون د فتم را داده بودم . فرانکفورت را میخواهید گوشبسی خدمتتان باشد میتوانید صحبت کنید ! . . . هلو از آنسو صدایی که پید بود ، د دختر جوانی صحبت میکند ، بلند شد : اینجا نباید ، مطبوعات قرب است . منکه صد اربعض شنیدن تشخیص داده بودم و میدانستم که طرف خوبتری ترین و باوفا ترین دوشیزه در مرکز مخابرات تلفون است ، لغتم : هولند صحبت میکند صبح خوش مارین ! . . . صبح بخیر آقا هولند !

داریم . . . تشکر ، تشکر جناب آمر ، مهر بان استید ، زیاد نهربان . فقط آدرس قبلیتان نزد ماست ، هرگاه محل اقامتتان تغییر مییافت ، برای ما حتماً تلفون کنید ! . . . لحظات انتظار سر رسید ، بالاخر ساعت یازده ظهر فرارسید . من به ویرا لانگباین تلفون کشیدم و از وی خواستم فرصت ملاقات را برایم بد هد . ساعت سه با هم قرار ملاقات گذاشتم . محل اسکان ویرا ، خیلی هاد و راز ایجاد ریک د هگه ، دور افتاده بود . قبل از آنکه به همراهی ویرا سوارتکسی شده بیرون بروم ، همراهی مشا و جنایی هلفیگه صحبت مختصری

بودید خانم مهربان ؟ . نه چند ان زیاد ، آنهم د و سال قبل . . . آنروز گاران در صد بودم ، شاید بتوانم در حیطه توان گلک اش بنمایم . احوالات داشت مسلسل و بلاوقفه دود کند . منکه آدم تنبلی استم آقا ، هولند ، نتوانستم چنانیکه با یستی ، آن لسان را فرابگیرم . حق الزحمه آن پشتوانه خوبی برای اقتصاد زیلی پنداشته میشد . قیلا گمان برین بود که از خانم لانگباین چند ان خوشم نیاید ولیکن برخلاف آنن بالتلفات بسوی خیره شده ، حرفهایش را دنبال کرد . پسانه از یاد با هم نزدیک شده ، انم گرفته بودم ، زیلی اونوقتها اکرا آباد وستان قدیمی اش در می آمیخت .

یکی از شب های کرمس شوهرم بمن تحفه داده بود . حتماً شما در جریان استید که در اواخر من جدا از شوهرم بسر میبردم . درد و رانیکه من و شوهرم عاشق هم بودیم و علائق ما به تیره گی نگراییده بود ، یک اسپ برای اثبات دوستی ما حتی ناجیز جلوه میکرد . حتی ، حتی همینطور بود خانم با احساس منطیکه چیزی ناراحتش ساخته باشد باعجله پرسیدم : چه کسی از گذشته ها و آشنایان های ما بشما گفته خانم هانس . منکه یک نقطه برانم دلچسپ

روبرت پرسید : برخورد پولیس همراهی تان چگونه بود ؟ . انسانی . . . مرد باوقایی معلوم میشد . . . نامش هلفیک بود . ازانم افرادی را برایش نشان داد که زیلی را میشناخت . من هم یک تعداد افراد را بران علاوه کردم . افراد شامل لست سو قصدی با اوند اشند ؟ . خیر ، هیچکس ، به زیلی همه میل داشتند . یک تعداد از وی تعریف نمسی کردند ؟ . این همان کسانی اند که همراهی زیلی معرفت نداشتند و خوش دارند وراج و بر حرف باشند . یکبار ملتفت شدم که اسیر سوالات خودم شده و در حلقه آن افتیدم . مصمم شدم تدبیری برای رهایی از این حلقه بیابم ، اما باریک روت روبرت ، به نظر تان درین اواخر صمیمی ترین نفره اوکی بود ؟ . باعجله گفت : خانم لانگبانی . شما این زن را میشناسید ؟ . چرا بسیار خوب و دقیق . ویرا لانگباین از دوستان نزدیک زیلی بود . میخواهم آدرسش را در اختیارم بگذارید تا در روشنی قضیه نبود او ، خبرهای تازه به چنگ آید . او در حالیکه سرش را می جنبان

ندام ، حتماً به سراغ ویرا بروید ، موجود دلید بیرون بود . ارزش ملاقات و صحبت را دارد . لاکن فراموش نکید که میان ویرا و فامیل های هانسن و لانگباین صمیمیت ها و شناخت های وجود دارد . مهم اینست که ویرا حتماً تلفون شمارا پیدا میکند ای تحسنت استنطاق قرار خواهد گرفت . من لغتم : این راهم نشنیدم ، که میان خانم هانسن و خانم لانگباین رشک و حسادت محسوس است . سرش را به علامت نفی تکان داد ، انزود : نه ، هر دو دوستان خوبی اند . خانم هانسن نسبت به آقا لانگباین حسادت دارد . دریافتیم که درین مناسبات چون و چند موجود است . از نو بیاد زیلی خوب افتادم ، زیلی بی نقطه به خوشبختی یک یگر خوش می اندیشیدیم و بخاطر همیشه شمار من این بوده که : برلین شهر

خدا با عاشقان است بودن و عاشق هم بودن ما بود . نمیدانستم چه کم ، گنج و مبهوت بودم . آنروز از شفق صبحگاه می حواسم برت بود . مطلقاً فرق رویا های خانم لورید بودم . سطور روزنامه ها که از اختطاف محبوبم نوشته بودند ، هر آن در سرا بر دیده گام نقش می بستند . رشته افکار راجوانی از هم گسست که تقاضای ۲۰۰ مارک مقروضیت زیلی از یکی از ادرات داشت . بلاوقفه آنرا پرداختم و رسیدم دریافت کردم . هنوز ان جوان فاصله ای نگرفته بود که جوان دیگری به سراغ زیلی آمد ، باخشونت با لایش قهر کان فریدم : خارج شو ! . . . چی ؟ . . . لغتم خودت را هم کن ! اینرا گفته د روز از ما محکم زد و تا توانستم نامزاهته و د شناسم دادم . بعد به آشپزخانه رفته ، جای تهیه کردم . پس از صرف چای ، مصمم شدم در میتوانم پارسی صحبت کنم ؟ . چراه آقا هولند ، ما انتظار تلفون تان را میبردم . آنوقت صدای زنگ را میآید ، شنیدم : صبح بخیر پاول هولند ، متاسف استم اگر اتفاقی پیش آمده باشد . چیزی نیست ، تقاضای رخصتی دارم . خوبست پاول ، برای چه مدتی ؟ . نمیدانم . . . د والی سه هفته کافی خواهد بود . موافق استم . تشکر جناب آمر ! . . . هرگاه بول در کار داشته باشید ، میفرستم . . . نه نه ، تشکر ، هرگاه چیزی در کار داشته اطلاع میدم . از زیلی هیچ اثری در دست نیست . نه عالی جناب . . . علت رخصتی ام یافتن فرصت برای همین منظور است . ماهم مطلقاً درسی اطلاعی قرار

داشتم . میخواستم اظهارنامه ام را ملاحظه شد کند ، اما او نبود . در باره اطلاعات جدید از یکی از همکاران هلفیگه پرسیدم : خبر تازه ای . . . او سرش را تکان داد . ویرا لانگباین یک زن قشنگ اما عصبی بود که در حدود چهل سال داشت . موهای خرابی ، چشمانش قهوه بی رنگ ، جلش سفید و چشمانش بی روشن بودند در سالون بزرگ ولوکس منزلش با او ملاقی شدم . پای راستش در گچ بود و کی هم میلنگید . شنیده بودم از اسپ ، بزومین خورده و استخوانش شکسته ، از من سگرت و نوشی گیاه خواست . تصور میکردم طرف پسندش قرار بگیرم . او که به بیقراری من می برده بود ، مخاطبم ساخت : من و زیلی پیش از جد تمسیر د وستان خوب هم بودیم ، آخر او معلم ایتالوی من بود . برای مدت زیادی ، شاگردش

schützt die liebende Roman Knauer قسمت 7

بلی، بسواری اسپ بیرون شهر رفتیم و یکجا با هم جای نوشیدیم. کجا؟ در قنادی وانگراهیل. در رست است، قناد رامن نیز میباشند. آخر شما مدت زیادی را اینجا گذران کرده اید. چه مدتی را اینجا بودید؟ تقریباً نیم ساعت. آنجا زیاد خوش نگذشت. بخاطر چی؟ آنجا یکمقدار ایتالوی ها گرد آمده بودند. ایتالوی زیلی مدتی در ایتالیا بود. او همیشه از ایتالیا سخن میگفت. آنها آشنا بنظرمی آمدند؟ خیر کاملاً بیگانه و نا آشنا بودند. پیش از هر چیز یگرموجود است ایتالوی ها برایم تازه گی داشت باز هم برسیدم؟ آنان چند نفر میشدند؟ شش، هفت نفر، شاید هم پنج نفر. من بیشتر چیزی نمیدانم. آیا زیلی یکی از آنها را می شناخت؟ مسلماً که هیچ یک شان را نمی شناخت، آنها حرامزاده های محلی بیش نبودند. شما قنادی را بساده گی ترک گفتید؟ بلی آقای هولند. چون نا وقت شب شده بود، هفت ونیم شام... و من او را بنزله رسانیدم. چرا اینهمه عجله. من به رید یوجنیور بودم، تیلیفون هم ممکن نبود. چه بگویم او میگفت که نامه های تان از برانزیل شامها برای من میرسد... این در رست است. از کاملاً آرام بنظرمی آمد؟ کاملاً آقای هولند... روز بعد آن فکر کم نباید شد... وانگیزه نباید شد نشتر مثل سایرین برای من نیز گنگ است. حکایت وحشتناکی است، برای شما مسلماً که وحشتناکتر. این مسأله چون محامی قوی است که هیچ از ما و شما قناد ربه بی بردن و حل آن نمیباشم. هنوز حرفهای ویرالانگایین

ادامه داشت که در روزه باز شد. مرد کوچک اندامی با چشمان نا آرام و رنگه و قیافه پریده، چنگ نیکه گویی شد بد آمدن میخواست... ویرا بلاوقته به معرفی ما برداخته پیتیر این آقای هولند استند. آقای هولند اینها آقای پیتیر میباشند. درین میان قیافه خانم لانگابین سرخ گشت اما کوشید خود را رانبازد. بزودی علت سرخ شدن قیافه اش فاش شد چونکه مرد تازه وارد بالحن ظریفی گفت: معشوقه عزیز، میخواهم کلید موتر را گرفته، یکبار به شهر بروم. تشکر. من همراهی تان نمیگم چون بیصبرانه در انتظار تان بودم. آن وقت روی شان را بسوی من نموده، گفتند: ممکنست شما هم با ما بروید؟ گفت: تشکر، کسی در انتظارم است. از یک یگر خداحافظی نمودیم. وقتی بروی سرک رسیدم ناخود آگاه نگاه هام به بنجره منزل کشید و شد، در عقب پنجره سالون پرده ها هاکش شده بود. پیدا بود که کسی مرا تعقیب میکرد... ترجیح دادم بسوی قنادی واگتر. هایل پشتایم. معتقد شد میرفتم که رفتن به آنجا، مراد رحل معضله کمک میکند. وقتی از کنار برج بلندی که امتداد آن سرک، به دکان قنادی منتهی میشد با موتر عبور میکردم. از بالای سر برج ضیاره ای چنان در ارتفاع پایین پرواز کرد که انگار طیاره به برج اصابت نموده باشد. چنانس من در انبوه که آنروز آن لحظه در قنادی فرصتی تمام به ملاحظه میرسیدم. در قنادی - دختری کار میکرد بنام ((هلن)) که ملول و خواب بود، بنظرمی آمد. کارش قرار گرفته، گفت: من یک ژورنالست هستم هلن. میخواهم در مورد اختطاف خانم زیلی لوید ونوسم. حتماً شما چیزهای در مورد شنیده اید؟ طبعاً که شنیده ام. از لجه و مکت کلماتش هنگام سخن گفتن پیدا بود که میخواهد چیزهای را پنهان کند. دستان کلوسه و سرخی داشت. یکمقدار از ما مویرین پولیس نیز خود شان را به آنجا رسانیدند. دختره این کلمات اکتفا کرد:

د رهمان روزیکه این حادثه پیش آمد، در همین جا جای نوشید. جای را شما برای من تعارف نموده بودید نه. هلن؟ هلن بدون هیچ حرفی فقط سرش را تکان داد. دست سرخ کیود شده اش از فرط خنک به رنگ مرایی الوبالوگیلاس قنادی شباهت داشت. کیک های بلند و سبدهای پر از نان شیرین و ظروف سلواژهنوع شیرینی باب، اشتغالی تازه وارد در دکان را تحریک مینمود. در گوشه دکان نشسته، یک کیک خواستم. هوا تارک و تارکتر میشد. چون دمه و باریکه میخواست بر شهر فرود آید، فلیظ ترمیشد و شام همانروز محال بود طیاره ای پرواز کند. هلن ادامه داد: یک زن و یک مرد هم به همراهی شان بود. مرد وزن برای مدتی زیاد بود. اینجا ماندند؟ بلی، آنان بالای یکمقدار آقا یون برآشفته بودند. مراد تان از آقا یون چیست... کی ها بودند؟ فکر میکنم چند مرد ایتالوی که به خانم لوید و دوستش حیرت زده نگریسته و نگاه های هوسباز شان را به آنها زانی داشته بودند. نزد یک بود مغز متلاشی شود: ایتالوی ها، ایتالوی ها... زیلی باری در ایتالیا زنده گسی کرده بود، ایتالوی ها، ایتالوی ها... یعنی چی؟ شما با آنها چه گفتید؟ منکه ایتالوی نمیدانستم. وقتی آمدن زن از آنجا فاصله گرفتند چه واقع شد، هلن؟ هیچ... مردان ایتالوی هم دور شدند.

ایستاده، بسوی دهنم نگرستند وقتی روی قطار آهن با گذاشتم مردی از شان ام محکم گرفت: شما دیوانه شده اید؟ واگرنس از برابر عبور کرد و یاد سردی صو- رتم را مینواخت. قنادی مذکور در سرک ((مانیک)) موقعیت داشت. دیدم زیلی در پشت یک عمارت شیشه ای نماینگاهی نایدید شد... بالا پوش سیاه بشمی بتن داشت. برای لحظه ای، صورتش را در زیر لاترن روی سرک نگریستم. بی گمان با خود گفتم: خود شراست. من نمیتوانستم بدوم چونکه قسمت بالایی پای منوی ام زیاد در میگرد. به استقامت یک سر با لای در حرکت بودم. از شدت زیلی را صد آزدیم. بسیاری از عابرین برجایشان میخکوب و بهت زده بمن نگریستند. به قطار بالا شدم. هر چند اضرار کردم مرا نگذاشتند. پیش بروم و او را که تصور میشد سوار قطار شده، پیدا کنم. در راه سدی ایچک کرده بودند که مانع عبور میشد. اسفالت روی سرک یخبندان بود. نورافکن ها بالام روشنسی پرتاب کردند. از اضطراب به سان خرگوشی اینسوروانسو می جفیدم. باز چشمانم در زیر نور کم رنگه کار سرک به زیلی افتید. گامهایم را تند تر ساختم. از شان اش محکم گرفته، او را بخود کشیدم و فریاد زدم: زیلی... چه اتفاق بدی زشتی، کاملاً یک زن بیگانه را آنجا یافتیم. بیچاره زن بهت زده پرسید: چه اتفاقی پیش آمده؟ من بخشیدم که شمارا در راقشوش کشیدم. شما زیلی من یک سبب و درونم... یعنی هیچگونه فرقی با او ندارید.

محافظة روی جاده با این حرکت خشمگین و برافروخته بود. باهام جدی در دداشتند که مجال ایستاد شدن در من نبود. وقتی فریادم را شنیدم. دعوتاً پرسید: چه خبر راست... مثلیک بس خدمت استید؟ جواب دادم: آخ... پام... ویلا در رنگ باهام را ماسازد ام. بخاطر آن حرکت غیر ارادی ام. معذرت خواستم. زن بیگانه، اینبار شانه ها - پیش را بالا انداخت و راه افتید. پولیس با زهم وارد صحنه شد و چگونگی موضوع و تاریخ را یاد داشت کرد. من که از فرط در روی سرک

خدا با ما است

بیگانه گذاشتید. یالکه شخی و اصرار گفتم: آخرین بازیلی زنده گسی کردم روبرت از یک عرصه یکسال با هم درست بودیم. حتی هنگام در وی و فاصله گرفتن از وی در د یاران د یگرمی شناختم و وقتی شب میشود و خلوت و همه خفته، در خواب، می بنداشتم که در تار - یکی به سوم می آید... قیافه گلگونش را با از زیاد نمیبم چهره سد به آنکه زن د یگرمی را عوض بگیرم. مگر شما ممکن باری زن تان را غلط کنید؟ چرا چرا... اما...؟! - ومن با قاطعیت حکم میکنم زنی را که من دیدم وارد قنادی نشد زیلی بود... اینبار روبرت - خشمگین فرید: به این ادعای کاذب که محض خود تا نرافسرب داده، وسوسه میکنید، خاتمه بد هید! این د یگرنوز است، او زیلی نبود، نبود، نبود... شما مگر با آن یکتا زن بیگانه، خود تان را مسخره میکنید. بعد لحن روبرت آرامتر شد، با همان ملایمت گفت: برای زیلی د یگرمی اعصاب نمانده بود... او مرد است... اینک با فشاری دارد زیلی را دیده اید برای آنست که خیالاتی شده. تحت تاثیر عوامل روانی قرار گرفته اید، مخصوصاً اینکه متداوماً و متواتر از او یاد میکنید و به او فکر میکنید. پس چرا همه عناصری که دال بر شناسایی اش بود، در وجود آن زن جمع شده بود... یا؟ روبرت بارد یگر خشمش عصبان کرد: بفرمایید آقای هولند... بفرمایید... انگاه صدای خنده بلند اند و زن که در زیر جتر زیبایی نشسته و زیاد معمولی بنظرمی آمدند و بگونه عجیبی آرایش کرده بودند. سالون را بر نمود. روبرت با سر انگشتانش به آند وزن اشاره کرده، گفت: د نیای عجیبی است... آند و زن ظاهر بود و شایسته ای - دارند، عروس کرده اند... شوهران شان مامورین پایین رتبه - اند، اما خیانت در سرشت این زنان وجود دارد، لکن مطمئناً اینها مرض نیستند... شوهران شان چه میکنند و به

چه می اندیشند؟ هم... درین محله یک - میکه است، مردان شان آنجا بیوسا میروند و میباشند و زنان یک کاره با مشتری هایشان، بمنزل آنها میروند. شامپاین همه چیز مردان شانست. ساعتی بعد وقتی زنان شان برگشتند شوهران شان را که مست و بیخود اند، از میکده بیرون می آورند. - رسم مردان این محله چنین است؟ روبرت در حالیکه شانه هایش را بالا می انداخت، جواب داد: زنان بی شماری را پیشناسم که چنین میکنند. با امید و آری به روبرت نگریسته، گفتم: در برلین با آشنایان زیادی - معرفت دارید جناب، همچنان با د رانان و صاحبان مهمانخانه هاییکه شب روزیازاند. شما با سادگی به کمک آنها میتوانید واضح سازید که ایتالوی هادر - کدام مهمانخانه بسر میبرند... بنظرم همه شان در یک مهمانخانه یکجا زنده گسی داشتند. - زیلی مدت زیادی را در ایتا - لیا بسر برده، فکر کم او خود نیس - سروسری با این مردان ایتالوسی داشته... روبرت قول داد هر کاری را که از او ساخته باشد، انجام میدهد. منکه هنوز خودم را درین قضیه ضعیف و بیون میبافتم، برای ش گفتم: که میخواهم خانه بروم. - ماد امیکه اطلاعاتی در دسترسید - حتماً برایش تیلیفون نموده، در - جریان میگذازم. روبرت هنگام خد احافظی برایم یک بوتل و مسکی تعارف کرد. برای رهش مقاومت کردم. آنرا در جیب بالا پوشم داخل کرده، گفتم: از من هر چیزی را بیدیر من از - آشنایان خوب زیلی استم و میدانم جقد زبا و خور کرده و از عشاق سینه چاکش میباشید. - انگاه تکسی ای برایم صدا زد. - سوار موتر شده، بسوی منزل، به - استقامت (جنگل سبز) در حرکت افتیدم. آنجا برای خود جای - درست کردم و با بیاله ای از جای در اتاق نشیمن بهلوی الماری کتاب نشستم. به یکبار گسی (ادامه دارد)

بازار سیاه



بقیه از صفحه (۶۰)

به خاطر یک فروشنش . آیا این نوعی از (بازار سیاه) نیست؟ آیا سوء استفاده از ملکیت ملی غیر از این میتواند باشد؟ به همه حال این همانند بازار سیاه زمینهای ارزان قیمت است، این همانند کرایه یک تعداد آپارتمانهای میکروویان هاست که از طرف کسی که طی چندین کمیسیون مستحق

شناخته شده، عرایض بیم از او در ادرات است مبنی بر بی سریناهی و آرزوی زندگی نمیکروویان و تحریک عاطفه مسوولین، برای عده یسی از نمایلهای دیگر با تفاوت چشمگیر بولی به کرایه داده شده . چندی قبل برنامه آیینیه بالحن صریح با (بازار سیاه) و شیوه رایج آنرا بخصوص در عرصه فروش کوکاکولا و فانتا بر خورد نمود که دوباره تماس با این موضوع را روادار نیستیم چه تغییری در عرصه این نوشابه های کیفیت باخته رونما نگردیده و اگر گردیده هم خیلی نامحسوس است . در فروشات اجناس افغان کارت و برچون فروش در بازار آزاد نیز همان شیوه مسلط قبلی حاکم است و اگر از فروش (بازار سیاه) بهره نیز نکریم زاید است چه چندین بار این عرصه

انگشت انتقاد خورد . سمعت غوری اصلاً از نادرات است که بدست ضرورتند ان به قیمت اصلی برسد، اما از طریق (بازار سیاه) آن درد و ساعت هر مقداری که میخواهی میبری که در این عرصه عده می ازجوا - نان که در شماره های بعدی مشخص هویت شان طی گزارش می افشا خواهد شد دست در کار سود جویانه اند . بالاخره مجله سباون که همین اکنون عطش انگلستان تو خواننده عزیز را در نیسز (بازار سیاه) دارد . انهم بالا تراز یکم چند قیمت اصلی آن دستگرد انهای بی انصاف مجله را از غرنه های فروش بدست آورده و در ساحات بل با عمومی ده افغانان ساحه هتل پلازابه علاقه مند انش بالاتر از قیمت اصلی

بقیه از صفحه (۴۸)

چهار زن عبارت بودند از مادر و خواهر اشوک، دختر کا کا و خواهر شوهرش . درین هنگام مراسم مختصری بجا آورده شد یکمقدار ((کم کم)) و چند دانه برنج به پیشانی عروس چسبیده و مقداری شکر هم بدهنش گذاشتند . بعداً ساری ایراکه با خود آورده بودند به تنش کرده و زیورات را هم به سرورتنی او بختند . در رفیت بزرگان ، پونم و دستمال منی به کمک ((دهولک)) بمسردن هنگهای فولکلوریک رقص بردا - رفتند . درین میان بدمنی کولها - بوری نسبت بهمه سرخوش و مسرور به نظر میآمد . هم خود میرقصید هم دیگران را به صحن اتاق نور رقص میکشاند . حتی خود بروس (پونم) را . در همین لحظه اشوک تکریم پونم تماس تیلیفونی گرفته و پونم را بای تیلیفون خواست بدمنی شروع به آزار دادن پونم نزد هفت : ((ببینید که این ها بقدر رقصه های عشقی دارند عمر یان مانه خینه ای بودن نه شهنل ی ای)) ساعت ۳:۳۰ قبل از ظهر اول منی وقتن عکاس به خانه عروس

میرسد ، او هنوز در لباس ششپ خوش است . پونم زیر نگاه های خیره برادرش میگوید : ((قبل از آنکه دیگران به فغان و فریاد شروع کنند ، من حمله خواهم کرد)) . چنانچه رسم است ، برادر پونم



پونم در حجله عروسی

((گزارش صاحب)) را با ای سر پونم گرفته و در حالیکه یک گروه سیکه آهنگ ((منتراس)) را در عقب آنها مسردند بطرف زینه ها حرکت میکنند . پونم در حالیکه بالباس ((سیلور

کرتا)) میدرخشید ، در انتهای ((نیروس)) زمانیکه باید چهار بار بدو عزت میچرخید ، دفعتاً عقده اش باز شده و مانند اطفال شروع به گریستن نمود . همزمان با او مادر و خواهرش و ششاهمینطور نام حاضرین اتاق ، چنانچه معمول چنین حالات است در حال لیکه همچنان در حرکت بودند ، به گریه شدند . مادر پونم یاد رنظر داشت - عنعنات بطرف مادر اشوک رنقه گفت ((ارحالا از شماست ، ازو - مواظبت کنید)) و چشم ها بیشتر از پیش پراشک شد ، تا آنکه موقع خداحافظی نهایی رسید . همه میخواستند مراسم را به چشم خود ببینند و بنا همه کلکین ها در رجه ها بر از سر و صورت تماشاگران بودند . دوستان پونم بطرفش دست تکان میدادند و او هم جواب متقابل میداد . تا آنکه برادر جوان اشوک سر رسید و ((با بی)) قشنگش را تا دوازده موبتر بد رقه کرد . موتریکه از نوع ماروتی بوده و رنگ بیسکوتی داشته و تازه از نمایشگاه آورده شده است و - تحفه عروس است از طرف اشوک برای پونم و شاید از همین رو گلپوش

نشده بود . ساعت هفت صبح ساحل پالم جوهر . مهمانان در خانه جدید پونم و اشوک که با مهارت رنگ و روفن شده ، اما چنانچه باید لوازم و وسایل آن تکمیل نیست ، دعوت شده ماند . برای لحظه ای از عروس و داماد اشرفی نیست . ۰۰ بالا - خزه بساعت ۳:۰۰ پونم ملجی با ((گهگر اکولی)) گلای سر میرسد . بونی کپور و راز بر باران گل و صدای دهولک بطرف ((مندی)) میآورد مراسم بوسیله یک بندت گجراتی که زبان هندی را با لهجه شکسته اداکرده و در اخیر هر کلمه هندی یک (هی) علاوه میکرد ، بجا آورده شد . بندت تازه عروس و - تازه داماد را به لوبی کلکین آورده و ستاره ای را در آسمان برایشان نشان داده میگوید : اگر ستاره را در آسمان دیدید بگویید ((ها)) اشوک بطرف آسمان دیده میگوید ((ها)) اما پونم سر چنهانده - میگوید ((جی)) ، مگر بندت - تکرار کرده میگوید : بگو ((ها)) و پونم میگوید ((هاجی)) . و این مراسم یک ساعت دیگر در رازا می کشد .

عرضه میدارند .

چونکه میخواستم از طریق راه
زیرزمینی هتل پلازا بگذرم توجهم
را مقدار اضافه از یکصد شماره
مجله سباون که روی سنگ مرمر
سیاه دیواره زیرزمینی گذاشته
شده بود جلب کرد . فروشنده
پسرساله پسر نوجوانی بود .
از او میپرسم که این شماره ها را
از کجا بدست آورده میگوید :
(یک بایسکل ران برایم)
۲۵ افغانی فروخت منم (۲۵)
افغانی میفروشم) این مقدار
بعد از چاپ و نشر شماره ۴ سباون
بود .

به هر حال مادست دهایی
خیر بلند نموده در برجیدن
این بازار که سیمای نقض عدالت
اجتماعی در آن متبازر و برجسته
است توجه مقامات مسوول را من
طلیم .

حرمت نویسندہ

بقیه از صفحه (۵۷)

جهان غرض آلود در خور هیچ کاری نیستی . و کیل
وقاضی ترا ، چرا احترام کنند ؟ تو که موکل انسان
شده نمیتوانی . داکتر و طبیب چرا طرف تو نگاه
کنند ؟ آنان به تو احتیاجی ندارند که بدین فیس
بخانه ات بیایند . تو برای نوشتن زاده شدی .
بنویس و بس . در جهان ، دیگر به هیچ دردی نیسی .
خوری

ناگهان میان مردم هنگامه بی برآید ، کسی که
به افتخارش محفل امروزی برپا شده بود آمد . این
آقا بایک دیلم بزرگی تازه از اروپا برگشته بود .
سپت با صمیمیت زیاد با او دست داد و به قمر گفت :
شما شعرتان را آورده اید . قمر پاسخ گفت : من هیچ
شعری آماده نساختم ام
راست ، پس شما مرتکب اشتباه بزرگی شدید .
خوب آدم حسابی ، حالا چیزی بنویس . سه چهار
مصراع هم کافیست . در چنین موقع خواندن شعر ی
لازم میباشد .

من به این عجله چیزی نوشته نمیتوانم .
پس من بیجا شمارا با اینقد مردم مان معرفی کردم .
بالکل بیجا .
او برادر رحان ، شعر کدام شاعر قدیم را پیشنهاد
این جاک میفهمد ؟
نه خیر معذرت میخواهم . من آوازخوان متقلب
نیستم . این را گفته گفته ، قمر از آن جابه راه .
افتداد .

وقتی بخانه رسید ، چهره اش تازه به نظر
میرسد . سکنه شادگشته پرسید : چرا به این
زودی برگشتی ؟
آنجا احتیاجی به من نبود .
چهره ات شگفته به نظر میرسد . حتما ترا گرامی
داشته اند .
بلی . چنان که در خواب هم امید شمرانداشتم .
پس بسیار خوشحال استی .
بخاطر این که امروز برای همیشه درس گرفتم .
من شمع استم و برای سوختن آفریده
شده ام . من این سخن را فراموش کرده بودم ، اما
خد او نلاج امرانگداشت که بیشتر از این در تاریکی
فروروم . این کاشانه من برایم جنت است . من
امروزی بر دم که خدمت ادبی ، عبادت کامل
است .
پایان

تاریخ مرد و زن

بقیه از صفحه (۵۹)

عادات اخلاقی نیز در چاردگرگونی
شد و در این میان فروش زنان در
بازارهای فساد به وسیله رفع
تنگدستی مبدل گردید . در ساره
این انحطاط اخلاقی روایت شده
است : (هیچ چیز از اخلاق مردم
این شهر شگفت انگیزتر نیست و در
هیچ جای دیگر به این اندازه -
وسایل برای استفاده از لذت تعهای
شهوایی فراهم نیامده) .

آشور

زنده می آسوری ها با مردم بابل
تفاوت فراوان نداشت . چه سا -
کنان این ناحیه در واقع ساکنان
شمال و جنوب یک فرهنگ واحد
بوده اند . اما با آنهم تمام نورم
های زنده می در بابل و آشور
یکی نبود . روابط مرد و زن در -
آشور بیشترین توجه افزایش نسل
بود و به این منظور مقررات خاصی
وضع گردیده بود . منجمله کیفر
سقط جنین اعدام بود . بطور کلی
منزلت زن در آشور یا بیشتر از بابل
بود . هرگاه زنی به شوهر دست
دراز میکرد کیفر سخت میدید . زنان
اجازه نداشتند بدون حجاب به
کوچه های بیابند . در رابطه با
مردان ، آنها نمیتوانستند به
هر تعداد که میخواستند معشوقه
بگیرند ، ولی از زنان وفاداری را
بخود میخواستند . روسپی گری
در عرف آن زمان وجود داشت ، اما
برای ترتیب و تنظیم آن قوانین
خاصی وضع شده بود . اگر مردی
زن خود را در حال خیانت مییافت
حق کشتن او را داشت . قوانین
ازدواج مانند بابل بود و زن مورد
خرید و فروش واقع میشد .
(این سلسله را ادامه خواهیم داد)

دشطان مثلث

کپی جی مدار خای بر خای دی -
بیره لزه او صغیره ده . خسو
عنه اجسام جی به مستقیم توگه د
(برمود امثلث) به سیمه کی واقع
کیزی لکه الوتکی او پیر به کفا -
عدی خلای کومی بیسی د منع ته
راتلوه صورت کی د دعوی تمول
میخانیکی سیستمونه له کاره لویزی
بکسی حال کی د قطب نما
عقربونه د حکمی د قطبونو تابع
کیدای نشی . د جاندی د داسی
قوی نوسانونه د روحی گم ووی سبب
کیزی . لکه خنکه جی انسانان -
بیر نه سلاسته نه بریز دی د دعوی
به مرینی تمایزی
به خیر و سوکی هرکله د دعوی
پیشویاونه کیزی جی الوتکی د -
(برمود امثلث) به سیمه کپی
د خیلو د نه وله سرته رسولوروسته
له ناکل شوی رحت خنکه مخکی
راستنیزی ارداسی اتکل کیسری
چی بنایی د باد د لگید وله سمت
سره سمه دی الرتته کپی وی ، خو
هوا پیژند وکی د باد لگید له نه
شبتوی
د (برمود امثلث) د حکمی به

کوه کی د معجزه ناکی بیسود منع ته
راتلویا خنیه سیمه نه ده . د هانت
کانگه . فلیمین اوتالیوان ترمنغ سیمه
هم داسی یوید شگونه خای دی .
د شیطان به سمند رگی کی هم
داسی سمند ریز گرد ابونه لیدل
کیزی . د دعوی بیرون نبتولوه غیر
چی د (شیطان به مثلث) کی له
سیر و سورا کالورا هیسی ورکی شویدی
روان دی . اسناد خرگند وی چی به
سلگوتویزی به پیری آرامی اوله یا د
خنه برته هوا کی ورکی شویدی او د
معمول سره سم د دعوی له تویسی
شویور خوخه هیچ شی ندی تر -
لامه شویدی .
به لنده توگه ویلی شوچی داسیمه
هم د (برمود اله مثلث) سره
گلهی خواووی لری . د جابان د ولت
داسیمه د بیرون جلولوله باره خطر
ناکه اعلام کی یه . که خه هم چی
پوهانوکم غیر طبیعی شی بدی -
برخه کی ندی کشف کی سره -
د دی هم هیچ بیلونه اوبیسری
چلونکی د بیرون یوده منخه تللود -
علتونه دی طبیعی توسیع یا ندی
قناعت نه کوی . دعوی سرسیره بر
تولود دی مسالی به جان اخته
سالتی دی چی خنکه کولی شوبه
را تلونکی کی د دانشان ناوره بیسرو
مخه ونیسو .



اکثر داکترز نپاشند

کمزهای

برای خواننده گان ما دلچسپ خواهد بود اگر برای جلوگیری از توسع بیماریها و نتایج حاد ذات، جائیکه دسترسی به داکتر ممکن نیست، اطلاعاتی عارضه ای را برای کمکهای اولیه تقدیم نماییم. این کمکها در صورتی مطرح است که امکان رسیدن به داکتر وجود نداشته باشد. در صورتی که در دسترس باشد، حتماً به وی مراجعه شود. یکی از آنکه به کمکهای اولیه فکر کرد باید یک قفسه دار در نزد خود داشته باشد. مواد اولیه ای که باید در این قفسه موجود باشند، خوشبختانه در این فصل ذکر شده است.

به ترتیبیکه چندین گیلان آب گرم یا شیر به مسموم بخوراند تا دم داخل معده را رقیق کند. آنگاه با دم قاشق انتهای گلوش را لمس کنید.

اگر مسموم کودک بود او را سرچپه روی دامان خود بخوابانید. به طوری که سرش از رانهایش پایین تر قرار گیرد و در این حالت مادی که باید استفراغ کند داخل رود. هایش نمیشود.

اگر بیمار در حال بیهوشی بود و مواد قلوی خورد، بودنگذارید استفراغ کند. او را فوراً به شفاخانه ببرید.

میتوانید در همان ظرفی که مسموم سم را خورد، است با و دای ضد سم بد هید البته این در صورتیست که ظرف دیگر در دسترس نباشد. اگر دای ضد سم در دسترس نداشت، محلول را با ترکیب یک قطعه نان (که امتحانی خورد شده باشد) یک قاشق سوخوری شیر منیزی و یک پیاله جای پر رنگ درست کنید و به مسموم بخوراند.

اگر مریض به هوش باشد و سمی که خورد قلوی نباشد مثل تیل خاک وینزین - فوراً تولید استفراغ نمائید.

تشخیص دهند.

مسمومیت جلدی:

- اگر اسید یا سایرید و اهای خانگی در دست رخت، مدت پنج دقیقه دست را با صابون بشویید.
- بد اکثر مراجعہ کنید.

سم های یاد و اهای که بچشم میروند:

- چشم را مدت پنج دقیقه با آب گرم شستشو دهید.
- بد اکثر مراجعہ نمائید.

مسمومیت بر اثر استنشاق:

- مسموم را فوراً به هوای آزاد برسانید. اما مواظب باشید خنک نخورد.
- بد اکثر مراجعہ کنید.

احتیاط لازم:

- جلوگیری از مسموم شدن خیلی مهمتر از دفع آن است. در اهای خانگی و سمیات راهریک - جد آگانه نگاهداری کنید و از دسترس اطفال دور نگاهدارید.
- دای هر نسخه ای را که میخرید از سایرید و اهای بی مصرف و زاید را دور بیندازید.

مسمومیت های گیاهی:

احتیاجات:

- محلول بورو
- گاز استریل ولوکولاست
- آب کالمن یا بامد آن (برهم)
- دای ضد حساسیت

چه باید کرد:

- محل را با آب بورو یا یک قسمت آب بورو سه قسمت آب معمولی آرام پاک کنید.
- اگر ممکن است چرک کند یا نسمن مرطوب نکنید. یعنی گاز را در محلول بورو کاملاً فرو ببرید و روی محل بگذارید.
- د رقیق آن صورت محل مسموم شده و با محلول یا بامد کالمن بمالید.
- اینگونه مسمومیتها اگر در ناحیه چشم باشد - طبق دستور های معالجه چشم ردی آب - نمک و مرهم چشم مصرف کنید.
- اگر مسموم حساسیت داشته باشد باید دای ضد حساسیت با و دده شود.

احتیاط لازم:

اطفال را از مضار گیاه ها و میوه های سمی آگاه کنید و آنان را با انواع آنها که خطر برخورد دارند آشنا سازید تا از خوردن و دست زدن با آنها خودداری کنند.

مارگزیدگی:

احتیاجات:

- باند از پارچه باریکی که بتواند در عرض گرفته شده پیچید
- چاقوی تیز یا تیغ ریش
- الکل
- بادکش شیشه ای یا ظرف فلزی که بتوان کار با د کش را با آن انجام داد.

چه باید کرد:

- اگر مار درون زهرگریده باشد، باید دستورها را که در مورد خارش ها و حساسیت هلی

چله کشیم؟

ولیدہ طبی

چه باید کرد:

- اگر کسی صرفه میکرد و سستی نفسی کشید و رنگش کبود شد او را اسرازیون کنید و یا بگذارید تا کمر خم شود آنوقت محکم پشت گردنش بزنید.
- اگر جسم با نظری خارج نشد او را به شفاخانه برسانید.
- هیچوقت خودتان سعی نکنید جسم خارجی را از گلوئی بیمار خارج کنید.

احتیاجات:

- (ترمومتر)
- مشکوله سرد
- آب نمک رقیق نصف قاشق چایخوری در ۸ اونس آب
- قطره چکان بینی بدون روغن یا بوتل پلاستیکی که محتوی آن را میتوان با فشار خارج کرد.
- تابلیت های انتی بیوتیک برای کلودرد.
- دستگاه بخار.

سرد شده بشوید و در زیر یک یا تینی بوماد بگذارید.

احتیاط لازم:

- چشم را هرگز نمالید زیرا جسم خارجی را داخل نسج چشم میکند.
- اگر هم خوردگی چشم ادامه یافت بد اکثر مراجعہ کنید.
- از زهر را هرگز بیش از سه روز استعمال نکنید.

جسمی در بینی:

احتیاجات:

- درجه حرارت را بگیرد.
- برای تخفیف درد شدید روی گلیو مشکوله سرد بگذارید.
- با آب نمک رقیق غرغره کنید.
- قطره چکان را طبق دستور روی بوتل در بینی بچکانید.
- تابلیت گلو درد را طبق دستور روی قوطی بچکید.
- روزی دوسه مرتبه بخار بد هید و مواظب باشید که بخار کاملاً از راه بینی داخل شود.

جسم خارجی را بگذارید در اکثر بینی خارج کند زیرا ممکن است کوشش شما برای بیرون آوردن آن باعث شود که آن جسم بیشتر درون بینی برود.

احتیاط لازم:

- جسم خارجی را بگذارید در اکثر بینی خارج کند زیرا ممکن است کوشش شما برای بیرون آوردن آن باعث شود که آن جسم بیشتر درون بینی برود.
- اگر کرب تند بود و ناراحتی برطرف نشد بد اکثر جوع بچکید.

جسمی در داخل چشم:

احتیاجات:

- پنبه معقم (استریل) که با آب مرطوب شده باشد.
- از زهرول ۱۰ درصد
- بوماد چشم

چه باید کرد:

- برای بیرون آوردن جسم خارجی از چشم دست را بشوید و بلك بالائی را روی بلك پائینی بمالید و بایک تکه پنبه آهسته گوشه چشم را پاک کنید.
- اگر چشم ناراحت باشد یک قطره از زهرول در آن بچکانید پنج دقیقه بعد با آب جوشیده

جسمی در گوش:

احتیاط لازم:

- برای بیرون آوردن جسم خارجی از چشم دست را بشوید و بلك بالائی را روی بلك پائینی بمالید و بایک تکه پنبه آهسته گوشه چشم را پاک کنید.
- اگر چشم ناراحت باشد یک قطره از زهرول در آن بچکانید پنج دقیقه بعد با آب جوشیده

جسمی در گوش:

احتیاط لازم:

- برای بیرون آوردن جسم خارجی از چشم دست را بشوید و بلك بالائی را روی بلك پائینی بمالید و بایک تکه پنبه آهسته گوشه چشم را پاک کنید.
- اگر چشم ناراحت باشد یک قطره از زهرول در آن بچکانید پنج دقیقه بعد با آب جوشیده

جسمی در گوش:

احتیاط لازم:

- برای بیرون آوردن جسم خارجی از چشم دست را بشوید و بلك بالائی را روی بلك پائینی بمالید و بایک تکه پنبه آهسته گوشه چشم را پاک کنید.
- اگر چشم ناراحت باشد یک قطره از زهرول در آن بچکانید پنج دقیقه بعد با آب جوشیده

این مسئله ادامه دارد

امنیو دستنی دلیلی

رخانواده بدری نمی خواهند (چه معنی دارد . اوادامه میدهد :
 (اکثریت زنان آگاهی اندکی درباره زبان های معاینه وجود شان مخصوصاً در ماه های وسطی اخیر حمل دارند)
 گروه های حقوق مدنی تحریم

عملیه امنیوستنی سپس به خاطر تشخیص جنس جنین تقاضا می نمایند . آنها همچنین میخواهند تا مبارزهی در جهت تبلیغ این حقیقت که جنس علمای از طرف پدر تثبیت میشود نه از طرف مادر، برآه اندازند

یا وجود یک حکومت تا حدودی این عملیه را محکم کرده است اما کلینک های مربوط آنرا هنوز نه بسته است ، نگهداشتن زنان در یک موقت باین وحقیق کاری برای کاهش نفوس یک کشور انجام نخواهد داد .

سلسله مراتب ...

بقیه از صفحه (۶۲)

حاصله ام سررفته بود ، ای کاش کسی دیگر از شعبه برای اجرای اینکار میگاشتم .

در پاسخ به تاکید گتم :

بادیکه ما خراب شده .

معاون صاحب باطمینان گفت :

پس به من چی ارتباط دارد ؟ وقتی خراب شده تیارش کنین .

گتم : معاون صاحب اخر من نمی توانم خلاف قانون در آن دست بزنم ، اینجا قانون و مقررات است و با انگشت امضا های راکه در بالا یکی بی دیگری بسته بود برای نشان دادم .

معاون صاحب عینک های ذره بینی اس را به چشم کرد و گفت : بگوچی نوشته گتم ؟

گتم : شما به مدیر صاحب اداری امر کنید که کار را اجرا کند . اوس ازان که دقایق متواتره خطوط بالایی امضاها عمیقانه نگریست ، قلم برداشته نوشت :

مدیر صاحب اداری طبق مقررات اقدام نماید .

وامضایس انچنان در باقی قسمت سفید کاغذ درج کرد که صفحه را پر نمود . برای این کار ورقه دیگری لازم بود تا به ورقه نخست سنجاق شود .

زتم نزد مدیر صاحب اداری ، او مرا به مدیر خدمات معرفی نمود و گفت : کارایق شخص را انجام بدهید .

خوشبختانه در ورقه درخواستی چیزی ننوشت .

مدیر صاحب خدمات پس از غور و تعمق بیش از دیگران برداشت به نوشتن نتیجه فرضیه :

بنابر امر رئیس صاحب عمومی ، معاون صاحب عمومی ، مدیر صاحب عمومی ، معاون صاحب عمومی مدیریت و امرنفاهی مدیر صاحب اداری در حال منکن شخص موصوف اقدام سورت گیرند .

با احترام ! وامضایس را در تمامی بخش سفید ورقه درج نمود . نفسی به راحت کشیدم . مگر کردم کار تمام شد ، ولی مدیر صاحب خدمات انرا قید وارد گرفته گفت :

نوبت شما یک ماه بعد می رسد ، ما این ورقه را میگذاریم تا مراحلش را طی کند .

یک ماه بعد باز به مدیریت خدمات رفتم . این بار هیئت متشکل از سه نفر با من به شعبه آمده بود یکم را گرفتند و برای ترمیم بردند .

پس از گذشت روزهای روز ، یعنی پوره بعد از دو ماه به شعبه ما اطلاع داده شد که باید یکم تان ترمیم شده .

ولی ...

ولی امروز ، روزی بود که ما برای زمستان بخاری می نشاندم .

پایان

محبوبترین سخنان

گرد آورنده : مریم

- از تماشای قدرت همچون نور افتاب لذت میبرم .
- چه شیرین است گناه خود را شناختن .
- قمارگرچه روز اول برای معالجه کسالت اختراع شده ولی همیشه عادت شد خود مرضی است بیدوا .
- هر کس آنچه را ندارد بیشتر از آن میگوید .
- نشان خرد آنست که از زنجها بگاهد و خردمند کسی است که هرگز رنجور نشود .
- نخواستن از همه خوبیها خواستی تراست .
- درویش یعنی تیا صف آرزوهای انجام نشده .
- کوشش علم برای آنست که زندگی قشنگتر باشد نه راحت تر .
- فاصله میان درستی و جنایت خیلی کوتاه است .
- زندگی یعنی یک انتظار بی پایان .
- از شاهکارهای طبیعت یکی خاطره است که برای کندن جان ما تعبیه شده .
- تنهایی از نشستن با آدم ساکت بهتر است .
- خوشی های بزرگ خوشی های کوچک را محو میکند .
- آنکه بداست از ملالت های وجدان متاثر نمیشود .
- اگر نتوان شب تیره را سراسر روشن کرد باید چراغ خانه را بر - افروخت و گرد نیایکس بهشت نیست میتوان مسکن خود را گلزار ساخت صورت گردون اگر براز گره باشد چهره خود را بسه نیم خنده بگشاییم .
- عشق :
- عاشق پیریش را که ساخت هرگز نمی شکند .
- دوست هر قدر مظلوم تر باشد محبوب تر است .

آلبوم تاریخ ...

بقیه از صفحه (۶۸)

عمر خود را به کار عکاسی سپری نمود و از پیش کسوتان هنر عکاسی در کشور میباشند .
 محترم امیر محمد و گل محمد عکاسی را از موحوم محمد شاه خان عکاس دربار امیر حبیب الله خان آموخته اند ، که در زمان امیر امان الله خان به صفت شاکر در در عکاسخانه دربار مشغول کار بوده اند .
 محترم امیر محمد سیم - مشاغل دیگر برداخته و در رسان -

های پسین به مطبوعات روی - آورده و مدتی عکاسخانه بی بنام بهزاد داشت . او اولین جا بزه مطبوعات را بدست آورده است و یکی از بهترین عکاسان کشور بشمار می آید که فعلاً در امور عکاسی مجله سباون همکاری - بسیار صمیمانه و صادقانه دارد . ضمن سیاسیاز کارهای او اینست چند عکس از آلبوم شانرا برای دوستداران سباون انتخاب کردیم .

اثرات نالو به لکول

مواد الکولی از کانیوم بدن را ضعیف ساخته و قبل از همه رشته های عصبی را تحت تاثیر خویشتن قرار میدهد. علم طب ثابت نموده که ۲۰ درصد غلظت الکول توسط مغز جذب گردیده و متباقی آن فیصدان داخل خون میگردد.

از همینجاست که الکول امراض قلبی، معده و غیره را پدید میآورد. الکول امراض روانی را ایجاد نموده و معتادین این اشیا بی روی زمین را خرد و بی معنی احساس می نمایند و در برابر او قناعت های زندگی سرتره نظم فرود نمی آید و تصور می نمایند که با شخص مبتکر، استوار و باهوشی است. خلط اینکه همه چیز در نظرس خوار و زبون می آید ولی واقعیت طور دیگریست. خوریکه در بالا گفته شد اختلال اعصاب، کنترل خودی را از دست داده و اعمالی بدن فعالیت منظم نمی نماید. بنا بر آنکه مکر از فعالیت بازمانده و اگر دقیق هم فکر نماید، سپس فراموش می نماید.

حیواناتیکه باکتری و چربی آب آبخار را میبلند

به کمک انستیتوت (اکسولا- فلپلیا له) اکادمی علم بیولوژیکی اتحاد شوروی، پژوهشگرانی که وظیفه دارند در سطح آبخار تحقیقاتی را انجام دهند ستاره های بحری و سایر حیواناتی را که شبیه حیوانات بحری اند از آنجا به انستیتوت، غرض مطالعه در لابراتوارها، منتقل نمودند.

قبلاً این موضوع که ستاره های بحری و بسا حیواناتیکه ساختمان بیولوژیکی آنان شبیه ستاره های بحری است تا کنون با مواد چربی را می بلعند و نتیجتاً منتج به صاف شدن آب آبخار میگردد، تحقیق گردیده بود.

بجهت تعمیم این فرضیه و ثبوت علم آن اینک در لابراتوارها، مسائل زیادی در دست اجراست و اساس این میتوساد، علم وحلی، میتوان آنها را آبخار را قابل استفاده و جاری از نوع میکروپ ساخت.



سئون پنجم

این اصطلاح از زمان جنگ داخلی اسپانیا به فراوانی معمول گردید. جنرال فرانکو در آن زمان (دهه سی) شده جاری (با جارستن از سبازان بر ضد نیروهای دولتی می جنگید و مادرید را محاصره کرده بود، سئون پنجمی هم داشت و آن عبارت از جا سومان اودر زمان رسید بودند که شکست نیروی دولتی و پیروزی فرانکو را تسهیل میکردند.

اسفند گره سری از جا سومان و طرفداران دشمن در داخل یک کشور و در پشت جبهه های جنگ که به نفع دشمن فعالیت کنند اصطلاح (سئون پنجم) در موردشان اطلاق می شود.

آکواریوم چیست؟ (AQUARIUM)

آکواریوم یک واژه فرنگی است که در زبان دری معادل دقیق برای آن وجود ندارد.

آکواریوم در واقع حوض خرد و بزرگ شیشه ای یا پلاستیکی است برای حفاظت حیوانات و نباتات بحری در باس و با بطور هم این در کشورهای پیشرفته، دنیای بعد از زیادی از این حوض ها یا تانک ها برای حفاظت انواع مختلف حیوانات و نباتات این در عمارت های بزرگ گذاشته میشود. این عمارت ها نیز نام آکواریوم یاد میگردد.

در باغ وحش کابل تانک ها یا حوض های شیشه ای پر آب وجود دارد که در آنها چند نوع ماهی نگهداری میشود. این تانک ها نیز آکواریوم نامیده میشوند. در برخی خانه ها در مرتبان های شیشه ای ماهیان کوچک و رنگین را نگهداری میکنند. این مرتبان ها نیز نوعی آکواریوم بشمار می آید.



عبدالرحیم یوسفی نخستین استاد کانگفودر کشور

پارنخست او ورزش کانگفو را در کشور رایج ساخت. برای مصاحبه با او، به پوهنتون میروم. در جمع دوستانش قرار دارم. با او شناخت قبلی ندارم. میروم عبدالرحیم یوسفی محصل سال سوم پوهنهی طب کیست؟ او با کمال صمیمیت نزدیک شد و خودش را معرفی میکند. وقتی میخواهم با او مصاحبه داشته باشم با خوشی می پذیرد.

— شما چه وقت و چرا به این ورزش رو آوردید و دارنده کدام خط میباشید؟
— من از او آن کودکی به سپورت علاقه داشتم. هنوز سنم از ۱۲ سالگی تجاوز نمیکرد که در روزهای عیالی جشن پهلوانی میگرفتم. یکی از روزها در جریان مسابقه استخوان ترقوه ام شکست که این حادثه مرا واداشت تا بیشتر ورزش تمام ورزشهای رزمی را بیاموزم که در پهلوانی پهلوانی به کاراته نیز پرداختم. وقتی یازده سال قبل به کشور ایران مسافر بودم در پهلوانی کار کردن به ورزش کانگفو نیز وارد شدم و برای مدت پنج سال و ششماه در آنجا ورزش را آموختم و دارنده خط چهارم میباشم. و از روزی که آمدیم به برام زمینه مساعد گردید تا زیاد تر و بهتر بیاموزم.

— برخورد جوانان کشور با این ورزش چگونه است؟ جوانان یا علاقه خاص با ورزش کانگفو برخورد مینمایند و از خود استعداد های فوق العاده را تیار میدهند چنانچه درین مدت ناچیزیکه این ورزش در کشور رایج گردید و پیش از بیست هزار نفر حرکات ابتدایی آنرا آموخته و روز بروز به تعداد علاقمندان آن افزون میگردد.



شاگردانم بودند با آنکه من مخالف اجرای این سپورت در نیمه دختران بودم ولی آنان با با فشاری وشله گمی پیش از حد می آمدند و از وقتی که کلبه ام به کارته پروان انتقال یافته شاگرد دخترند ام.

— در رابطه با بروسی ورزش کانگفو چه گفتنی های خواهید داشت؟

— بروسی که یک چهره شناخته ورزش رزمی و هنرمند با استعداد سینمای غرب بحساب می آید. یکی از کارهای قابل یادآوری شان به ارتباط ورزش کانگفو این است که او این ورزش را از مرزهای کشورهای خاور دور به نیسای غرب باخوش برد و برای اولین بار کلبسی کانگفو را در ایالات متحده امریکا ایجاد نمود و بعد جهت تبلیغ بیشترین ورزش به سینمای روی آورد که این دو عامل باعث ازدست دادن جان شیرینش در ایام جوانی گردید. زیرا او - خلاف عقیده مذهبی ورزش کانگفو را که جز معتقدات مذهبی کشور های خاور بود به خارج مرزها انتقال داد و از جانب دیگر با تهیه فلم ها در غرب رقیب سرسخت سینماگران هائنگه کانگه قرار گرفت.

— برای معرفی بیشتر این ورزش بقیه در صفحه (۸۴)

اخبار ورزشی داخلی

تیم پنج نفری پهلوانی جمهوری افغانستان جهت شرکت در مسابقات بین المللی کاپم بزرگ پوهنید چند ی قبل عام آن کشور گردید که درین مسابقات پهلوانان کشورهای هنگری، شوروی، بلغاریا، چکوسلواکیا، آلمان، رومانی، آلمان غرب، ایتالیا، انگلستان، سوئیس، آمریکا، کوریا شمالی، فرانسه، یوگوسلاویا و پولیند اشتراک ورزیده بودند. پهلوانان افغانی طی اجرای مسابقات با پهلوانان خارجی جایز اخذ چارمیدال شناخته شدند.

درین مسابقات علی داد در کلاس ۶۱ کیلوگرام در زمین نزد کشتی گیرینده مدال طلای نصیر احمد در وزن ۲ کیلوگرام برنده مدال نقره، رازگسل در وزن ۱۸ و شیرمحمد در وزن ۶۸ کیلوگرام هر یک در وزن صد الی های برتر شناخته شدند.

در موقع توزیع مدال طلا کشتی گیر افغانی بیرونی و سرود ملی جمهوری افغانستان در آن بزمه ورزشی نواخته شد.

● به منظور برگزاری از روزها رندوی جمهوری افغانستان و پرواز مشترک فضاپروان افغانی و شوروی بتاريخ ۲۰ اسفله جام خاوندوی درستکرم ملی ورزشی برگزار میگردد. درین جام مسابقات در رشته های مختلف ورزشی برآه خواهد افتاد و ورزشکاران کشور از کلبه های مختلف اشتراک خواهند ورزید.

● تورنمنت محصلان پوهنتون کابل در رشته های مختلف ورزشی منقریب در رحمان پوهنتون کابل در آیر میگردد. این تورنمنت در سطح پوهنهی ها برآه افتاد و تیم های مختلف ورزشی پوهنهی ها در آن شرکت می نمایند.

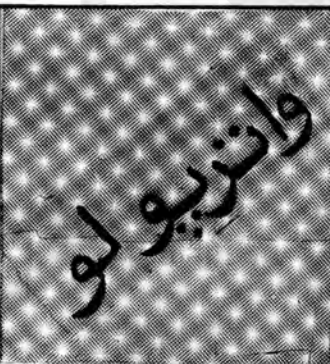




دوربین آبی



در شهر چک - بود یوسی چکوسلواکیا ایبازان کشورها سی سوسیالیستی در برابر هم قرار گرفتند . آنها آخرین کنترل های فزیک خویشترا بخاطر اشتراک در بازیهای المپیا ۸۸ سیول انجام میدهند . ایبازان اتحاد شوروی تمام ۲۳ مدال طلا به شمول ۱۲ مدال نقره و ۴ مدال برنز را بدست آوردند .



تورنمنت بین المللی واتزیو لور در میان جوانان در شهر بوداپست ادامه دارد . تیم اتحاد شوروی به نتیجه ۱۱ مقابل ۹ بر تیم دختران هالند با داشتن ۹ امتیاز در صدر جدول قرار دارند .

اخبار ورزشی خارجی موتزوله

پولیس فدرالی شهر ماگسبورگ در آریل میتربریند منستر ملکت با ۱۱ (شاه قشال) راننده کیسین - محمول نمود . موتور قایق در آکسل کشور گریه و است .
مبارزات داشت پولیس رئیس جمهور در سال ۱۹۸۸ به نیکو بودیسی خالبران معروف در رطل ایتازه دان و بود ناد رسور سیرید روزی تم و اسپرید و موش خایانی از توکو خرید اری نمایند .
امایله خانون کشور اندنستمر نگرفته وید در ارای اجناسی مان وارد نمود . بنا بر موش سولف صادره گردید .

علت تصادمان

توانیکه شهر تور در پستری انگلستان با پرویک سیدیه در جاده گردیده است . این پرویک را تصادم ایجاد میکند .
در شهرهای محلی با ایتراک حساب میدهند .
نیکو را بر هم زده اند .
بجمل اشتراک بینا به که ناشناسی آنها جناب است و توجه را اندگان را بخود معطوف نمیدارد .
میباید تعداد تصادمات تراکیسی افزایش یافته است .

پیروزی توپ خورد

بینگ بانگه یکی از انواع سیورتهای محبوب کلتوری در قرا نسه بشمار می آید .
در ۱۹۷۷ سال ۱۹۷۷ در ۱۶ کلوب بشمار ۲۲۸۷۷ نفر علاقمند تیس بود .
در سال ۱۹۸۲ در ۱۷ کلب مجموعاً ۱۱۳۸۱۴ نفر صرفه این نوع سیورت بودند .
دانشمند آن پیشبینی نمودند که تا شروع سال ۱۹۹۰ تا ۸۰۰۰ کلب بینگ بانگه بشمار ۲۰۰۰۰ نفر آن مصرفیت خواهند داشت .

۴۸ بار المپیا

هفده سپتامبر ۱۹۸۸ سیول مرکز کوریای جنوبی شاهد برگزاری بیست و چهارمین دوربازی های المپیا جهانی خواهد بود . این بازی ها هر چهار سال بعد در یکی از کشورهای جهان باروشن شدن مشعل المپیا آغاز می یابد .
سیول چندی بعد مهماندار ۲۰ هزار ورزشکار از ۱۶۲ کشور جهان در رشته های مختلف ورزشی خواهد بود .
ساحه تعیین شده برای مسابقات و باش ورزش - کاران بانده هزار متر مربع تعیین گردید که در برگیزند میدان - های ورزشی ، سینماها ، هتلها رستورانها و سایر ضروریات ورزشکاران میباشد .
بازیهای المپیا که جهت نزدیکی ، تفاهم ، تبادل افکار و ایجاد صمیمیت در بین ورزشکاران در سطح بین المللی دایر میگردند ، یک وسیله عالی و انسانی پنداشته شده .
(ورزش سفیر صلح جهانی است)



اولین عملیات جراحی...



به صحت انید وارانید

احساس وجود می‌داشته باشد. هر گاه بعد از واقعه بصورت عاجل - مراجعه شود مصعب فعال بود و و احساس نیز موجود می‌باشد. هرگاه در برتر مراجعه صورت می‌گیرد در آن وقت احتمال این موضوع کمتر می‌شود - چه بلان های در اینده روی دست دارند. آید فکر انکیاف در پیارتمت بوده آید؟

ایجاد در پیارتمت ما تجربه نونی بود برای طبابت افغانستان. که این تجربه باید بصورت همه جانبه تعمیم داده شود. ما در نظر داریم تا سر و سر می‌کنی داشته باشیم تا بتوانیم واقعات عاجل را نیز بیدیم. تا حال چنین امکاتی موجود نیست. در پیارتمت ما در آزادی دوازده بستر است و سا برابلم جای بصورت جدی مواجهه استم. با داشتن انستری لوگ بستر بیشتر و سر و سر مجهز ما میتوانیم واقعات عاجل را بیدیم و سر و سر راد را سر و وقت مساعدت کنیم زیرا اگر سر و سر بعد از واقعه انفجارم، سوختگی و واقعات دیگر آناه بیدیم شونده امکان مساعدت با آنان بیشتر می‌گردد. این حوادث ایجاب میکند که عملیات ها نباید به تعویق انداخته شوند. همچنان باید در پیارتمت ما به یک در پیارتمت تد رسی در انستیتوت دولتی طب کابل ارتقا

یابد، زیاد بصورت ازدیاد مرا - جمعه بیشتر می‌مان پرسونل طبی بیشتر نیز نیاز است.

در پایان سخن چه خاطره از کارتان در این در پیارتمت در آید؟

سر و سر ما اکثر انسانهای اند در دیده و ذاب کنید که از - کبود اعضای وجود و بازشی آن - در روز همیشه می روحی قرار اند همینکه مریضی نزد مراجع - میکند از افاز تا انجام متوجه یک اسر استم و آن اینکه آنرا از این رنج زهای دم. وقتی می بینم مریض بعد از فصل شادمان می‌گردد و - سیمای اصلی خود را بازمی یابد خود نیز با او شاد می‌شوم و این خوب ترین خاطره زنده می ام است.



هنوز باورند ارد که زیبایی اثر را باز آید

تعداد رتعداد شوری، طور مثال، تد اوی تمام کودکان مصاب به Enuresis Encopresis در سنای نوزده سالانه یک هزار بیمار را پذیرفته می‌تواند. ۵۰۰۰ سال را در بر خواهد گرفت. از طریق تلقین

را احساس کردم همه چیز را شنیدم، مگر احساس هیچگونه دردی بمن دست نداد. اکنون بخواب برو و برای چهار ساعت بخواب. اثرات بهوشی برای چند روز دیگر هم دوام خواهد نمود. من آنرا برای ده روز در نظر گرفته ام. همه اش همین بود. تو حالا بخواب میروی تا ده شمار کن.

همینکه بیمار به شمارش ادا پرداخته و از خواب خاموش شده رفت و آخرین کلیت بد رستی فهمیده شده نمیتوانست. او بخواب رفت.

چرا ما به کاربرد خواب مقناطیسی از طریق تلقین نیازی داریم؟ - برای این کار روشی چه می‌دهد. (بیمارهایی وجود دارند که تد اوی آنها در شرایط سناتوریم های عادی سالها راد بر می‌گیرد.

تلقین یعنی (خواب مقناطیسی در تد اوی اینگونه بیمارها بسیار موثر است). تد اوی آنها در مدت کوتاهی تر صورت گرفته می‌تواند، البته از طریق برقرار سازی ارتباط تلقین بین شهرها. وقت مجموعی جلسات تلقین از ۱۸ ساعت تجاوز نخواهد کرد.))

کاشیروفسکی! چه کسی راد رین راه استاد خود میدانید؟ در پاسخ میگوید: ((لیتو - لستوی، داستان نویس معروف را. داستانهای با می آموزد گنه

هیپنوتیزم

چطور دیگران را بشناسیم و چسان در باره آنها احساس کنیم. شیوه من بر این مفکوره استوار است که چیزیکه بسیار مهم است انسان معروض به تلقین میباشد. جای طب به پیمانیه زیادی فزیک و سه قدر ناچیزی داستان تد رسی میکند. در حالیکه باید عکس آن عملی شود.

بیشترین اشخاص...

محیطی نادیده گرفته میشود. ((مورل (Morel) عالم فرانسوی که زنده می چهار نسل می‌گماران معتادین مزین به الکحول را مطالعه نموده است، دریافت است که نسل اول به فساد اخلاق و می‌گساری به حد افراط گرفتار شده است؛ نسل دوم معتاد به الکحول، به مفهوم تمام ویژه گیهای این اصطلاح، گردیده است؛ نسل سوم، به امراض روانی (Neuroses) و بالخصوص گرفتار شده و گاهی تا پای به خود کشی داشته اند، و نسل چهارم، به تنهایی، خبط و ماغ (الهامی) تا پای به جنایت و قهیمیت معروض بوده اند. اما بعضی اوقات، الکحولین ملام نسل سوم و حتی چهارم راد ر - شخصیکه تا هنوز به نسل اول تعلق دارد نیز بر می انگیزد.))

روشهای زیادی برای علاج معتادین مزین به الکحول به معرض اجرا قرار گرفته است. تمام این روشها به اساس تصمیم شخص در کاره گیری قاطعانه از میخواره گی استوار بوده و بعضی زمانی موثر واقع میشود که مریض را سخانه تصمیم بگیرد که خود را ازین مرض خطرناک نجات بدهد. البته در ممالک مختلف، عرفها داشته و محافل رسمی و غیر رسمی گوناگون در جلوگیری یا تشویق به می‌گساری نقش همه را بازی میکند و تصمیم می‌گماران راد ر کاره گیری جدی از میخواره گی تحت تاثیر می آورد. کاره گیری از می‌گساری یک مشکل اجتماعی است تا طبی، و این امر مشکل بزرگی را برای طبیبانیکه در زمینه مشغول کارند خلق کرده است. بنا بران، حل این برابلم مستلزم روی کار آوردن یک فضای روانی ویژه در میان مریک از بیمه های فعال کار بوده، و از همه مهمتر تخلیق فضای سالم برای مریک از - کسانی است که می‌خواهند ترک عادت دهند. البته، معیار و ملاک در زمینه عقل و خرد خود شخص میباشد، نه شیوه و روش کار.))

۱۸ فیصد آب ۲۰۰۰ فیصد - منرال، ۳۰۰۰ فیصد مواد غذایی و مساعنا صرد یگرم فیده، مانند مگنیم، فاسفورس، کلسیم و آهن است. همچنان مواد دیگری را نیز در خود نهفته دارد که تا هنوز هم بایست کشف شود. مخلوط شکر بخش لاینفک عسل را تشکیل می دهد. عسل سرکوز پاموا، قندی لبلبونی شکر، دیکستروز نباتات، لیولوز میوه جات و مقدار زیاد پروتین راد ر خود دارد.

عسل لزوما همیشه رنگ طلا بی ندارد. عسل خالص منکست از رنگهای سفید تا سیاه تیره داشته باشد. عسل لذت و طعم منحصر بفرد را دارا است. خاصیت مشخص و بارز عسل خوب اینست که در حالت انجماد رنگ سفید را بخود میگیرد. مزه عسل به منبع شیره ارتباط دارد. شیره ای که از گلها جمع آوری میشود تا حدی طعم عسل را تلخ میسازد در حالیکه شیره گرد آوری شده از جنگل رنگ زرد داشته و گاهی هم شفاف ولی طعم آن شیرین است. عسل با آنکه یک غذای ارزش و حاوی مقدار زیاد کالوری

کاشیروفسکی! آیا خود را یک - ابرمرد تلقی میکنید آیا کارهای شمارا کرد یگری اجرا نموده میتواند؟ ((من فکر نمیکنم که یک ابرمرد باشم، یا چنان اشخاصی اصلا وجود داشته باشند، گرچه آنها خود را چنان چیزی بنامند. تمام مردم چنان چیزها را اجرا می‌توانند، البته بعضی ها بیشتر و بعضی ها کمتر استعداد خواهند بود. مگر استعداد های لازم در همه موجود میباشد. هر شخصی یک نابغه است، مادر باره استعداد های انسانی کمتر میدانم و آنها را کمتر بکار می بندیم.))

آیاد برابر این شیوه حد و حصری وجود دارد؟ ((هیچ حد و حصری وجود ندارد، نه از نگاه فاصله و نه از نظر زمان. سنگال من بلینوها کیلومتر فاصله را طی کرده حتی به یک سیاره کهنکشان دیگری رسیده میتواند. من خواهم مرد، مگر

است، بهترین ماده لافری نیز است. یک قاشق جایخوری عسل با چند قطره لیوندریک گیلاس آب گرم، نخستین نوشابه هر صبحانه بهترین شیوه لافری است.

استفاده از یک ورقه عسل روی زخم درد راتسکین میدهد و تاثیر سرد کننده دارد. همچنان عسل در تد اوی عاجل زخمها نیز کمک میکند.

عسل

عسل بهترین جانشین شکر است و خواص منحصر بفرد ضد مکروبی و ضد ناخوشی قارچی دارد. در طب قدیم تد اوی های خاص بوسیله عسل وجود دارد. عسل بهترین ماده معالجی برای یک سلسله بی نظمی ها و اختلالات است.

در موارد خارش گلو و سرفه، عسل و لیمو مسکن خوب است. عسل مخلوط با سوس زمینی دوی خوب خانگی برای سرفه است. دوی موثر دیگر عبارتست از - مخلوط لیمو، عسل و گلسترین. در بیماران قلبی، گلکوز هو - جود در عسل انرژی خوبی را برای عضلات قلب تا مین میکند. ورید -

بقیه از صفحه (۴۰) پرسوز گفته ... ج - بسی! ص - درین روزها شایعات میان مردم است که گویاشما از - شوهرتان جدا شده آید؟ ج - بالبخند پرسشم راد ر نموده میگوید: نه تاها از شوهرم جدا نشده ام بلکه بهترین مشوق هنری ام شوهرم است. ص - وضع شما در شهر ریمان مردم چگونه است. ج - در شهر سخت مورد استقبال مردم قرار می گیرم. گاهی با یوچاقی خربوزه بدرقه می‌شوم و زمانی هم وجودم را چندان کسده و می‌پرسند. پرسوز جان چطور استی؟ در اخیر می‌روم: از اطفال تان تا کون کسی رهرو هنر تان گردیده است؟ ج - هیچ آرزوندانم تا اطفال درجهان هنر بیابند.

ها انبساط میکند تا جریان خون را از طریق شریان های اکلیلیس بهبود بخشد. عسل مقدار هموگلوبین خون راد ر حدود ۱۵ فیصد بلند میبرد و ملین خوبیست. برای کسانی که از ناحیه زخم معده و اسید معده - شکایت دارند تا تاثیر و جانبدارند به خاطر تد اوی زخم معده عسل در آب جوش داده شده گرم رقیق گردد و در حد و دوساعت قبل از هر غذا و سه ساعت بعد از آن میل شود. یا این تد اوی مقدار اسید معده نیز کاهش می یابد.

این شربت طلائی برای کسانی که از ناحیه جگر شکایت دارند، بهترین دوا است. عسل بعنوان بهترین جانشین سکر بوده و نسبت به الکول محرک خوبیست که هیچگونه عوارض جانبی بدنیال ندارد. عسل شماراد ر روزهای سرد زمستان گرم نگه میدارد. یاد ر نظر داشت تمام اوصاف عسل برای خواننده گان که برابلم وزن دارند باید هوشدار داد که: یک قاشق عسل در هنگام صبح منکست در باختن وزن شما را یاری کند ولی عین همین قاشق در هنگام شب چندین اینج به ضخامت کمتران بیفزاید.

از الیوم عکاس



با به خان فوتو زور نالیست



قصی



تشنگی



جای تو خالیست خالی



بقیه از صفحه (۱۴)

م. به کدام آلات موسیقی دست
رسی دارید؟
ج. تا هنوز آرگن و هارمونیه را
نواخته میتوانم.
م. به نظر شما در یک آهنگ، کدام
اجزای به نوبت هم مهم دارند؟
یعنی اینکه (شعر، آواز، موسیقی)
کدامیک بیشتر مورد توجه قرار
داده شود؟
ج. با آنکه این اجزای یعنی شعر،
آواز و موسیقی، همبایه و یکجایا
هم در شکل آهنگ نقش دارند،
به نظرم باید در گام نخست شعر
بعد آواز و پس از آن موسیقی متن
آهنگ ترتیب و در نظر گرفته شود.
م. در مورد هنرمندان خرابات
که رفته رفته توجه به آنها کمتر
صورت میگیرد، شما چه گونه نظر
دارید؟

ج. ما آما توران واقعا مرهون
مدیون هنرمندان خرابات
استیم. زیرا وقتی گذشته موسیقی
کشور خود را در رنگ نموده ایم،
بسیار روشن مینماید که خرابات
یگانه منبع الهام برای همه
آوازخوانان مابوده است و هنوز
می بینم که آهنگهای چندین ده
ساله، خراباتیان را آوازخوانهای
آما تور ((شوقی)) مابه تکرار میخواند
نند. یعنی میخواهم بگویم که
خرابات در دل موسیقی جاز نیز
مقام والا و جاودانی خود را اثبات
گذاشته است.
م. شما کدام آهنگ را یک آهنگ
خوب میشناسید؟
ج. همان آهنگ ((بهترین آهنگ))
خواهد بود که باشند آن،
برای شنونده، در گزینی آید دست
دهد. یعنی اینکه شنونده را -
جاد و کند والیت به نظر داشت

جزئیات خود آهنگ که پیشتر سه
ان اشاره شد.
م. یک آوازخوان حین اجرای
آهنگ، باید تا چه حد تحت
تأثیر آهنگ قرار گیرد؟
ج. آوازخوان باید با احساس
بخواند، نه به این معنی که
حق و ناحق دست و پا شود و
بازست ها و حرکات نابجا قیافه
های مختلف بخود بگیرد، بلکه -
احساس درونی این تراوش کند تا
آنجا که کاملاً در آهنگ گم شود.
م. در مورد شخصیت و برخورد -
اجتماعی هنرمند چگونه
مسی اندیشید؟
ج. اخلاق هنری بزرگترین
هستی هنرمند است. وقتی یک
آوازخوان مابه محفلی دعوت میشود
باید خود را محرم محفل بشمار
آورد و حرمت محفل را نگهدارد.
یعنی باد نظر داشت تمام جنبه
های فرهنگی مردم ملاحظه کرد
شیوه ای از خود بروز ندهد که سبب
تفرقه و فاصله مردم از وی گردد.
م. چگونه که پیدا است شما در
راد یو تو تلویزیون کمتر آهنگ
تازه ثبت میکنید. آیا علتش را بر -
سیده میتوانم؟
ج. دلیل اینکه من باراد یو
تلویزیون همکاری بیشتر
ندارم این است که نه تنها من،
بلکه شمار افزون هنرمندان با
دلواپسی و بیعلاقگی حاضر
میشوند که آهنگی ثبت نمایند یا
ترانه ای بسرایند. زیرا در وقت
معین برای آوازخوانان سند یو
سیر نیست تا آهنگهای تازه خود
را ثبت نمایند. همینگونه وقتی
آهنگی ثبت میشود، شاید پس از
ماه ها یکبار نشر گردد. افزون بر
این برای عده محدود (گروه ها
هنری)) تمام امکانات و امتیازات

میسراست در حالیکه بشمار بیشتر
آوازخوانان تشرکس توجه میکند.
پررسی دقیق از آهنگ و محبوبیت
آن در میان مردم، صورت نمیگیرد
نشر آهنگها به اساس نوبت نه بلکه
بنابر شناختهای خصوصی اجرا
میشود. مثلاً شما میتوانستید از
آوازخوانی در هفته چند بار در -
تلویزیون و حتی روزی چند بار در
راد یو آهنگی را تا شما کنید یا بشنود
در حالیکه از هنرمندی دیگر در
هفته ها، حتی پس از یکماه بارچه
آهنگی را تا شما میکنید یا میشنود.
که اینها همه سبب دل سردی عده
افزونی از هنرمندان میشود.
برای آنکه اندکی روشنی افزوده
باشم: به گونه مثال یکی از آهنگ
های راکه (جای تو خالیست) من
یکم سال پیش ثبت نمودم و -
سخت دستش هم دام از آنوقت
تا اکنون فکر میکنم در پاسه بار
بیشتر نشر نگردیده است.
م. آخرین پرسش ما در مورد
زنده گی شخصی تان است
با اینکه من کم و بیش در مورد آشنا
شده ام اما میخواهم برای خوانند -
گان عزیز جمله نیز روشن شود که شما
چی وقت از و اج کرده اید؟ چند
طفل دارید؟
ج. ده سال قبل از و اج کرده ام.
که میوه آن دوسر و یک دختر
است. به خانم، به کود کانم و
به خانواده ام بیشتر از هر چیز
دیگر عاشق استم. در کنار هم در
فضای خیلی صمیمی و آرام زنده گی
خانواده گی را دنبال میکنیم.
شاید بعضی ها بخاطر اینکه من
آهنگهای غمگینانه و عاشقانه بیشتر
میخوانم، خیالات دیگری میکنند
اما من در رهلوی اینکه به مردم -
خود سخت دلبستگی دارم فقط
و فقط عاشق خانواده خود استم.

بقیه از صفحه (۸)

کانگفو...

تاکنون مسابقات و نمایشات
داشتید؟
م. بلی، در دوازدهمین فستیوال
جوانان در پوهنتون کابل
بروگرام نمایش با شانگردانم
داشتیم چندین مرتبه در مناظرم
وادیتوریم پوهنتون وانستیتوت
طب نمایشاتی داشتیم که بسیار

زیاد مورد توجه قرار گرفت. در -
سال ۶۲ صاحب تلویزیونی به
ارتباط ورزش کونگفو داشتیم در
میزان سال ۶۵ در جشن خار -
ندوی سهم گرفتیم و نمایشاتی
داشتیم که از همین طریق یک
دیلوم ورزشی را نیز نصیب شدم.
- ورزش کونگفو مورد توجه ریاست
المپیک قرار گرفته یا خیر؟
- ریاست المپیک به جز از چند
سپورت محدود مانند فوتبال
با سکتبال، والیبال، بهلوانی و
دورس دیگر سپورت ها رابه یاد
فراموشی سپرده است.

بقیه از صفحه (۲۱)

ادمکهای

بد هم
ما با وسایل نهایت ابتدایی و -
حتی برخی وسایلی که ساخته و
پرداخته، در استان خود ماست
بکار نرفته، این فلم آغاز نمودیم. ما
یعنی محترم حیات الله (احیاتی)
پروین خان بیژان و حسن صامدی،
محترم اسد بدیع بالایی موسیقی
متن آن داریم. در دستاس که از
آنها نام بردم با عشق بی پایان
به دیباچه بر صفای جوانی کودکان

دوستان بر توان با پشتکار و علاقت
خاص به هم پیوسته متحدانه در
امر تهیه فلم تجریم انیمیشن
سهم اند و با تلاش های که در -
خورا احترام است کار و فعالیت
میکند. در تهیه این فلم همه
نقش یکسان دارند.
در ریشرفت کار ما محترم نظری
اند جنرل صیغ و صدیق بروکت
کارگردانان و وزید، کشور با مشوره
های مشورت و شوق بی پایان سهم
اند.
- در فرجام لطفاً ضمن ارایه

زنی شوهرش را...

جایی خرید بود، دیدم که ده جان کندن شد و میخواهد جیب بزنه بازتیشه رو بلند که به فرقت زدم، دیدم از جیب زدن ماند ولی جان میکند، از گوشه خون فواره میزد، میپتید، رفت و تخته بوجی رو آورد، در حالیکه او هنوز جان میکند یک بوجی رو دسر داخل دم زد که بوجی رو دسر پایر، به بزر بودم پیر از خبر شدن بمسایه نماج شده بست کم اما باید انتظار میکشیدم که جان بته باز... قرب نیسم ساعت که تیر شد دیدم بیخ شده بوجی رو کتر کرده به منزل اول آوردم، ده بشل راست دروازه سراج، ما از سابق یک سوراخ کلان بود، جسد ده هم سوراخ مانده بیرون سوراخ خشت چیدم که دمی وخت بزرگی گل در ختم آمد، برسید چی میکش گفتم آفتاب گفته که ای سوراخ بت کم زود زود سوراخ را گل کده از خانه برآمده خانه خواهرم مهتاب گل رفتم))

وقتی از پشتون گل که در نظارت خانه زنانه ولایت کابل توقیف است وین کدک یکساله اس نیز با او سر میبرد، میسرم که چرا جسد راد را نجانبهان کرد موبر ا قبل از اینکه بوی بد خدا از آنجا انتقال نداده، باقیافه ای که مبین یک نوع غرور اندرونی است کمی مکث نموده میگوید: (بیاد بر جان ما چه میفایدم که بسوی

بتاریخ ۲۲ اسد ۱۳۶۷ عملا یگان و صاحب خانه از تعفن داخل در لیزنه - لاند یکران بیرون قفل است و هر روز پشتون گل یک بار می آید و دوباره میرود نهایت به تنگ آمده، سلیمان وکیل گذر آن محل به اداره خارند وی تلفون نموده موسی تعفن را و قفل بودن خانه را قیاب بودن صوفی حیا - ت الله راد جریان میگذارد - حینیکه مامورین اداره حوزه اول خارند وی به محل واقعه می آیند بوی گندیده شده جسد انسان را تثبیت میکند، در جستجوی جسد میشوند قفل دروازه را شکسته داخل در لیزنه یواریکه تازه می گل آن برجسته بود مشکوک به نظر میخورد د یوارا چه نموده جسد باد گرفته و گندیده را بیرون میاورند که هالی از روی کلاه مقتول تشخیص میکند که باید صوفی حیات الله باشد

پشتون گل که هر روز جسد از زبانی وضع میاید فرد اصبح وقت نیز صری به محل میزند، نیر و های خارند وی که در کمین نشسته اند دستگیر می کنند و در زمان روز اول اعتراف به رخداد واقعه قعیه میکند

ما با تاغام مسولین شعبه محترم - حوزه اول خارند وی گزارش را به تخریر گرفتیم - به ام که زمانی از زمانه ها فرمانی بخا - شیرین عزیزتر باتیشه زنده می را برای خود پایان بخشید، و اما اینبار در اثر از د و اجهای دور از ضایت جوا - نان بخصوص عدم در نظر داشت مناسبت های سنی شان پشتون گلی باتیشه بنیاد خانواده گی انرا بر یاد داد

هنرمندی باد پیلوم...

نمایشنامه میفرستند حتی ازین کار حق الزحمه هم گرفتیم - در موفقیت شما در ساحه هنر نامیل جقدر نقش داشته است؟ - خوشبختانه نامیل مایک نامیل روشن بوده همیشه از سوی شان تشویق میگردد - در کجاستی و تمرین میکنید، چه کسانی فعلا در خانه باشما هستند؟ - در خانه فرزندم که فعلا در حدود یکسال دارد و مادر فرزندم بامن هستند - خانه مستقل و شخصی است؟ - نه در سراجی می زنده میگی میکت که یک اتاق دارد در اوایل شش کیل راد در یوار بند میگردیم که آواز تمرین صاحب خانه را -

نقشی جدید هن...

- ۱- دارای عواطف پدري در مقابل مرگه دخترش
- ۱۱- قاتل و جانی خطرناک
- ۱۲- استعمارگرو استفاده جو
- ۱۳- از سواد کافی برخوردار نیست
- ۱۴- سوارکار ماهر
- ۱۵- ملیت - از بن

کار فیلمبرداری این فلم ۹۰ فیصد تکمیل گردیده و عنقریب روی پرده سینما خواهد آمد امید طرف توجه بینندگان قرار گیرد و گارمتر برای سینمای کشور انجام داده باشیم

ادیت نکند تا مباد این یک اتا فرام از دست بد هم - و تا امروز این راز سره مهر ماند؟ - نه وقتی آنان آواز ما شنیدند بناهای خوشی و صمیمیت کم است مراهم خواستند - یعنی که آواز شما از شش کیل هم گذشت - نمیدانم که از عقب کیل شنیدند و یا از طریق تلویزیون - شما که یک اتاقی دارید طفلان تا هنگام مشق و تمرین ناراحت نمیشود؟ - برخلاف اوچنان با موسیقی عادت کرده که فقط با آواز موسیقی بخواب میرود - موفقیت بیشتر تا نرا میخواهیم زیرا شما در رهبری تان یک هنر مند دیگر مراهم بدون زحمت پرورش میدید

- نموده دارای این خصوصیات است و در فلم به دو چهره یعنی ای و سیری ظاهر میگردد
- ۱- سن - پنجاه ساله
 - ۲- حالت مدنی - متأهل - دارای یک دختر ۱۳ ساله و خانمش فوت شده
 - ۳- بزرگش زاد رجوانی آموخته
 - ۴- موقف طبقاتی - ارساب منطقه دارای پنجاه راس - اسپ بزرگش
 - ۵- شکست خورد و بر عقده
 - ۶- خواهان بیروزی هاد رسا - بقات
 - ۷- انتقام جو سنگدل
 - ۸- معیبل و رو باه صفت
 - ۹- عصبان و خود خواه



این درد شمارانیز میشود احساس کرد اما آنچه ارزش دارد پایا ای اد مکهای تان در زنده می مطبو - عات وطن است - باز آنچه ارزش دارد این است که امروز علاقمندان کار شما اینرا قبول کرده اند که از شما بایست توقع بیشتر و بیشتر داشت - آنچه شما گفتید ما نشر میکنیم و دیگران می خوانند - امید گفته های تان کاری کند که گفته اند :

((اگر در خانه کم است یک سخن بر است))

من از همه آنها تیکه به د نیای سحر انگیز و رویایی انیمیشن عشق می ورزند و قلبا آرزو مند انجام کارهایی در زمینه بوده، حوصله و پشتکار انجام آنرا دارند مطلبم تا به ما بیبوندند - ما افتخار خواهیم داشت تا آنها را در جمع کوچک دوستان خویش بیدایریم و یا یاری و معاونت ایشان کارهای اساسی، جالب و موثری را در زمینه انجام دهیم - خوب آقای هنر! در رهسوی درد های دیگر هنری در وطن

نظرتان در مورد چگونگی بهبود بخشی پروسه فلمسازی فلما ی انیمیشن در کشور آنچه میخواهید باز گوئید؟ - آرزو ام با ایجاد بخش مسوول و سازمانده این پروسه وسیع مهم، نهایت زیبا، جادوی و جالب و نخستین گام راد را امر ایجاد نهاد فلما های انیمیشن در کشور برداشت - دلم میخواهد در فرجام صحبت حرفی را که نزد من نهایت مهم است بزیان آورم:

از سینه درون کوی شاعران

در کلمات و بداهه گوی شاعران

خود را بیان نیارم ، دیگر بجز
 امید اینجا نشسته ای ؟ گفته به
 بد آن امید که بیوی و مریه ات نیز
 نیکو پیشکش کند .

* خواججه بی بهار شد و بسر
 یافت ، نامی آن بیماری اقتدا او -
 بود ، در آن مدتی بیماریات نامند
 چون خواججه صحت یافت و بسا او
 ملاقات کرد ، از روی کله مندی گفت
 آنچه بیماری صحت کند و دیگر
 مزایای تکرار . گفتند و در آن روز

* نامری در روح خواججه بی
 بنجیل قهید ، بی چمت و پرا خواند
 هر چه جمله بی داد ، یک هفت
 سر کردن و اثری ظاهر نشد ، قطعه بی
 تقاضا بی چمت و پرا خواند ، خواججه
 التماس نمود ، بعد از چند روز هجو
 کرد ، خواججه خورد را بیان نیارم
 نامر بیاید خورد بیون آمد و او
 بنشست ، خواججه بیون آمد و او
 نید که به مسرد بیچیا ، مدح گفتی
 ای هجرت ندان ، قطعه تقاضا
 آورد بی برون تکرار ، هجو کرد بی ،

* نامری مهمل گوی ، پیش ایشان
 (جایی) گفت که دوش خواججه خضر
 علیه السلام را بخواب دهم که آب -
 در هان مبارک را در هان من انداخت -
 ایشان گفتند غلط دیده ای خضر
 می خواسته که تف در روی دوش تو
 افتد ، تو در هان باز داشتی ای و
 در هان توانستاده .

* روزی بنا بی نامری در کاه
 امیر از درون خرابه و بنشست
 در پیش درون خرابه و بنشست
 گفت : خوش آمدی کیست کاه
 کسی میخورد کسی کاه
 با او سخنرانی کسی کاه
 بنا بی گفت ما نیکی کاه
 همین کاه آمد ام

● روزی برف عظیم می آمد و باد سرد غنیف
 صحبت او در چنین وقتی رشید و طوطی را در وقت -
 صحبت او داشتند و بیان ایشان میسرتی و مطایبتی
 میبود . او بی ما برید اندک ، چه با یکدیگر رابطه
 نشو و نما یافت ، و در اصل از بخار است . اما در -
 خراسان کسب کمال کرد ، و انوری از بخار است . اما در -
 بسندید و بخارانی معتقد او بود و بخلاف او رشید را -
 منکر ، چون در آن برف و سرما رشید بد رخانه او نشست
 رسید ، حلقه بر زد ، کینه بی به پس در آمد و گفت
 کیست گفت رشید است ، رشید این بیت را بر دیبچه گفت
 خواججه ام کمال کرد ، و انوری از بخار است . اما در -
 آنکس که برون زد ، کینه بی به پس در آمد و گفت
 او بی رشید و سران رشید در جوابش برید به گفت
 من خود بجز مسراي خوش
 پیدا ساخته بود ، برون کرد و جوابش برید به گفت
 بد است که در برون در کیست



چرا گردن زرافه دراز است؟

زرافه در افریقا می‌گشت، او گیاه‌ها را نمی‌خورد بلکه برگ‌های درختان بلند را می‌خورد. بسیاری فکر می‌کنند که به این خاطر گردن او دراز است. نی، نی و نی، به این خاطر نیست. در زمانه‌های قدیم و قدیم وقتی که زرافه خورد بود، او به مکتب می‌رفت و بسیار شوخ بود و همچنان اوتبل هم بود و همیشه از سه نمره زیاد نمی‌برد. یکی از روزها موضوع درس - آنها نوشته کردن کلمه مشکل (با او باب) بود. معلم آنها لگ لگ، بانول خود بر میز تک تک زد و گفت: توجه! کلمه مشکل را برای تان حرف به حرف می‌خوانم - با - او - باب - فهمیدید؟ حالا این کلمه را در کتابچه‌های خود بنویسید. زرافه نفس کشید و در ورق سفید کتابچه خود حرف اول کلمه مشکل (با) را نوشته کرد. بعداً فکر کرد، فکر کرد و از نفس کشید و حرف دوم (او) را نوشت. برای حرف سوم آماده می‌گرفت. آه آه او چه قسم نوشته می‌شود؟ فراموش کردم. زرافه با خود گفت: یا او باب؟ سرخود را تکان داد و گفت: معلم می‌شود که با او باب نیست. یا او باب؟ نی، یا او باب نیست. پس چه قسم است؟ او تصمیم گرفت که حرف سوم آنرا از کتابچه قبلی بنویسد. اما قبلی مانند تمام قبلی‌ها دارای شانه‌ها یعنی بود و در بدن به کتابچه اوساده نبود.

زرافه گردن خود را بسیار دراز کرد و در کتابچه دیگران حرف (با) را خواند. او تا توان داشت گردن خود را دراز کرد و در کتابچه دیگران حرف (او) را خواند. و زرافه گردن خود را زیاد تر دراز کرد، که حتی گردن آن ترق، ترق کرد، به خاطر آنکه زرافه در کتابچه دیگران حرف را بخواند.

معلم آنها لگ لگ صد کرد - زرافه! توجه میکنی؟ زرافه ترسید و سرخود را بر سرته بلند کرد و در سقف خورد. او گفت باب. چشمان خود را پایین انداخت و گردن خود را دید. گردن او دراز شده بود. گردن او قسمی شده بود که زرافه حالا آزادانه می‌توانست که به کتابچه اسپایی ببیند، در حالیکه اسپایی در پیشروی قبلی نشسته بود، و شانه او هنوز هم یعنی بود! معلم آنها گفت - حالا ما چه خواهیم کرد؟ از خاطر گردن تو در صنف تاریکی است.

لگ لگ در بالای میز پرواز کرد. و هم‌راهِ نول خود تخته سفید را باز کرد. و سر زرافه را از سوراخ سقف بیرون کرد. زرافه آه کشید و گردن خود را راست کرد و گفت - دیگر هیچ وقت به طرف کتابچه کسی نخواهم دید. دیگر هیچ وقت از روی کتابچه کسی نخواهم نوشت و خوب درس می‌خوانم تا از پنج نمره کمتر نبم! معلم آنها برایش گفت: اما تو چطور خوب درس خواهی خواندی که پنج نمره بی‌بیری؟ در حالیکه خودت در صنف نشسته‌ای و سرت در - بالای بام مکتب مانند دود رو بخاری معلوم می‌شود؟ و اینک زرافه برای همیشه از سه نمره بلند تر نگرفت. و حالا تمام شاگردان مکتب حکمت نام درخت - با او باب را بیاد دارند. و حالا او با گردن دراز - خود در دشت و صحرائی افریقا می‌گردد و برگ‌های درختان با او باب را می‌خورد. (با او باب - یکم درخت است که در افریقا وجود دارد.)

برای کودکان برگزیده ایم

از میان مطالب ارسالی شما



نورزانه امین

بید لاری د لیت مراسم دلدان
آموز
که دراز است ره اشک و من دلدانم
هنوز
بمان صبح امید تدمی کلگون
کن خزانم
که نهان است مقصد و من شب
دام هنوز



عبد الواحد رفا

مارینا ازرنوش
تو امدی ز شعر نوربان
دوباره، آشنا
دوباره بالبت برلم نگیں نشان
شواره
هر نیمه شہ یاد تو بید ارکند
واندیشہ تو در دل من کار کند
رحم آره که درد دل منی ترسم
روزی بچنین شبت گرفتار کند



لالا آنا

ارسانی حمیرا نویسی
ته میله می
به محفل کی می دسترگو تمیلمه می
ستایه بیار ما
دغه اوینکی داقمنه دغه هیللی
شوکید اری و د زولی
ماویل یاره ته راضی به
د زنگی و زانی کوخی له
ته میله می



محبوبه غورال

ته زیاد مینی خیالی می
ای زما پستونه عشقه
ته می یاری ته می یاری
بی له تاد مینی رازی
هسی شه افسانه ده
ماویل یاره ته راضی به
د زنگی و زانی کوخی له
ته میله می



محمد امان ارزو

بلوشه (سای)

درد دل شب منم و یاد تو گوهر
اشک
همره اشک تو هم بر سر میگان
منی
دست هجران توسانان مرا برهم
ریخت
بازگرد ای که امید من وسانان
منی



عبد الحکیم

ارسانی معشتی سروش
چرا؟
معلم: اگر یک نغمه د پچی گوئی
چرا؟ بیرون میکم
شاگرد: چرا؟
ارسانی ن. ر. ۱۰

تکمیل گردید. اولین دسته طیارات افغانی و هوا
بازار شوروی در بیچ میزان ۱۳۰۹ در همین میدان
فرود آمدند. این میدان الی سال ۱۳۳۵ مورد استفاد
بروز طیارات بوده همچنان زمانیکه شاه امان الله
در جریان سفر به اروپا از کشور ایتالیا دیدن میکرد
باد ولت ایتالیا به موافقه رسید تا تعداد از طیار
افغانی به غرض تحصیل فن هوا بازی به آن کشور
اعزام شوند.

ارسانی: محمد عارف شریفی ازل عاشقان و -
عارفان

اگر دریای بودم ازین حویلی یام می گذشتم
تا آب شفاف آن دست های نازک خود را
شستشو نماید.

اگر درخت می بودم در جای می رویدم تا بالای
یام سایه نامی
اگر آفتاب می بودم در روزهای سرد زمستان
یام را گرم نگاه میداشتم.

ارسانی: فاطمه فرشته آری ازل. مرم
دختران لیمهها
و آیتک به باخ یکی از خواهران ماکه از لیمه

سوریا بود و شعر را راجع به دختران پوهنتون نوشته
بود ما نیز یک شعر د یگری ارائه می کنیم که بتوان آن است
(ای دختران لیمه ها)

شما ای دختران لیمه ها
می خورید به فرق به خمچه ها

گرم سرد زورتان به لبسین
هیچگاه نمی زید به لب و اسلین
روان سوی مکتب خرامان

چادر به گردن ساجق به دهان
ارسانی: فریبا شیرزاد و فرخنده ازب. اقتصاد
یک مطلب جالب:

دوستی یاد دختران کار ساده ای نیست بعضی از
دخترها به مقصد های مختلف دوستی می کنند.

بعضی از دختران بایسری دوستی می کنند که دیکو
و پاشیک باشند.

بعضی از دخترها بایسری دوستی می کنند که
موتراخرین سیستم داشته باشد.

بعضی از دخترها بایسری دوستی می کنند که
مودب باشند یا بزرگ گوش تپ باشد.

بعضی از دخترها موقع نامزدی بایسری
نه حرف می زنند و نه دوستی می کنند.

وای به حال دخترهای که چشم بیت پایسرها
دوستی می کنند.

ارسانی: احمد یادگار امینی

گل مرزاید: نشانه است بر آخرین حرفهای -
دل عاشق و آخرین نامه های دل او.

گل میخک: نشانه آن است که عاشق قلب
خود را که بهترین هدیه هاست به معشوق اش -
تقدیم میکند.

ارسانی: میترا میشل

خواهم آمد
آنگاه که دل تو خمگین باشد در کنار تو خواهم آمد
اتاق بر از تیره کی ترا سرشار از روشنی خواهم
ساخت.

آنگاه می آیم که روزی سایه می آیم و همهمان
برصد است.

دوستت دارم آری...
ارسانی: زیلا انوری
خوب های خوب:

ارزش انسان در اعمال اوست.
دوست خوب چو اغراه زندگیت.

نیکی را بخاطر نیکی انجام مده.
دوست بد ارتاد و منت بد ارنده.

دوستی از دو واج قلبهاست.
ارسانی: رئیس محمد راستی ازب. زور -
نالیتم.

چند معنای جانند از کلمات روزمره:
- تفکر: خواب در پشت میز شعبه

- گدای معاصره: جوانانی دیکو در آستانه
لیسه دختران.

- بانته: مستانی ماموره صاحبان
درد و ایرومی.

- ترجمان: نو جوانان سینما رو.
ارسانی: حسینة نژاد نهی زاده مازمار شریف.
ای طی بیس!

آه ای موترومی بیس
از فراق تو دیدم عالم تر شد

تابه چنگت بیایم، از غم
چشم من کور و گوش من کر شد

هر که امید وصل تو در سر
پرورانید، شرمند و منتشرد
ارسانی: محمد زمان حیدرزاده

گرانترین لباس عروسی جهان:
یک خیاط مشهور فرانسوی بنام ((سرود پاو))

گرانترین لباس عروسی جهان را طراحی و به با زار -
عرضه کرده است. این لباس که اهدای مدل کلاسیک

لباس عروسی است با ۱۲۵ قطعه الماس و یورلیسان
یک قیراطی و دو قیراطی و یک تاج جواهر نشانی

بسیار زیباترین شده است ولی طراحی آن از ترس
اینکه مبادا حادثه ای اتفاق بیفتد هنگام به نمایش

گذاشتن کار جدیدش از پلیس تقاضای کمک کرد
و دو مامور پلیس فرانسه مامور شدند که کسی را که این

لباس گرانقیمت را به تن داشت تاروی سن محصل
نمایش همراهی کنند. در صورت قیمت آن گذشته
شده زیرا خریدار برای این لباس پیدا نشده.

ارسانی: فاضله ازل. ملالی.
اولین میدان هوایی:

اولین میدان هوایی در کابل، سمت شمال ارگ
سلطنتی (ساحه که امروز بنام وزیر اکبرخان مینه یاد

میشود) در زمان شاه امان الله ساخته شده بود.
امروز سطح و هموار سازی آن الی سال ۱۳۰۱ شمسی

از میان مطالب ارسالی شما

دوستم به من گفتم: خواهی یک چیزی جالب و خوب به مجله سپارون بفرستی که خیلی خنده دار باشد، به قیافه اش نگاه کنی کردیم و گفتم بهتر است عکس را بفرستی.

ارسالی: همکاران خوب، فروغ و فرح هوشیار یک بار اشتباه می کنند.

احق د و بار

د یوانه سه بار
ارسالی: عبدالتین عمران از رشتنی تجارتی بانگ چقدر رسخته خدا یا!

وقتی بشنوی که تقسیمات تاریخ التحصیلان پیوسته هنتون به اساس قرعه صورت میگیرد.

چقدر رسخته خدا یا!

وقتی ببینی که نرخ کانتین های پوهنتون کابل و مکاتب از طرف مسولین کنترل نمیشود.

چقدر رسخته خدا یا!

ارسالی: مرضیه

سافری مردی شاعر بود که در زمان مولانا جامی میزیسته است ولی بسیار محمود و خیل بوده و در محفل گفته بوده است که شعراي معاصر ما همین اشعار را میدزدند و بنام خود شان برای مردم می خوانند و منظور از این گفته جامی بوده است جامی هم که چنین تعمت رامیشنود این د و بیستی را میسراید و برای او میفرستد:

سافری میگفت دزدان معانی برده اند

هر کجا بد شعری من یک معنی خوش پیدا ماند

دیدم اکثر شعرا هایش را یکی معنی ندانست

راست میگفت اینک معنیهایش را زدی ماند

ارسالی: همانیک سیر

نسخه د اکثر:

شخصی نزد د اکثر رفت و گفت به من نسخه بد مید که اصحاب آرام شود. د اکثر گفت که گوش کنید چیز های که نوشته میکنم تطبیق کنید انشألاً خوب میشود د اکثر با دگت آناجان چند دانه تابلت است که روز و شب بخورویک چند دانه مسکن به خاطر تسکین در دانه میدم.

اول: آهنگ های ناشناس را بشنو که اصابت سریع گردد.

دوم: آهنگ های احمد ظاهر را بشنو که حجرات ات قوی شود.

سوم: آهنگ های حیدر سلیم، سلما، وحید صابری، ظفر شامل و غیره را بشنو به خاطر تسکین درد ات.

د اکثر میگوید که از خانه های بی کتاب جدا - خود داری کن و به خانه های بی راد پوهیج داخل مشود و در ظرف یک هفته انشألاً که خوب میشود.

این سه قلم د و ابرت کافیست، آهنگ های استاد سر آهنگ را بشنوید خواب تان می برد.

ارسالی: صفیه شبنم از برون.

بوسه:

گفتم ز لعل نوشین لبان پیرا چه سود
گفتا که بوسه شکرش جوان کند

ارسالی: قد ره سلطانی

آتش روان

یکی هزار روز گردم من دلبری من جانان من باش
چراغ من روشنی چشمان من همینکه تان ردی من باش

از گلشن بینوا

هر رنگین معنی و مفهوم خاص دارد

الماس - نشانه آشتی و عشق

عقیق - پاک و صمیمیت و راستگویی

لعل - خلوص کامل و پاینده بودن به عهد

یشم - شهادت، جرأت و عقل

یا قوت - وجدان پاک و حقیقت جو

زمرد - عشق کامل و امید به آینده

فیروزه - پیوند کامل د و روح و د و قلب

زبرجد - عشق شدید و جاودانسی

ارسالی: کاترین ذره از

لیسه مریم

زن از نظر هنرمند نویسنده:

* بعضی از آنها همانطور با محبت و صفا بعد از نگاه میکنند که باز نگاری به گنجشک بینوا.

* مرد ها معمولاً بعد از ازدواج به آینده خود فکر میکنند و زن ها قبل از ازدواج

* تا زن در جهان است، حقیقت باید انتظار رکشد

* مردان با هوش هیچوقت ازدواج نمیکند.

* بعضی از زنان شان را از موقع ازدواج حساب میکنند نه از تاریخ تولد.

ارسالی: س مکت

ای یار من! از فراق تو و از جدایی تو قلب من آیسکرم گشته.

به جای آن که در قلب من تیر عشق و محبت تو بخورد، از طرف دکان آیسکرم فروشی شما که یک آیسکرم ده افغانکی رابه پانزده افغانی میدید، قاشق به آن آیسکرم که من خریدم لم فرو رفتی و به جای آنکه آن تیر خون چکان برآید، قاشق بارنگ سبز آیسکرم برآمد.

ارسالی: سميع الله از صنف نعم مکتب انصاری

باز هم درباره زنان:

- زنان شمشیر های خود را در دهان حمل میکنند.

- زیبایی طلا و جوانی فضیلت زنان است.

- رازی که زن میتواند نگاه بدارد رازی است که از ان اطلاع ندارند.

ارسالی: مرضیه احسانند از ل زرخونه

نکته های سودمند:

چون فرد ایی است باید امید وارد شود.

برای درست فکر کردن باید دل را اول از کینه و بدی پاک کنید.

خوش خلقی د و دوستی را استوار میسازد.

ارسالی: حفیظ الله محبت

ایکاشه:

با آب نیلگون درهای چشمه
دشت خشک نگاهم را،

سیراب میگردی.

ناشره فایق

میکنند به زنجیر شوق پرگشایی ها
کود بار اند و هم از من جدایی ها

سورپان

بعد از این آدم من کوی سعادت
نامید

به کسانی که شوند از بی بیغش
به سراغ

محمد یحیی بیغش

یاد مظلوم او جنگی تاوان نلسری
یا اوسنی و ریسی باران نلسری

سلطان محمد دشتی

تا به حیا حیا کتل زده کسی می
به پته خوله دی موسیدل زده کوی

فیروز شاه

چو آب افتاده لم لیکن به کوه
ودشت میگردم

غبار آسابه کنج خانه افتیدن
نمیخواهم

ناطق

تومیر لشکریان شبانه ای که ترا
ستاره های دگر چون سپاه

دل را مشکن تو از جنابیت
جز عشق ترابه سر نندام

لیلمان یازی

زه به دی تول عمری شسته کسم
ای بی وفا لژی ته هم رو بنشسته

عایشه رنا

شاید شعر باشد.

گفتش می بوسیدمت.

گفت باورند ام.

گفتش دوست دارم.

گفت دروغ میگوئی.

گفتش یگانه آرزوم هستی.

گفت از این کپ هاز یاد شنیده ام.

گفتش روزی به نزدت خواهم آمد

و قصه های خواهم کرد.

گفت دوری و دوستی.

مالی: محمد نعم شریفی



عبد الجبار غزالی



روزنا شریفی



فریده سلطانی



حامد غفارش



انجم جلالی



عایشه رنا



نامه ها و مطالب ارسالى دوستان

گلشن بينوا شاگرد ل - عايشه درانى (بحيث همكار قسول شد پند شعر تان رابه مسوول بخش سپردم) . پلوشه صافى معلم (خوب شد كه ماشا را از گپ بى خبر ، خبر كردم و خشم شمارا عليه مرم جگس برانگيختم اميد وارم به آزوي كمي زي خود ناييل نگرند) مهنتى شروش حاصل طب اطفال (انتقاد تان رابايشانى بازند - برفتم وشعرانتخابى تانرا هم نشركردم) مرم باييز (به هج وجه بى ادبى نكرده ايد اگرممكن باشد با اداره مجله در تماس شويد شايد شمارا كمي بتوانم . در زمينه لافروچاقى شدن ماد شماره هاي قبلى مطلبى راجا چ كرده بودم باز هم در اينده ها جيزي آساده ميسازم) در محمد حامد (اشعار انتخابى تان رسيد) محمد يونس و سحر جان (سلامهاي شمارا (خبرنگاران زحمتكش) مجله وليك ميگوييد و فكا هي تانرا در بوجى خنده مي اندازم) ماريانا از صنف دهم ل - مرم (پسر اين شما استيد كه در هر ماه سه شماره مجله ميخريد و به ديگران مجله نميرسد) سارا شاگرد صنف دهم ل - حره جلالى پروان (حالا از عيد بسيار زياد گذشته مصاحبه با نظا قان را اكثرا آواز انجام ميدهد فكا هي تان رابد ست آوردم) محمد نيد (كارتون ارسالى تان كه درباره مهمانان اپارتمانهاي مكرور يان بود بسيار روشن نبود) نوزيه ناصري از ۱۰ م . طب (پرسش هاي جانان تان رسيد . آستين بروي زدم كه پاسخ تعيه كيم) محمد اسماعيل عوامى از تصدي كليد افغان (اي بابا يك جوان افغان شوق پيچا كرده بود و حتما بشيمان است و تانيا) اينكه اگرماتر انشرا و انشا نميكردم شمارا كجا در بى تنبيه آن مي شد يد) حميرامين نواحي (شعر رابه ديوان شاعرو فكا هي تان رابه بوجى خنده سپردم اما باور كنيدهرد وي آن لبريز شده و حوصله داشته باشيد) شعلالطيف از پ . فارسي (غزل زيباي تانرا بدست آوردم شما هم در امان خدا باشيد) عبد الله هوتكى از ل . ملالي (پس لطفا صدقه بد هيد) نكيلا ناصري از ل مرم (شعر انتخابى تان رسيد) حميراناوي (نامه ديگر تان سردست ما رسيد باز هم همان سخن كه حوصله داشته باشيد) مسعود مقصودي (پرسش هايتان رابا سخ خواهيم داد) غلام حيد رحسامى (از مطالب ارسالى تان استفاده مي كيم) . رحيم حسين وحدت از پ . تاريخ و فلسفه (مطلب ارسالى تان بسيار جالب نبود) مرم بقا بى پروانه شجاعى از ل . آريا نيا (دو جوان همين يك نامه را ارسال كرده ايد . به نظر ما چنين مطالب زياد جالب نيست) آمنه لطيفى از ل . سوريا (سوالهايتان رابه غوث زلمى سپردم) فروزان وعموم شاگردان ليسه عايشه - درانى (نميدانم نماينده شما از همه شمارا دست نماينده گي كرد ماند يا خير چون آنها گفته اند بايد فرهاد دريا هنرمند سال شود ما هم ميگويم شود از ما چه كم ميشود) محمد نسيم فايق (شما خوشبخت استيد كه مجله اول را پانزده افغانى خريد يد زيرا اكثرا آنرا تا يكصد افغانى خريد و فروش ميكنند) محمد اجمل هوشمند از تخنيك ثانوي (پرسش تانرا از محترم عبد الاحد كيهان نورد افغانى خواهيم پرسيد) بشير آرياسهيل (مطلب ارسالى تان رسيد اما هوش كنيده جنگ چنين خرافاتيان نيافتيد) شكيلا مصطفي نبي از وزارت مخابرات (فكريم كيم گيهاي دل شمارا فرشته جان در شماره قبلى گفته باشند) وحيد و وحيد از ل . مرم (به پرسشهايتان پاسخ تدارك مي بينيم) فرحناز عشرت فارغ ل . جمهوريت (خوب شد باشما معرفى شدم پرسش تان رابه غوث زلمى سپردم) حامد منصور از پ . زراعت (نامه تان رسيد) وحيد و بهبود از ل . رابعه بلخوي (متانفانه هرد و هنرمند را معرفى نيمستم) فلورا آقاي وشيما

صدق از ل . سلطان رضيه مزار شريف (جالب است كه تقاضا كرده ايد كه بعد از اين عكس هنرمندان داخل راجا چ كيم ولي خود پستكارت هندي فرستاده ايد) نجيبه نجفي از پ . زراعت (اگر اتفاقا خواهش شما قبلا عملى شده باشد پس بايد بما جايزه بديد) احمد اميد انتظار (يك خريصه نكته و فكا هي ارسالى تان رسيد) - سعيد و فروغ (يك خواهش گفته ايد اما در تقاضا كرده ايد اگرمكس هاي مورد نظر تانرا يافتيم حتما چاپ ميكنيم) محمد حنيف مجاهد فوريدي (برادر تنيج شش شعر (عقلا)) يك ياد وشعر تانرا راجا چ مي كيم تشويش نكيد) فروزان از پ . ادبيات (لطفا كمي مشق كيد) احمد اميد انتظار (نامه ديگر تانرا بازنويم كاش عكسهاي بروسلي رابه صد آقامي فرستاد) ماريامجير (اينك با علاقتندي پاسخ ميد هم شعر تانرا چاپ ميكنيم) محمد عارف از پ . تعليم و تربيه (از فتبال هم ياد مي كيم) عبد المحكم سحر از مزار شريف (عكس

بزرگوارين نداشتيد كه ارسال ميكرد يد . نگاه هاي تانرا چاپ مي كيم) خليل يارفتوزاد هدا دي بلخ (سروده هاي تان رسيد) - نوزيه ميزاده از ل . مرم (شعر تان رسيد اما بهار گذشته حميرا از ل . رابعه بلخي (شعر تان رسيد به مسوول آن سپردم) خاطره پاك مهر از ل . مرم (سوالات تان رسيد) خالد احمد زي از ل . عايشه درانى (معلومات ميگيرم) مبارك سرباز (لطفا توجه كنيده سببون در زيرفونه ميدان شهر نو نيست . مگر اين اد رس را حساب ديد . ايد) مستوره همزم (مطلب تانرا در مورد قد بلند و قد كوتاه چاپ خواهيم كرد اما مسووليت قهر شدن افراد به دوش شما) - سوسن وشينم آرزو (از سرگرداني تان بخاطر دريافت مجله ماهم سرگردان ميشوم به لحاظ خدا آن داستان طويل راروان نكيد از خيران بگذريد) احمد خالد حيددي (نكات ارسالى تان رسيد گفته ايد فروشگاه بزرگ به دختران جوان مجله مي فروشند و به شما ني . اينك آنها را ميگويم كه چنين نكنند) محمد هارون و نيلوفر (جدول ارسالى تان رسيد كاش عكس فرج راجند روز قبل ارسال ميكرد يد) بشير آرياسهيل (طنز تانرا به محترم ايوب سپردم) منيره شكيب (يك بوجى شعر تان رسيد) محمد حسن ظفر از ليسه اييك سنگان (نامه تان رسيد) سوسن آرزو (به سوالات پاسخ ميد هم) عبد - ليشير عبرت (به وطن خوش آمد يد . از جدول ارسالى تان استفاده ميكنيم) شكيلا جبار خيل از ل . نسوان خيرخانه (همه گيهاي تانرا عملي مي كيم) احمد شاه پروانه از ل . انصاري واحد وحيد (از همكاري تان تشكر) محمد تميم علمي آرزومند (بهتر است مطلب - تانرا به اداره بياوريد) سيد ميرزا حسين (شعر تان رسيد) سيد راشد لعيب (برادر رضا جيزي كه بدسترس مجله نباشد تيرخو د رامي آروم لطفا كارتون آتشسوزي راباتوش كار كنيده و شيعه هميشه كارتون ها رابا رنگ سپاه تيره كار نموده ارسال كنيد) مستوره طارق وسهراب از شهر نو هرات (خوشحال شد يم كه مجله ماه شما ميرسد حتما به ولايت شما مجله ارسال ميكنيم ولي هنوز كسي داوطلب نشده است . شعر تانرا چاپ ميكنيم) مستوره يوسفى محصل سال دوم انستيتوت طب كابل (گفته ايد چرا آدرس ما چاپ نميشود به اين وسيله اطمينان داده شد كه چاپ ميشود) خالد و فقيرزاده (باور كنيده جوانان صفحه شوروشوق جواني در اينده چنان كه گفته اند نخواهند بود) ليلا رونده وروهيانا (بلي از عكسهاي ارسالى استفاده ميكنيم) محمد عارف سهيل (عكسهاي ارسالى تانرا چاپ ميكنيم) جوزيد و زيان (از مكرور يان سوم) ندا نسيم (كه شما تبعه افغانستان استيد يا از كدم كشور يد) فكا هي ارسالى تان جالب بود لطفا درباره خود معلومات بپيشر تد هيد)

ازين دوستان نامه و مطالب رسيد است :

صالحه صد يقى از ل - رابعه بلخ ، فروزان جوان تنها ، مشوره صحبت نظري از ل - زرفونه ، صميان تجاني از پ - شريعات ، فاضله صابسي از ل . ملالي ، تنى الدين از نيجده فاميلي خيرخانه ، عبد الخالق نيك - بين (همكار هميشگى اقليما پروانه) لطفا قسمت بعدي قلم درخت را بعنى شماره ۵ و ۶ را نيز بما ارسال كنيد ازان استفاده ميكنيم)

پلوشه بزرگ ، نفيسه آرزو صد يقى وشاگردان صنف ۱۰ ك . ل . مرم (از نامه پرمحبت تان اظهار بسياس مطالب ارسالى تانرا به مسوولين بخش سپردم اما صاحبك نطقان رانجله اواز به چاپ رسانيده ولاذ به تكراران نيست) ن . ر . ا (متباقي حرفها را هم چاپ نميكنيم اما لاقبل بما بنويسيد كه چرا ؟ فكا هي تانرا چاپ خواهيم كرد) شاه پوري پنجشيري (مطلب ارسالى تان رسيد ازين دوستان مطالب رسيد) فريدا از ل . جمهوريت . محمد تميم يقوي ، صفيه حيددي از مکتب تربوي - مخابرات . احمد نبي احمد يار ، كمتوره محبت نظري وسيد و سوسن از عايشه درانى و زرفونه .

پسی

جدول

شرح جدول افقی :

۱- تقویم - شهد ۲- از ستاره - گان زیبای سینماي عهد - شکوه راه میباید ۳- غبار - مسه بزرگترین امپراتوری کشور ما پیش از اسلام ، که یادگارهای ارزشمند تاریخی از آنجا به یادگار مانده است (بدین حرف آخر) - نلی در دستگاه خامه ۴- اشاره به دور - کافی - نوی فرن - حرف همراهی - صد متر مربع ۵- مانده گاری و بقا - یادار ۶- سنی از اوگد شته - بایتختیت در آسیا ۷- غزلخوان مشهور هند (. . .) فلفل سیاه و خال معروفان سیاه) ۸- حرف درد - تازه - گاهی از تعجب در می آورند ۹- عدد - یت - حرف فاصله ۱۰- پشیمانی واندوه - فلسی با شرکت دلچسب کریم و بخشاینده ، ۱۰- از اعیان ویژه هندوان - تیره (معکوس) معلوم ۱۱- جمع ناموس - از آلات موسیقی اصیل محلی .

عمودی :

۱- خانه زیرزمینی تابستانی - از آلات موسیقی تاری ۲- در امان و آسوده خاطر - خداوند و یاد شاه ۳- خداوند ننگش به دامن کسی نشیند - نگهبانی و حرمت - اول شب ۴- عدد نفس بالشت - عزیز عرب ۵- نویسنده ریالیست و بنیادگذار ادبیات سوسیالیستی اتحاد شوروی ۶- پوشاک گشاد بی آستین که روی دوش انداخته میشود ۷- بسیار وانبوه - از لعیین شده گان معروف ۸- دانشمند و متبحر - گلیست زیبا ۹- کشور عجایب - بی آب و آدم خیس ۱۰- نگهبان ۱۱- کتابیت از شاعر توانا و دانشمند مین ماصف باختری ۱۲- زمان - از برنامه های جالب تلویزیون - پایان روز ۱۳- عراس - خداوند (ج) - تختگاه ۱۴- نیرو - یکی از ولایات کشور ما ۱۵- فرزند فرزندان از رفقان غزلخوان .

شطرنج

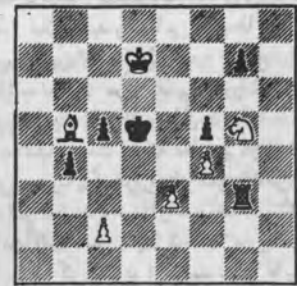
سفید ۷ مهره :

Pc2 - Pe3 - Tg3 - Pf4 - Fb5 - Cg5 - Rd7.

سیاه ۵ مهره :

Pg7 - Pc5 - Rd5 - Pf5 - Pb4.

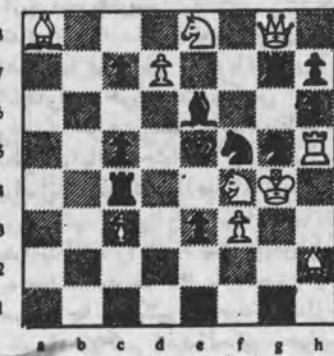
سفید بازی را شروع و در دو حرکت سیاه دامات میکند



مهره ۱۰ سفید : Fh2 - pc3 - pf3 - Cf4 - Rg4 - Th5 - pd7 - Fa8 - Ce8 - Dg8.

مهره ۱۱ سیاه : pc7 - Tg7 - ph7 - Fe6 - ph6 - pc6 - Re6 - Cf6 - Cg5 - Tc4 - pe8.

سفید بازی را شروع و در دو حرکت سیاه دامات می کند



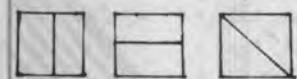
پرش ادبی

واژه‌ها را عمید عبد الرزاق شنود که این شب که دیگر روزان حسنگ را بردار میگردند بوسهل نزد یک پدرم آمد نماز خفتن، پدرم گفت چرا آمده ای ؟ گفت نخواه رفت تا آنگاه که خداوند بخسب که نباید رقعتی نویسد بسلطان در باب حسنگ بشفاهت. پدرم گفت ((بنوشتهی ، اما شما تبا کرده اید . وسخت ناخواب است)) و جایگاه خواب رفت . وان روزان شب تدبیر بردا کردن حسنگ در پیش گرفتند . ود مرد بیک راست کرد ند با جامه بیگان که از بغداد آمده اند . ونامه خلیفه آورد که حسنگ قرضی را بردار باید کرد و سسنگ باید گشت .

این روایت را از تاریخ بیهق برایتان نقل کردیم . لطفاً به ما بنویسید که مربوط کدام بخش (مجله چندم) میشود ؟

معما

در اول ۱۵ خط به ترتیب ذیل رسم کنید :



حالا (۱۵) خط (شش) خط باید کم شود اما (۱۰) خط باقی بماند درینصورت عدد یک دست می آید بگوئید آن عدد چند است ؟

این معما را زمکی بوسهل همکار مجله ما فرستاده است

چطور



چه درست میشود؟

شعرهای ذیل را تکمیل کنید

در اینجایند های از نزل های
شهران گرانمایه یادداشت
کردیم لطفاً مکمل غزلها را
بنویسید :
باک کن چهره (حافظ) مرزاق
زاشک
ورنه این سیل دمامم بیسرد
بنیادم
(حافظ)

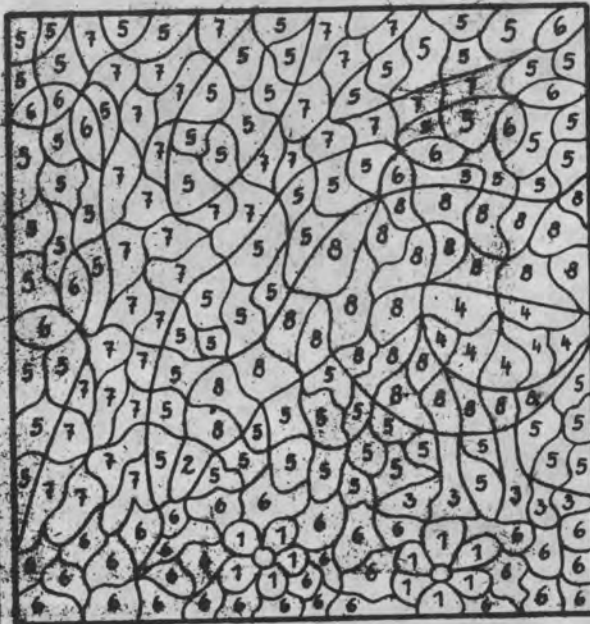
بیگانه گشش از من چون در سر
توسود
با جان من به مهر چرا آشنا
شدی

مسعود سعد سلمان

کودکان عزیز

اگر خانه هارابه ترتیب ذیل رنگ آمیزی کنید ، رسم تشنگی نصیب تان خواهد شد :

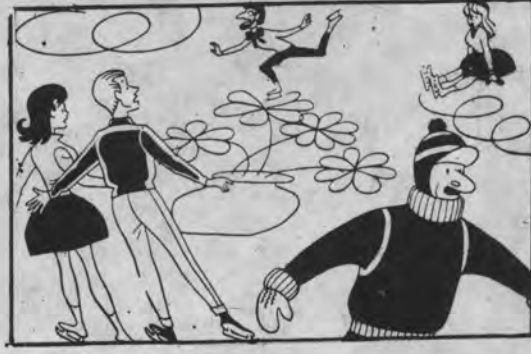
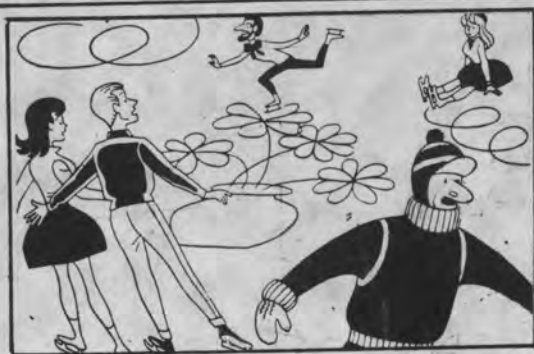
خانه های نمره	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
زرد	1	2	3	4	5	6	7	8
نارنجی								
سرخ								
خاکستری								
آبی								
سبز								
نصاری								
سفید می ماند								



حل کننده گان

چارهد احمد ذکی ، محمد ظاهر خورشید ، امیده خورشید ، محمد د اورد زوندی ، فیض طلب هابنده پروا بارکی ، میثم رضا طحیبه د هزاد ، کی حرم انیس ، نازیه صدی ، علی احمد زوندی ، شکره سیما ، حسینا ، محموده ترضی ، احمد سید ، حسینا ، محمد اسف بران ، سلطان محمد شکر ، علی احمد ذکی ، نهمیا مکر ، نوزبه یوسفی ، کریم الله بن ، حبیب الله کبریا ، محمد گل احمدی ، شکر گل ، عبد القادر ، احمد شاه ، عالی نوری ، سید اسلم سید ، نورالدین خالده ، یحیی ، شریا زوندا ، خاطره ، حاتم ، یحیی ، سمیرا ، بشیر ، عبد الجلیل لطفی ، احمد زوندی ، حبیب الله خانی ، لاطمه ، یحیی ، حسینا ، پروان ، حامد منصور ، پروین احمدی ، سید شایسته حسینی ، محمد الهام عزیز ، علی احمد ذکی ، زنا نوری ، عبد الحسید ، محمد ناصر ، پنا نیازی ، نینزه ، ولی محمد ، نادر خان ، فرشته ، تمیم شایسته ، لطیفه زایی ، پروین صدیق محمد شایسته ، ندره سلطانی ، پلوشه یونانی ، شیما حقایق ، نریا زبانی ، ایل ، خسروا ، حمده ، وهاب ، شلیقه حسینی ، هوتکی ، نریدین ، رها ، شکره اندر ، جانک خورشید ، سیما خورشید ، ندر بر احمد ، لطیفه علی احمد زوندی ، احمد زوندی ، ولی محمد ولولسه حسینی ، سحر محمد طین ، د اهب ، انجیلا ، لطیفه ابراهیم ، ارین میل ، ندر کوهستان ، سوسن ارزو ، سمیرا بشیر ، ستوره هزیم ، محمد تقی مهنیگر ، نریا ناز ، احمد د اورد واحد ، اقلیا امید ، محمد مهدی ، اکبر پناه ، احمد زوندی ، سوسن ارزو ، یاسمین نرحه ، عبد الجلیل لطفی ، تاج محمد اریا ، فیض ، محمد یوسف پروان ، حبیب الله صیقل ، عبد اللطیف سرباز ، وانا جوانشیر ، پناهادی ، عابده کاشکان ، نهمیه کاشکان ، حمیده ، محبوبی ، احمد برنده گان جوانیز

خاطره ، حامد منصور ، شکره اندر ، محمد طوسی ، د اهب ، لاطمه نایب خیل ، هکاران گراس : برخی از نامه ها که در اینهاش هادرج است شامل چندین نام میباشد ، ماصرف یک نام را انتخاب می نمایم زیرا باید پرسشها را هرگز حل کنند آگاه پاسخ بگویند . همچنین نام هادرج در استان نام خود را در نامه پاسخ فراموش می کنند و در نتیجه نام شان از چاپ گرفته گشتی بازمانده گله مند می شوند . امید به این بود ترجمه نمایند و نیز برنده گان این جوایز بایک قطعه عکس به دفتر مجله مراجعه نمایند .



این دو تابلو از هم چی تفاوت دارند؟ (ارسالی محمد هارون عمرخیل)



درسمت فال گزیندگم

متولدین ماه حمل
چو طبیب درد مندان لب لعل یار باشد
دل درد مند عاشق زکه جوید این دوارا
خبری ز حال عشق بریار باز گوید
برسد مگر زلفش اثری شام مارا
به خدا که جرعه بی ده توبه حافظ سحر خیز
که دعای صبحگاهی اشرفی دهد شمارا

متولدین ماه ثور
هر که شد محرم دل در حرم یارماند
و آن که کارند است در انکارماند
جز دل - کوز ازل تا به ابد عاشق رفت
جاودان کس نشنیدم که در این کارماند
اگر از برده برون شد دل من، عیب مکن
شکر ایزد که نه در برده بندارماند

متولدین ماه جوزا
دلجویر شندی حسن و نازکی مفروض
که این معامله در عالم شیبناپ رود
سواد نامه موی سیاه چون طی شد
بیاض کم نسود و در صد انتخاب رود
حجاب را چو فتد باد نخوت اندر سیر
کلاه در پیش اندر سر سرباب رود

متولدین ماه سرطان
در مقامات طریقت، هر که جا کردیم سیر
عاقبت را با نظر مازی فراق افتاده بود
ساقی احام دمام ده که در سیر طریقی
هر که عاشق و تن نیاید در تفاق افتاد مبرود
حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می نوشت
ظاهر فکرش به دام استیای افتاده بسود

متولدین ماه اسد
چو طبیب درد مندان لب لعل یار باشد
دل درد مند عاشق زکو جوید این دوارا
خبری ز حال عشق بریار باز گوید
برسد مگر زلفش اثری شام مارا
به خدا که جرعه بی ده توبه حافظ سحر خیز
که دعای صبحگاهی اشرفی دهد شمارا

متولدین ماه سنبله
آه که از وصل تو دلشاد نکرده مست منم
و آن که این غمگند آباد نکرده مست منم
آن که از دست تو خون - خورد مواز جور رقیب
دم به خند برده و فریاد نکرده مست منم
آن که با یاد نونشسته بس ز انوی غم
وزید و نیک جهان یاد نکرده مست منم

متولدین ماه میزان
سرو چمان من جرامیل چمن نمی کند
همدم گل نمی تنون، یاد سخن نمی کند
دل به امید وصل او همدم جان نمیشود
جان به هوای کوی او خدمت تن نمی کند
چون ز نسیم می شود زلفش بشفته برشکن
و ه که دل چو یاد از آن عهد شکن نمیکند

متولدین ماه عقرب
هر که شد محرم دل در حرم یارماند
و آن که کارند است در انکارماند
جز دل - کوز ازل تا به ابد عاشق رفت
جاودان کس نشنیدم که در این کارماند
اگر از برده برون شد دل من، عیب مکن
شکر ایزد که نه در برده بندارماند

متولدین ماه قوس
دلبر برنت و دلشده کان را خبر نکرد
یاد حریف شهر و رقیب سفر نکرد
یاخت من غریب مروت فرو گذار است
یا اوزه شاهراه حقیقت گذر نکرد
گتم مگر به گریه در غم مهربان کنیم
بر سنگ خاره قطره باران اثر نکرد

متولدین ماه جدی
تاداره ره بیوی به چه ایین روی، ای دل
باری به غلط صرف شد ایام شبانست
دور است سراب در این بادیه هشدار
تا غول بیابان نفرید به سراپاست
حافظ نه غلامی است که از خواجه گریزد
لطفی کن و باز که، که بزنجم زعبانست

متولدین ماه دلو
به جز جمال تو ام قبله دگر نبود
دران زمان که سراز خاک تیره بردا
به جان رسیده مرا کار درم عشق است
بیا و رحم کن و پیش از این میکارم
مگر که نیست گرفتار دام ما حافظ
که سال هاست که در دام تو گرفتارم

متولدین ماه کبک
رسیده مژه که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند و چنین نیزم نخواهد ماند
غنیمتی شمع ای شمع - وصل پروانه
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند
ز مهربانی جانان طمع مبشر، حافظ
که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند

اورانوس رستورانٹ

آدرس: پل باغ عمومی



تذکار خوشمزه افکار دلورین
 رستورانٹ صرف نمایید
 محفرو سرد و شیرین خور تانرا به
 حس صورت برکدار نماید

هموطنان کرامی!

اگر میخواهید لباس و سایر اجناس تانرا به قیمت نادر نگاه
 تانسدست آرید از **فروشگاه فرید**

دیدار کنید

فروشگاه فرید واقع زرغونہ میدان شہر نو ولد دکنده بہترین
 اجناس از مشہور ترین کمپنی ہاں جھنم

لہذا ہمنامی معاملات

دھما سعادت
 صاحب سبم پتہ یادگار

درغینہ دوزن ش خانہ دیار غنچ

ہاں کراہی شمار دھما سبم

آدرس: مین چاردر شہر نو

دچاردر انصار

تلفون ۲۱۴۶۸

فردینگار بزرگ افغان



صنایع ملی وطن را تشویق نماید

بزرگترین مارکیته
فروش تمام اموال تولید
صنایع کشور



مختصر و خوشی خود را در دستورات فردینگار بزرگ افغان
برگزار نمایند

به کثرت بهترین اموال در کشورهای
گوناگون